

عرفان اسلامی

سید سید محمد

جلد دوم

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	عرفان اسلامی جلد ۱۰
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۳	باب ۴۶ مسئله بیان و کلام و سخن گفتن
۲۳	اشاره
۲۴	حقیقت سخن و کلام
۲۴	اشاره
۲۶	سخن اولیای الهی
۲۷	انسان و روح اعظم در کلام ملا صدرا
۳۴	دو واقعیت در سخن
۳۶	اوصاف قول در قرآن
۳۶	اشاره
۳۷	۱- قول بلیغ
۳۷	اشاره
۳۸	واعظ و قول بلیغ
۴۱	۲- قول صدق
۴۲	۳- قول عدل
۴۲	اشاره
۴۳	قضاوت و شهادت
۴۵	قضا در اسلام
۴۶	قضاوت امام علی علیه السلام
۴۷	قضاوت عمر
۴۸	رشوه و حرمت آن

۴۹	هدیه و جمع آوری زکات
۵۰	پاکی عمل
۵۱	شرایط قضا در کلام امام علی علیه السلام
۵۳	بپهلول، خردمند دیوانه نما
۵۴	معامله نکردن دین با هوای نفس
۵۶	۴- قول حسن
۵۶	اشاره
۵۷	قول حسن در قرآن
۵۷	قول حسن در روایات
۶۲	۵- قول احسن
۶۲	اشاره
۶۴	فضّه، خادمه حضرت زهرا علیها السلام
۶۹	۶- قول کریم
۶۹	۷- قول لّین
۷۱	۸- قول ایمان
۷۲	۹- قول سدید
۷۳	۱۰- قول معروف
۷۴	۱۱- قول میسور
۷۶	آفات زبان
۷۹	کلام بیهوده
۷۹	باب ۴۷ در مدح و ذم
۷۹	اشاره
۸۳	حقیقت مدح و ذم
۸۵	مدح و ذم دیگران
۸۷	استحقاق مدح و ذم
۸۸	مدح و ذم بیجا

۹۱	مدح و ذم در روایات
۹۶	باب ۴۸ در نکوهش مراء و جدال و نزاع
۹۶	اشاره
۹۷	حقیقت مراء و جدال
۱۰۰	جدال احسن
۱۰۳	جدال غیر مشروع
۱۰۶	آفات مراء و جدال
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	۱-عدم پذیرش حق
۱۰۹	۲-تظاهر و ریاکاری
۱۱۰	۳-خشم و غضب
۱۱۱	۴-حقد و کینه توزی
۱۱۲	۵-رشک و حسد
۱۱۳	۶-کناره جویی از مردم
۱۱۵	۷-گفتارهای حرام
۱۱۶	۸-تکبر و برتری جویی
۱۱۸	۹-کنجکاوی از عیوب مردم
۱۲۰	۱۰-کنش ها و واکنش ها در اندوه دیگران
۱۲۲	۱۱-تزکیه نفس و خودستایی
۱۲۳	۱۲-نفاق و دورویی
۱۲۴	منشأ مراء و جدال
۱۲۶	باب ۴۹ در مسئله غیبت
۱۲۶	اشاره
۱۳۱	گناه غیبت
۱۳۱	اشاره
۱۳۳	مقامی از مقامات اولیا

۱۳۵	دم عیسوی اولیا
۱۳۷	مجلسی در کلام عارفی سترگ
۱۴۰	رابطه اولیا با عالم غیب
۱۴۱	قدرت معنوی اولیا
۱۴۲	غیبت، مانع وصول به حق
۱۴۴	روایات باب غیبت
۱۴۴	اشاره
۱۴۵	روزه اهل غیبت
۱۴۶	غیبت و ربا
۱۴۸	معنای غیبت
۱۴۹	موارد جواز غیبت
۱۵۳	ریشه انواع غیبت
۱۵۴	سلامت دنیا و آخرت
۱۵۴	باب ۵۰ در ریا و تظاهر
۱۵۴	اشاره
۱۵۸	حقیقت ریا و تظاهر
۱۵۹	پرونده حرکات انسان
۱۶۱	نامه ای تکان دهنده
۱۶۳	کلام غزالی درباره ریا
۱۶۳	اشاره
۱۶۴	ریا در نماز
۱۶۶	عبادت خالصانه
۱۶۶	عبادت ناخالص
۱۶۸	ریشه کنی ریا
۱۷۰	مزد ریاکار
۱۷۱	موارد ریا

۱۷۱	اشاره
۱۷۱	ریای چشم
۱۷۱	ریای در اکل
۱۷۲	ریای در کلام
۱۷۲	ریای در راه رفتن
۱۷۲	ریای در مجالست
۱۷۳	ریای در لباس
۱۷۳	ریای در خنده
۱۷۳	ریای در نماز و حج و جهاد
۱۷۴	اخلاص در عمل
۱۷۵	روایات باب ریا
۱۷۵	اشاره
۱۷۶	علامت ریاکار
۱۷۷	رضایت قلبی بعد از عمل خیر
۱۸۱	باب ۵۱ در مذمت حسد
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	ضرر حسادت
۱۸۴	حسد حاسد
۱۸۵	توبه حسود
۱۸۵	حسد در قرآن
۱۸۸	حسد در روایات
۱۹۲	باب ۵۲ در نکوهش طمع
۱۹۲	اشاره
۱۹۶	صلاح و فساد دین
۱۹۷	قرآن و طمع
۱۹۷	اشاره

۱۹۸	اقسام طمع در قرآن
۲۰۱	روایات طمع
۲۰۵	شراب شیطان
۲۰۶	ریشه طمع
۲۰۹	طمع و قناعت
۲۰۹	اشاره
۲۱۰	عبرت از طمع کار
۲۱۳	باب ۵۳ در مدح جود و سخاوت
۲۱۳	اشاره
۲۱۷	حقیقت سخاوت
۲۱۸	سخاوت انبیا
۲۲۳	نشانه های سخاوت
۲۲۶	سخی و بخیل
۲۲۷	سخاوت با مال حلال
۲۲۸	مالک حقیقی
۲۳۰	ذخیره مال برای وارث
۲۳۱	سخا در روایات
۲۳۴	باب ۵۴ در گرفتن و عطا کردن
۲۳۴	اشاره
۲۳۸	اخذ و عطای نادرست
۲۳۸	اشاره
۲۴۳	اهل نجات در اخذ و عطا
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	ورع و عفت نفس
۲۴۴	عزت نفس
۲۴۶	باب ۵۵ در آداب برادری

۲۴۶ اشاره
۲۵۰ نعمت برادری و اخوت
۲۵۰ اشاره
۲۵۱ اخوت در بنی آدم
۲۵۵ باب ۵۶ در مشورت
۲۵۵ اشاره
۲۵۸ مشورت در اسلام
۲۶۱ قرآن و مشورت
۲۶۲ روایات و مشورت
۲۶۶ مشورت در امور دنیایی
۲۶۸ نتیجه مشورت
۲۷۰ باب ۵۷ در مدح حلم
۲۷۰ اشاره
۲۷۵ حقیقت حلم و بردباری
۲۷۷ حلم در قرآن مجید
۲۸۱ حلم در روایات
۲۸۳ قرآن و غضب
۲۸۵ روایات و غضب
۲۹۱ کلام خواجه طوسی در غضب
۲۹۱ اشاره
۲۹۲ اسباب غضب
۲۹۳ علاج اسباب غضب
۲۹۷ حلم و بردباری خواجه نصیر الدین طوسی
۲۹۸ حلم و بردباری آیت الله اصفهانی
۳۰۱ بردباری علامه کاشف الغطا
۳۰۲ حلم و بردباری ملا مهدی نراقی

۳۰۵	موقعیت های حلم
۳۰۵	اشاره
۳۰۶	تقابل حلم و غضب
۳۰۸	باب ۵۸ در تواضع
۳۰۸	اشاره
۳۱۲	حقیقت تواضع و فروتنی
۳۱۲	اشاره
۳۱۴	تکبر در برابر هوای نفس
۳۱۸	عبودیت نفس
۳۲۱	تواضع در برابر خدا
۳۲۱	اشاره
۳۲۴	ربوبیت در قرآن
۳۲۶	ربوبیت در دعای عرفه
۳۲۶	اشاره
۳۲۸	اندیشه در آیات توحید، بهترین راه تواضع
۳۲۸	اشاره
۳۲۹	منبع روزی
۳۲۹	اندیشه در گوش و چشم
۳۳۱	منبع حیات
۳۳۳	تواضع در برابر خلق خدا
۳۳۴	روایات تواضع
۳۳۴	اشاره
۳۳۹	رسول خدا صلی الله علیه و آله و تواضع
۳۳۹	اشاره
۳۳۹	پیرزن و مشک آب
۳۴۱	توبه جوان یهودی

۳۴۲	کنیز گریان
۳۴۳	تواضع حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله
۳۴۶	سیمای مؤمنان و متواضعان
۳۴۶	اشاره
۳۴۹	مؤمنان و محبتان امیر مؤمنان
۳۵۱	تواضع برای خدا
۳۵۴	تواضع منشأ خشوع
۳۵۶	باب ۵۹ در اقتدا
۳۵۶	اشاره
۳۶۱	حقیقت اقتدا
۳۶۳	حقیقت انسان و انسانیت در روایات
۳۶۹	هدف و مواد رسالت در قرآن
۳۶۹	اشاره
۳۷۰	مقتدای حقیقی انسان
۳۷۲	اقتدای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۳۷۲	اشاره
۳۷۵	حقیقت محمدیه
۳۷۵	اقتدای به ائمه معصومین علیهم السلام
۳۷۷	مقتدا در دنیا و آخرت
۳۸۰	اقتدا به اولیا
۳۸۲	اقتدای صحیح بهترین راه هدایت
۳۸۴	اقتدا به آیین حنیف
۳۸۶	باب ۶۰ در مدح عفو
۳۸۶	اشاره
۳۹۱	عفو و گذشت
۳۹۳	عفو در قرآن مجید

۳۹۳ اشاره
۳۹۳ عفو خداوند از بندگان
۳۹۵ عفو بندگان از خطاکاران
۳۹۷ عفو در روایات
۳۹۹ مالک اشتر و عفو
۴۰۲ لذت عفو
۴۰۴ ابو ضمضم و عفو
۴۰۶ باب ۶۱ در حسن خلق
۴۰۶ اشاره
۴۱۰ حقیقت خلق حسن
۴۱۵ باب ۶۲ در علم و دانش
۴۱۵ اشاره
۴۱۹ علم دین
۴۱۹ اشاره
۴۲۰ علم به تقوا و یقین
۴۲۲ طلب علم
۴۲۲ تمام علوم در کلام امام صادق علیه السلام
۴۲۴ شناخت نفس
۴۲۶ علم بی منفعت
۴۲۹ علم و عمل
۴۳۰ اوصاف معلّم و متعلّم
۴۳۰ اشاره
۴۳۰ اوصاف معلّم
۴۳۱ اوصاف متعلّم
۴۳۲ علم در نزد انبیا
۴۳۲ اشاره

- ۴۳۴ علم کسبی و قدرتی
- ۴۳۷ باب ۶۳ در آداب فتوا دادن
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۴۰ حقیقت فتوا
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۲ فتوای علامه شلتوت
- ۴۴۳ فتوای میرزا حسن شیرازی
- ۴۴۳ فتوایی دیگر از علماء
- ۴۴۴ نظر شهید ثانی به مفتی و فتوا
- ۴۴۵ فتوا در قرآن
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۶ فاقدان شرایط فتوا
- ۴۴۷ فتوا در روایات
- ۴۵۲ فتوا از نگاه بزرگان
- ۴۵۷ شرایط مفتی
- ۴۶۲ معرفت ناسخ و منسوخ
- ۴۶۴ درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۹۶۴-۲۹۳۹-۰۲-۰۲: ج. ۷: ۹-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۶-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۳-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۰: ۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۱: ۷-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۴-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۹۶۴-۹۷۸-۰۹-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۴: ۷-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۵: ۸-۱۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸.

یادداشت: ج. ۲- ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲- ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷- ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰- ۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷۱۸۴۲۲۱۸۴۶۰۴۲۲۱۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

قال الصادق عليه السلام:

الكلام اظهر ما في قلب المرء من الصفاء والكدر والعلم والجهل، قال أمير المؤمنين عليه السلام: المرء مخبوء تحت لسانه. فزن كلامك و اعرضه على العقل فان كان لله وفي الله فتكلم به، و ان كان غير ذلك فالسكوت خير منه.

فليس على الجوارح عبادة اخف مؤونه و افضل منزله و اعظم قدرا عند الله من الكلام في رضا الله و لوجهه و نشر آياته و نعمائه في عباده. ألا ترى ان الله عز و جل لم يجعل فيما بينه و بين رسله معنى يكشف ما اسرر اليهم من مكنونات علمه و مخزونات وحيه غير الكلام و كذلك بين الرسل و الأمم، فثبت بهذا انه افضل الوسائل و اطف العباده.

و كذلك لا معصية اشغل على العبد و اسرع عقوبه عند الله و اشدها ملامه و اعجلها سامه عند الخلق منه.

و اللسان تزجمان الضمير و صاحب خبر القلب و به ينكشف ما في سر الباطن و عليه يحاسب الخلق يوم القيامة.

و الكلام خمر يسكر القلوب و العقول ما كان منه لغير الله. و ليس شيء احق بطول السج من اللسان.

قال بعض الحكماء: احفظ لسانك عن حبيث الكلام و في غيره لا تشك ان استطعت.

فاما السكينة و الصمت فهي هينئه حسنه رفيهه من عند الله عز و جل لاهلها و هم امناء اسراره في ارضيه.

[اَلْكَلَامُ اِظْهَارٌ لِّمَا فِي قَلْبِ الْمَرْءِ مِنَ الصَّفَاءِ وَ الْكَدْرِ وَ الْعِلْمِ وَ الْجَهْلِ، قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ]

حقیقت سخن و کلام

اشاره

در این فصل، امام صادق علیه السلام به یکی از بزرگترین نعمت‌های الهی که در قرآن مجید به عنوان یکی از نعمت‌های ربوبی شمرده شده یعنی مسئله بیان و کلام و سخن گفتن اشاره می‌فرماید:

[الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ] (۱).

[خدای] رحمان*قرآن را تعلیم داد.*انسان را آفرید؛*به او بیان آموخت.

سخن و کلام همان طور که امام به حق ناطق می‌فرماید: علّت ظهور باطن متکلم و گوینده است. سخن نشان می‌دهد که درون گوینده در چه وضعی است؟

آیا اهل صفاست، یعنی درونی آراسته به ایمان و حقیقت و فضیلت و کرامت دارد که اگر این گونه باشد، سخنش حق و کلامش چراغ هدایت و بیانش امر به معروف و نهی از منکر و وسیله نشر علم و اخلاق و حسنات است.

و اگر کلامش لغو و بیهوده و سخنش بی‌معنی و باطل است، روشن می‌کند که

ص: ۸

باطنش آلوده و درونش خبیث و قلبش قسی و دلش بی ربط به حضرت حق و نفسش آلوده به رذایل و روحش مسخر شیطان رجیم است.

در مسئله زبان و ساختمان این عضو و فضیلت صمت و سکوت در ابتدای جلد هشتم به تفصیل مسائلی بیان شد و در ابتدای این جلد به خواست حضرت مولا مسائلی در باب سخن و کلام مطرح می شود که توجه به آن به سود دنیا و آخرت ماست.

راستی، اگر متکلم در دنیای درونش آراسته به حقایق ایمانی و واقعیت های ملکوتی و حسنات اخلاقی نباشد، چگونه می تواند سخن پاک و کلام پاکیزه و گفتار پسندیده و بیان سودمند داشته باشد؟ که همه این ها معلول روشنی درون و پاکی و صفای باطن است.

کلام چه گوهر پر ارزش و چه نعمت عظیم و چه چراغ پر فروغی است که خدای مهربان از باب لطف و عنایتش به بندگان مرحمت فرموده، تا هم نیازهای دنیایی خود را با آن برطرف کنند و هم به وسیله آن دنیای زندگی را از محبت و عشق و سرور و صفا و وفا پر کنند و هم برای برزخ و قیامت خود چراغی روشن تر از آفتاب بیفروزند، ولی هزاران حیف که این نعمت الهی در دست بسیاری از مردم تبدیل به خط تاریک کفر و ناسپاسی می شود و به لباس باطل پوشیده گشته وسیله نفاق، کینه، دشمنی، بی مهربی، غضب، خشم، دو به هم زنی، غیبت، تهمت، دروغ، پشت هم اندازی، آبروریزی، جنگ، خرابی، آدم کشی، نقشه های خائنانه و قوانین ظالمانه می گردد!! به فرموده قرآن مجید:

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ] (۱).

ص: ۹

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

اگر پای درد دل این نعمت گرانیامه بنشینیم و با گوش جان مستمع این سرمایه الهی شویم می شنویم که می گوید:

در غبار غم از این وحشت سرا افتاده ام***نور مهتابم که در ویرانه ها افتاده ام

سایه پروزد بهشتم از چه گشتم صید خاک***تیره بختی بین کجا بودم کجا افتاده ام

جای در بستان سرای عشق می باید مرا***عندلیم از چه در ماتم سرا افتاده ام

پای مال مردمم از نارسایی های بخت***سوزه بی طالع در زیر پا افتاده ام

خوار ناچیزم مرا در بوستان مقدار نیست***اشک بی قدرم زچشم آشنا افتاده ام

لب فرو بستم رهی بی روی گلچین و بمیر***در فراق هم نوایان از نوا افتاده ام(۱)

بیاید دل به خدا بسپاریم و خانه قلب را با کمک وحی و کلام گهربار انبیا و امامان علیهم السلام صفا دهیم و از این لحظه به بعد تمام هستی خود را با قرآن مجید هماهنگ کنیم، تا از دست هوای نفس و شیاطین انسی و جنی نجات پیدا کرده و حرکت و عملمان تبدیل به حرکت شایسته و عمل صالح گردد و به خصوص زبانمان از کلام لغو و باطل و بیهوده خلاص گردد و به کلام حق و سخن ملکوتی آراسته شود.

سخن اولیای الهی

شما به سخنان انبیا و ائمه علیهم السلام و عرفای الهی و حکیمان با حقیقت و ناصحان دلسوز مراجعه کنید تا به ارزش سخنی که از قلب پاک و درون منور به نور ایمان

ص: ۱۰

ظهور می کند پی ببرید، آن بزرگواران تمام سخن و کلامشان دعوت به حق و راهنمایی به خیر و هدایت به سعادت دنیا و آخرت بود و حق این است که در تمام شؤون حیات از آن بزرگواران و کلام پر ارزششان متابعت و پیروی شود.

قرآن مجید در سوره های قرآن سخنان پر ارزش و کلمات سعادت آفرین حضرت نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب، یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، عیسی و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بیان فرموده که شما با انس به قرآن می توانید از آن مفاهیم بلند آسمانی که در رابطه با توحید، معاد، معاملات، اخلاق، سیاست، اجتماع، فرد، معاشرت، تقوا، تزکیه، عمل صالح و امور خیر است آگاه شوید.

چرا از سخنان و کلام پاکان حقیقی پیروی نکنیم و چرا تمام شؤون زندگی را با آن بزرگواران هماهنگ نماییم؟ که آنان تجلی گاه فیض حضرت حقّند و قلبشان مرکز واردات اسرار الهیه است و روح ملکوتیشان متصل به روح اعظم.

انسان و روح اعظم در کلام ملا صدرا

صدر المتألهین در گفتاری بسیار پر ارزش در تفسیر و توضیح آیه مبارکه نور در این مسئله که حقیقت اینان جامع تمام حقایق است، پس گفتارشان گفتار جامع و کامل است می گوید:

انسان، کامل به کلمه و سخن جامع و خلاصه ای است از تمام آنچه که در کتاب های الهی موجود است، آن کتاب هایی که تمام کلماتش نوشته های نورانی است که به دست خداوند رحمان نوشته شده و بر صفات عالم وجود نقش بسته و از بینش کوردلان پنهان و پوشیده است، یعنی مانند روح اعظم که جامع و دربرگیرنده است مر آنچه را که در عالم کبیر است؛ زیرا آغاز موجودات و صورت

و غایت آن‌ها و تخم عقول و نفوس و میوه درخت افلاک و آنچه در آن‌ها از انوار معقول و محسوس است می‌باشد (۱).

پس اکنون اراده آن داریم که برای تو مراتب عالم انسان و اسمای او را شرح و توضیح دهیم و بیان کنیم که روح انسانی و عقل آخرین الهی در مرتبه و قرب و نزدیکی نزد خداوند در قوس صعود و بازگشت، برابر روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم آغاز و قوس نزول است و سلطنت و غلبه او روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است، یعنی از جهت شمول و فراگیری هر یک از آن دو بر تمام مراتب موجودات، بلکه عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمّديه است که یک ذات در دو مرتبه ظاهر و جلوه نموده، یک بار در برگشت به خلق، برای به کمال رسانیدن خلاق و بار دیگر در روی آوردن به حق تعالی برای شفاعت آنان.

چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نخستین آفرینش حق، نور من بود (۲).

و فرمود:

اول چیزی که خداوند آفرید عقل بود، به او فرمود: پیش بیا؟ رو کرد، سپس فرمود: برگرد؟ برگشت، فرمود: به عزت و بزرگی خود سوگند که آفریده ای بزرگوارتر از تو نیافریدم، به واسطه تو عطا و بخشش می‌کنم و به واسطه تو می‌گیرم و به واسطه تو پاداش و به واسطه تو عقاب و شکنجه می‌نمایم (۳).

ص: ۱۲

۱-۱) - عوالی اللّٰلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰؛ بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷؛ عوالی اللّٰلی: ۹۹/۴.

۳-۳) - الکافی: ۱۰/۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱؛ عوالی اللّٰلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۲؛ بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۹.

و این حدیث را شیخ بزرگوار، امین اسلام و مورد اعتماد ناقلان حدیث، محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده و آن حدیثی است که همگان بر درستی آن اتفاق و هم آهنگی دارند.

پس هم چنان که روح اعظم، چه از جهت علم و چه عین فراگیرنده تمام ممکنات است هم چنین این انسان، کامل و خلیفه و جانشین خداوند در آسمان ها و زمین همین گونه است.

اما اشتغال و فراگیری روح اعظم مر ممکنات را از جهت علم، آن است که قبلاً گفته شد که او قلم حق تعالی و صورت دهنده حقایق، به نحوی مقدس و بر تراز کثرت و تفصیل و نویسنده کلمات اسرار و رازهای الهی بر لوح ها و صفحات قدری است؛ زیرا لوح محفوظ و آنچه در اوست از او صادر و ظاهر گردیده و هم نزد او حاضر و آماده است و او آنچه که در آن است مطالعه می نماید، همانند مطالعه عقل افکاری را که از او پیدا شده و سپس در لوح نفس و بعد از آن در صفحه خیال و حس نقش می بندد، هم چنین است حکم دیگر مشاعر کلی و مدارک فلکی و لوح های قدری با آنچه در آن ها از نوشته های مثالی و نفوس جزئی خیالی که در نفوس نقش پذیر آسمانی حاصل است، لذا صورت های زمینی که بر لوح های هیولانی نقش بسته اند نیز همین گونه اند؛ زیرا همگی به اجازه پروردگار از او صادر و ظاهر گردیده اند، در نزد او حاضر و آماده و او به نور پروردگار خویش، آن نوری که آسمان ها و زمین بدان روشن و نورانی است، آن ها را مشاهده می نماید و هم چنین هر یک از جواهر عقلی و نفسی و صورت های حسی آسمانی و انوار ماه و خورشید، چشمانی بینا و درک هایی تابان و آیینه های رخشانند که بدان ها اشیا ادراک و به آنچه در آسمان و زمین است، انسانی رسیده و کامیاب می گردد.

اما اشتغال و فراگیری روح اعظم مر اشیا را عینی از آن جهت است که ذات روح

اعظم صورت کل موجودات است، هم چنان که او هم علت فاعلی و هم نتیجه مطلوب اشیا است و صورت در حقیقت ترکیبی و در هر ماهیت نوعی عبارت از تمام آن ماهیت است، آیا مشاهده نمی کنی که تخت چوبی که مبهم و نامعلوم است و حیوان به واسطه نفس و حسش حیوان است نه به بدن و جسمش، هم چنین علت فاعلی هم تمام حقیقت معلول است؛ زیرا معلول پرتوی از فیض وجود او و تراوشی از دریای بی پایان جود اوست و آن بدین جهت است که علت همان گونه که حکمای الهی در علوم الهیات بیان کرده اند، همانند تابش از خورشید و گرمی از آتش و نم از دریاست و آن علت، فاعل تام و تمام فاعل از آن جهت که فاعل است بوده و تمام کمالات نیز در او جمع می باشد.

اما اشتغال و فراگیری روح عقلی انسان کامل مر کلبه ممکنات را، از آن جهت است که او کتاب مبینی است که خلاصه و گزیده جهان های وجودی بوده که کلیات و جزئیات و افراد آن را فرا گرفته است، اما هنگام رسیدن و اتصال به آنان فرقی بین او و بین قلم حق تعالی در احاطه و اشتغالش به تمام موجودات نیست.

از شگفتی های آفرینش الهی و از عجایب خلقت او آفرینش انسان است که خداوند رحمان او را جهانی همانند جهان ربوبی آفریده و نشأه جامعی پدید آورده که مجموع آنچه که در دیگر عوالم و نشأت وجودی است در آن گرد آمده است.

بلکه ذاتی خلقت فرموده، موصوف به تمام آنچه که ذات احدی او بدان ها توصیف و تعریف می گردد، از صفات جمال و جلال و آثار و افعال و عوالم و نشأت و خلائق و قلم و لوح و قضا و قدر و فرشتگان و افلاک و عناصر و مرکبات و بهشت و دوزخ و مالک و غیره.

خلاصه، آن که انسان کامل را خداوند نمونه و مثالی از جهت ذات و صفت و فعل برای خود آفریده و شناخت این پدیده شگفت انگیز و این نظم زیبا و لطیف

و درک این حکمت پسندیده با رازهای بسیاری که در آن پیچیده امری پوشیده و پنهان و سرّ بزرگی از معرفت الهی است، بلکه معرفت و شناخت الهی جز به معرفت انسان کامل ممکن نیست؛ زیرا او باب الهی و ریسمان محکم و طناب استواری است که بدان، به جهان اعلی و برتر توان رفت و راه راستی است که به خداوند علیم و حکیم منتهی و کتاب کریمی است که از پروردگار رحمان رحیم نازل و وارد گردیده است.

لذا بر هر فردی معرفت آنچه که در این کتاب پوشیده مکنون و فهم را از این گنجینه مخزون است، واجب و لازم می باشد و این معنی ضرورت و لزوم شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام است که فرمود:

هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر مردن زمان جاهلی مرده! (۱) زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید، تنها به دانش های حکمت الهی است و در وجود انسان کامل، حکمت بتمامه پیچیده و دفین است.

و این حدیث مفهوم فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

هر که مرا پیروی کند، در حقیقت خداوند را پیروی و اطاعت نموده است (۲) و قرآن فرموده:

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] (۳).

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

و هم چنین فرمود:

ص: ۱۵

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۲۴۶/۱۶، باب ۳۳، حدیث ۲۱۴۷۵.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۴۷۶/۲۲، باب ۱، حدیث ۲۷.

۳- ۳) - نساء (۴): ۸۰.

هر که خود را شناخت در نتیجه، خدا را شناخته است (۱).

که مقصود از آن نفس، شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به جهت به حقیقت پیوستن فرموده حق تعالی:

[النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ] (۲).

پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است.

زیرا حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نور هدایت خویش نفوس مؤمنان را کامل و عقل های انسان ها را روشن و تابناک و آنان را از قوه به فعلیت خارج نموده و برایشان دانش نوری افاضه و پخش و بدیشان وجود شایسته جهان دیگر را می بخشد.

پس ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله علت و اصل برای به حقیقت پیوستن حکمت و ایمان در وجود مؤمنان بوده و گوهر ذات آنان را به صورت وجود دایمی و استواری جاوید به فعلیت می رساند و علت فاعلی شیئی به او، از ذات شیئی به خودش سزاوارتر است؛ زیرا شیئی با نفس خودش متصف به امکان و با علت و به کمال رساننده خود، متصف به وجوب است و وجوب و کمال به شیئی سزاوارتر از امکان و نقصان است، نیکو به فهم و در آنچه که بر تو از معنی لزوم پیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام خواندیم که آن دو، دو مقدم و بر پا دارنده ذات مؤمن از آن جهت که مؤمن است می باشند، درست دقت کن (۳).

آری، کلام این بزرگواران عین فیض الهی و محض حکمت و ایمان و چراغ راه و نشانه هدایت و مبدل قوه به فعل و علامت حق و پرچم عزت و معبر سیئه به

ص: ۱۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۲/۲، باب ۹، حدیث ۲۲.

۲- ۲) - احزاب (۳۳): ۶.

۳- ۳) - تفسیر سوره نور: ۸۷.

حسنه و شکوفا کننده تمام استعدادهای انسانی و علت سعادت دنیا و آخرت است و عقل و وجدان و فطرت و منطق حکم می کند که از کلمات آنان که نمایشگر صفای باطن ایشان است، صفایی که محض تجلی نور خداست پیروی کنیم و در برابر، از کلام بی خبران و بی خردان و مادیگران و بازیگران که نشانه کدورت و تاریکی باطن آنان است به شدت پرهیز نماییم.

جان پاک و حقیقت مؤمن و قلب عاشق باید به محضر مبارک این کاملان و واصلان که علت پاکی و ریشه حقیقت اند عرضه بدارد:

خاک من زنده به تأثیر هوای لب توست***سازگاری نکند آب و هوای دگرم

وه که گر بر سر کوی تو شبی روز کنم*** غلغل اندر ملکوت افتد از آه سحرم

پای می پیچم و چون پای دلم می پیچد*** بار می بندم و از بار فرو بسته ترم

چه کنم دست ندارم به گریبان اجل*** تا به تن در زغمت پیرهن جان بدرم

گر سخن گویم من بعد شکایت باشد*** و شکایت کنم از دست تو پیش که برم

خار سودای تو آویخت در دامن دل*** ننگم آید که به اطراف گلستان گذرم(۱)

آری، سخن، آشکار کننده باطن اشخاص است که اشخاص در صفا و صافی و در جلا و پاکی و در ایمان و عشقند، یا در کدورت و تاریکی و جهل و بی خبری و در قساوت و پستی چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس به زیر زبان خود پنهان است، چون وارد سخن شود معلوم نماید که کیست (۲).

ص: ۱۷

۱-۱- سعدی شیرازی.

۲-۲- نهج البلاغه: حکمت ۱۴۸؛ غرر الحکم: ۲۰۹، حدیث ۴۰۲۰.

[فَرَزْنَا كَلَامِيكَ وَاعْرَضَهُ عَلَيَّ الْعَقْلُ فَإِنِ كَرِهَ لِيَّ وَفِي اللَّهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَإِن كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ. فَلَيْسَ عَلَيَّ الْجَوَارِحُ عِبَادَةً أَخْفَ مَوْنَةً وَافْضَلَ مَنْزِلَةً وَاعْظَمَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَلَامِ فِي رِضَا اللَّهِ وَلَوْجْهِهِ وَنَشْرِ آيَاتِهِ وَنِعْمَائِهِ فِي عِبَادَتِهِ. أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رُسُلِهِ مَعْنَى يَكْتَسِفُ مِمَّا اسِيرَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَكْنُونَاتِ عِلْمِهِ وَمَخْزُونَاتِ وَحْيِهِ غَيْرَ الْكَلَامِ وَكَذَلِكَ بَيْنَ الرَّسُلِ وَالْأُمَّمِ، فَتَبَّتْ بِهَذَا أَنَّهُ أَفْضَلُ الْوَسَائِلِ وَالطَّفُ الْعِبَادَةِ]

دو واقعیت در سخن

امام به حق ناطق، حضرت صادق علیه السلام که دریای بی پایانی از معارف الهی است، در فرازهای بالا به دو حقیقت مهم توجه می دهد که اگر انسان به این دو حقیقت ارج بگذارد و خود را هماهنگ با آن دو کند، به طور قطع به سعادت دنیا و آخرت دست یافته است.

۱- میزان و ترازوی سنجش سخن.

۲- ارزش و اعتبار سخن سنجیده شده.

حقیقت این است که در جهان هستی و در فضای زندگی تمام موجودات برای سنجش هر واقعیتی چه مادی و چه معنوی، ترازویی و میزانی مخصوص آن

ص: ۱۸

واقعیت قرار داده شده که آن میزان و ترازو، تکیه گاه واقعی تحقق شیء و دوام و بقای آن و آشکار کننده آثار اوست و آن میزان و ترازو بهترین آئینه برای نشان دادن حق و باطل و بجا و بیجا بودن شیئی است.

برای سخن که کار داریم و روزمره مردم روی زمین و همه انسان هاست نیز ترازو و میزان قرار داده شده، تا همه مردم قبل از اظهار کلام، با توجه کامل کلام و سخن خود را بسنجند، اگر کلامشان حق و سخنشان برای فرد و جامعه مفید بود اظهار نمایند. اما اگر میزان نشان داد که ظهور این کلام علت ریختن خون، یا از بین رفتن مال محترم، یا به باد دهنده آبرو، یا برهم زنده وحدت، یا مانع کار خیر، یا وسیله دو بهم زنی و یا ایجاد کننده مشکل برای مردم است، از اظهار آن بپرهیزند و در جانب این کلام بسیار خطرناک که سنگینی گنااهش، گاهی از کوه ها بیشتر است به وجود مقدس حضرت حق پناه ببرند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کلامت را در ترازوی عقل بسنج. اگر برای خدا و در راه خدا بود بگو ورنه سکوت به خیر توست، برای اعضا و جوارح هیچ عبادتی سبک تر و کم خرج تر و با منزلت تر و پرارزش تر از کلام در راه رضای خدا و پخش مسائل الهی و یادآوری نعمت های حق در بین بندگان نیست.

نمی بینی خداوند مهربان بین خود و پیامبرانش و بین پیامبران و امت هایشان، چیزی را که وسیله آشکار کردن مکونات و مخزونات وحی جز کلام قرار نداده و به همین مسئله ثابت می شود که سخن، بهترین وسیله و لطیف ترین عبادت اوست.

با این معنی باید به ارزش عبادی سخن توجه فوق العاده شود و این سرمایه عظیم الهی را ساده و آسان معامله نکرد که این نعمت اگر بجا خرج شود، نتیجه اش رضای خدا و بهشت الهی است و اگر بیجا و به غلط مصرف گردد حاصلش سخط

حق و عذاب سخت خداوند در قیامت کبری است!

امام علیه السلام می فرماید:

سخن خود را قبل از اظهار در ترازوی عقل بسنج که منظور حضرت از عقل در این روایت در درجه اول قرآن مجید است که جلوه ای از عقل بی نهایت در بی نهایت است و در درجه بعد عقل انبیا به خصوص نبی اسلام صلی الله علیه و آله و عقل ائمه طاهرین علیهم السلام است که این عقول به حقیقت عقول فعاله و عقول کلّیه و عقول معصوم از خطایند و قابل مقایسه و نسبت گیری با عقول جزئی که از درک بعضی از ضروریات نیز عاجزند نیست.

اوصاف قول در قرآن

اشاره

با دقت در کتاب خدا این منع فیض بی نهایت به این نتیجه می رسیم که وقتی سخن با ترازوی قرآن سنجیده می شود، جز یازده گونه سخن که مورد رضایت حق است و اظهارش دارای سود دنیایی و آخرتی است سخن و کلام با ارزشی در دنیای بیان و فضای کلام باقی نمی ماند هر گاه یکی از اوصاف یازده گانه ای که قرآن برای سنجش بیان می دارد در کلام انسان باشد آن کلام قابل گفتن و اظهار کردن است ورنه تکلم به سخن حرام و مورث پلیدی روح و آلودگی قلب و تاریکی درون و شر دنیا و آخرت است.

اوصافی که قرآن مجید برای قول بیان می دارد که ترازوی الهی برای سنجش سخن است بدین قرار است:

۱- قول بلیغ

۲- قول صدق

۳- قول عدل

ص: ۲۰

۴-قول حسن

۵-قول احسن

۶-قول لئین

۷-قول کریم

۸-قول ایمان

۹-قول سدید

۱۰-قول معروف

۱۱-قول میسور

اکنون باید با توجه به آیاتی که این اوصاف را در جنب قول و سخن استعمال کرده به دقت نشست که موارد خرج کردن این سخن از اقوال کجاست؟

۱-قول بلیغ

اشاره

[فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ آرْدُنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا] (۱).

پس [وضع و حالشان] چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب آنچه مرتکب شده اند، حادثه ناگواری به آنان برسد، آن گاه در حالی که به خدا سوگند می خورند، نزد تو می آیند که ما [از داوری بردن نزد طاغوت] نیتی جز نیکی و برقراری صلح و سازش [میان طرفین نزاع] نداشتیم. * اینان کسانی هستند که خدا آنچه را که [از نیات شوم، کینه و نفاق] در دل های آنان است می داند؛

ص: ۲۱

بنابراین از آنان روی برتاب و پندشان ده، و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

در این دو آیه سخن از وضع اهل نفاق است که از حکم خدای و رسول روی گردانده به طاغوت اقبال می کنند، خداوند می فرماید:

روی آوردن به حکم طاغوت مورث مصیبت و بدبختی است و سببش همان توجه به طاغوت است، این بدبختی هم در دنیا گریبانشان را می گیرد و هم در آخرت و این نتیجه کار کرد خود آنان است، آن گاه به جانب پیامبر آمده و رجوع خود را به طاغوت عذر آورده و به خداوند قسم می خورند که منظورشان از روی آوردن به طاغوت نیکی و آشتی بوده، خداوند از ضمیر آنان آگاه است، از ایشان اعراض کن و آنان را موعظه نما و در خودشان گفتاری رسا بگو.

از این آیه استفاده می شود که جای قول بلیغ به هنگام وعظ و نصیحت است.

واعظ آن چنان باید بگوید که مستمع به زشتی کردارش و عقوبتی که از پی دارد آگاه شود و به نیکی عملش و اجری که به دنبال دارد واقف گردد.

واعظ و قول بلیغ

آنان که به عنوان واعظ و گوینده مشغول خدمتند باید توجه داشته باشند که کرسی وعظ جای خودنمایی و میدان زورآزمایی مطالب علمی و پیچیده نیست که به فرموده رسول اسلام صلی الله علیه و آله هر گوینده ای در قیامت به مقدار وقتی که از مستمعان گرفته مسئول است. گوینده موظف است گفتارش را اولاً از کتاب خدا و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و کتب معتبر روایی و علمی اخذ کند، سپس آن را با بیانی رسا به سمع مستمع برساند، به نحوی که ساده ترین افراد و حتی آنان که

کم‌ترین بهره‌ای از سواد ندارند، گفتار گوینده را درک و تغییر حال پیدا کنند و ثانیاً:

گوینده بهتر است گفتارش را با خلوص توأم نماید و به آنچه می‌گوید عامل و آراسته باشد.

یکی از متخصصان فن سخنوری دربارهٔ یک واعظ و سخنران می‌گوید:

مردم برای این که به سخن کسی گوش دهند و اعتنا کنند، باید به او اعتماد داشته باشند و او را درست و راستگو و دانا و صمیمی و خیرخواه و مهربان بدانند و ارجمند و گرامی بدانند.

این مسئله دلیل و برهان و توضیح و بیان لازم ندارد و شک نیست که شنوندگان هر چه این گمان‌ها و احساسات را دربارهٔ گوینده بیشتر داشته باشند سخن او مؤثرتر و نافذتر است.

پس هر کس می‌خواهد در دنیا به سخنوری کاری از پیش ببرد یا به مقامی برسد باید چنان زندگانی کند که مردم او را به این صفات بشناسند.

گذشته از این که سخنور باید نزد مردم به این صفات شناخته شده باشد، هنگام سخنوری نیز باید چنان سخن بگوید که اگر او را به این صفات می‌شناسند سخن او آن گمان‌ها را در اذهان تأیید و استوار کند و آن عوالم را در همان حال به یاد آورد و محبت و احترام او در دل‌ها بنشیند و اگر او را نمی‌شناسند از کلامش به این عقاید و احساسات دربارهٔ او بگرایند. و گرنه به سخنش گوش نمی‌دهند، یا اگر بدهند از گوش فراتر نمی‌رود و به دل نمی‌نشیند.

پس سخنور باید آن چنان بگوید که او را درست و راستگو بیابند و نیز بی‌غرض و خیرخواه بیاورند، مردم چون کسی را درست و بی‌غرض و خیرخواه بدانند البته از روی رغبت و میل به او گوش می‌دهند؛ زیرا معتقدند که بر نفع ایشان سخن می‌گوید و از شنیدن آن سود خواهند برد.

پس از درستی و راستی و خیرخواهی و بی غرضی، چیزی که گوینده را نزد شنونده معتمد می سازد این است که او را در آنچه می گوید دانا و بصیر ببیند و با تجربه و متین بجا بیاورند و جلف و سبکبارش ندانند.

پس باید به این صفات شناخته شده باشد، یا لا اقل گفتار و احوالش بر این امور گواهی دهد که سخنش معقول و از روی فهم و دانش است و دلیل و برهان می آورد و سند و مدارک بدست می دهد و اعتراضات را پیش بینی می کند و جواب می دهد و اگر جز این باشد سخنش محل اعتنا نخواهد بود و وقتی به آن نخواهند گذاشت، چه مردم به خوبی آگاهند که تا راه دان نباشی کی راهبر شوی.

و نیز همه می دانند که کوری عصا کش کور دگر نتواند شد.

از چیزهایی که در سخنوری از مردم دلربایی می کند خوش خوبی است، سخن گوی بدخوی بی شرم و زشت گفتار که کلامش زنده باشد دل ها را می رنجاند و خاطرها را متغیر می سازد و اگر حرف حق هم بزند به او نمی گروند.

باید او را مهربان و با گذشت و کوچک و بزرگ منش و پر حوصله و کم شهوت و خوش لهجه ببینند، مخصوصاً شکسته نفسی و فروتنی در او ببینند، چه اگر به کبر و غرور با مردم سخن بگوید و خودپسندی و خودستایی کند، عزت نفس ایشان را می رنجاند و از او بیزار می شوند.

مقصود این نیست که گوینده خود را بی جهت خوار و خفیف کند و تن به ذلت و پستی دهد و لیکن وقر و سنگینی چیز دیگری است و تفرعن و گنده دماغی و خودخواهی چیز دیگر.

[أُؤَلِّئُكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] (۱).

اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

سخن راست، سخن آسان و سهلی نیست و شمار راستگویان هم در جهان زیاد نیست، به فرموده اهل فن سخن راست، عبارت از سخن مطابق با حقیقت است و آن سخنی است که دل و قلب همراهش باشد و با آنچه در خارج است هم آهنگ و همراه و مطابق باشد.

ما تا زنده ایم در برابر حق و خلق قرار داریم و نسبت به حضرت ربّ و مردم اعم از پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و آشنایان و سایر افراد مسؤولیم.

در صورتی که در حد قدرت خویش آراسته به حقایق الهی باشیم با خلق خدا اعم از نیک و بد به صداقت روبرو شویم و هیچ قصد سویی نسبت به احدی نداشته باشیم و در تمام شؤون زندگی از حدّ و حق خویش تجاوز نکنیم، در این حال گفتار و کلاممان با حضرت حق به وقت گفتن «ایاک نعبد» و با مردم به وقت هر گفتاری راست و بدین معنی راستگو هستیم، با این بیان ملاحظه کنید و حتی در خود فکر نمایید که سخن راست چقدر کم و راستگو چه اندازه قلیل است !!

راستی، حقیقتی است که دانایان راه گفته اند: محصولش نجات در دنیا و آخرت است و کراراً قرآن مجید منفعت قیامت را وقف راستگویان و راست کرداران می داند.

ص: ۲۵

سخن غیر راست جز مکر و حيله و خدعه و فریب و ظلم و خیانت چیزی نیست.

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که جای سخن راست همه جاست و البته به این نکته بسیار مهم هم باید توجه داشت که دروغگویی حرام ولی راستگویی واجب نیست، به این معنی که هر حرف راستی لازم نیست همه جا اظهار شود که در اظهار آن چه بسا اسرار مسلمانان و مملکت اسلامی به باد رفته و یا آبروی انسان محترمی لطمه بیند، در این گونه موارد سکوت و صمت واجب و خودداری از کشف سر لازم است.

بیاپید در تمام امور چنانچه دستور داده اند، دست به دامان صادقان عالم شویم و در خوی و کردار متخلق به اخلاق آنان شویم که راه نجاتی جز این نیست.

۳- قول عدل

اشاره

[وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ] (۱).

و هنگامی که سخن گوید، عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد.

در این فراز از آیه سخن از قول عدل است که از جمله مواردی که تکیه بر قول عدل به حکم این آیه واجب است در مورد خویشاوندان و اقوام و نزدیکان نسبی و حسبی است.

صاحب «المیزان» می گوید (۲):

برای این اقربا را یادآور شد که عاطفه قرابت و خویشاوندی از هر داعی دیگری،

ص: ۲۶

۱-۱) - انعام (۶): ۱۵۲.

۲-۲) - ترجمه المیزان: ۵۱۸/۷.

بیشتر آدمی را به دفاع بیجا و جانبداری ناروا وامی دارد و از همین جا می توان فهمید که مقصود از قول هم آن گفتاری است که اگر انسان آن را بگوید ممکن است نفعی عاید طرف گردد و یا ضرری متوجه او شود، ذکر عدالت نیز دلالت بر این دارد، چون معلوم می شود قول مزبور مانند شهادت و قضاوت و امثال آن دو قسم است:

یکی ظلم و دیگر عدل.

بنابراین معنای آیه این می شود که باید مراقب گفتارهای خود باشید، زبان خود را از حرف هایی که برای دیگران نفع و یا ضرر دارد حفظ کنید و عاطفه قرابت و هر عاطفه دیگری، شما را به جانبداری بیجا از احدی وادار نکند و به تحریف گفته های دیگران و تجاوز از حق و شهادت به ناحق یا قضاوت ناروا وادار نسازد.

خلاصه به ناحق جانب آن کس را که دوستش می دارید رعایت ننموده و حق آن کسی را که دوستش نمی دارید باطل مسازید.

این است جای سخن عدل که متأسفانه به خاطر عواطف خویشاوندی در بسیاری از مردم سخن ظلم است و افراد با قول ظلم در کمال بی شرمی از حدود الهی تجاوز کرده و به فرموده حضرت سجاد علیه السلام: رضای مخلوق را با سخط خالق معامله می کنند و چه معامله و تجارت پر خطری (۱)!

قضاوت و شهادت

دیگر از موارد بسیار مهم قول عدل، به وقت شهادت و یا قضاوت در دادگاه عدل اسلامی است که اگر کسی در این مورد از جاده عدالت منحرف گردد بنا بر آیات و روایات به عذاب سخت الهی در روز حساب دچار خواهد شد.

ص: ۲۷

قاضی و یا شاهد با تمام وجود باید پاسدار عدالت بوده و هیچ عاملی اگر چه به قیمت جانشان تمام شود، نباید آنان را از راه حق و عدل و صراط الهی باز دارد، به این آیه شریفه توجه عمیق کنید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَٰی ۖ أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

اینجا نیز باید گفت: در فضای محاکم و دادگاه ها سخن عدل و گواه عدل بسیار کم و قاضی و گواه عادل نادر است.

اسلام نسبت به امر قضا و نسبت به شخص گواه و شاهد بسیار سخت گیری کرده که مبادا به اندازه سر سوزنی به حق مظلومی تجاوز شود.

اسلام برای قاضی و گواه غیر عادل هیچ ارزشی قائل نیست و بلکه با کمال شدت کار هر دو را حرام و غیر شرعی و عملشان را جاذب عذاب سخت الهی در قیامت می داند.

در اینجا لازم است به گوشه ای از مسئله قضا در اسلام اشاره رود شاید خواننده را نفعی الهی عاید گردد.

ص: ۲۸

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی باید مؤمن، عادل، عالم، متفلسف، حاذق، پاک دامن، شجاع، صبور و حلیم باشد و عمل خویش را نوعی از عبادات بشناسد و از فشار کار، خسته و آزرده نشود و پاداش مجاهده خود را نزد خداوند احتساب کند.

در حال کسالت و خواب آلودگی و در حال شادی شدید و ابتلای به هم و غم و خشم و گرسنگی و انباشتگی شکم و سرمای سخت و گرمای طاقت فرسا از حکومت بپرهیزد و خود مباشر خرید و فروش و سایر انواع معامله نشود تا درباره او تسامح روا ندارند و از رهگذر ارزان فروختن به او و گران خریدن از او حقی بر ذمه اش احراز نکنند و او را مأخوذ به حیا نسازند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

□ مَا عَدَلَ وَالِ اتَّجَرَ فِي رَعِيَّتِهِ اَبْدًا (۱).

قاضی که در بین مردم تجارت می کند هرگز به عدالت نمی تواند قضاوت کند.

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی می باید طرفین دعوا را در سلام و کلام و نظر و مجامله و سایر انواع اکرام و احترام در یک سطح قرار داده و در حکومت خود چنان بی نظر باشد که خویشاوند به جانبداری او طمع نبندد و دشمن از عدالت پروریش نومید نگردد.

ص: ۲۹

در کتاب «الکافی» و «التهذیب» آمده است:

مردی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد و چند روزی در میهمانی آن حضرت بزیست، پس آن گاه برای محاکمه ای که آن را با امیر المؤمنین علیه السلام در میان بنهاده بود در معیت طرف دعوی به محضر قضا در آمد.

حضرت امیر علیه السلام چون او را در آن محضر یافت فرمود: آیا برای محاکمه اینجا آمده ای؟

مرد گفت: آری، حضرت امیر علیه السلام فرمود: هم اکنون از میهمانی من رخت بردار؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از پذیرایی یکی از متخاصمان بدون آن دیگر نهی فرموده است (۱):

شاید محتاج به توضیح نباشد که راندن مهمان برای شخص کریم تا چه اندازه دشوار و ناگوار است، آن هم برای کریمی مانند امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود:

یک صاع طعام پیش برادران نهم دوستر دارم از آن که بنده ای آزاد کنم (۲).

ولی حرمت عدالت در قضا از نظر اسلام به درجه ای از اهمیت است که امیر المؤمنین علیه السلام با چنین کرم و میهمان دوستی، میهمان خود را چون یکی از دو طرف دعواست از خانه خویش می راند؛ زیرا رعایت تساوی کامل میان متداعیان از جمله اصولی است که امیر المؤمنین علیه السلام در تثبیت و تأکید آن کوشش فراوان کرده و بارزترین نمونه آن کوشش، داستانی است که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» این گونه آورده است:

ص: ۳۰

۱-۱) - الکافی: ۴۱۳/۷، باب أدب الحكم، حدیث ۴؛ تهذیب الأحکام: ۲۲۶/۶، باب ۸۸، حدیث ۴.

۲-۲) - کیمیای سعادت: ۲۳۰، رکن دوم، اصل اول.

مردی نزد عمر بن خطاب بر علی علیه السلام اقامهٔ دعوا کرد در حالتی که علی علیه السلام نیز در مجلس حضور داشت.

در این هنگام عمر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا ابا الحسن! برخیز دوشادوش مدعی بنشین.

علی علیه السلام برخاست و در کنار مدعی بنشست و طرفین دعوی، دفاع و حجّت های خویش را تقریر کردند تا کار محاکمه به پایان رسید و مدعی از پی کار خود روان شد و علی علیه السلام به جای نخستین بازگشت.

در این موقع عمر آثار خشمی در سیمای علی علیه السلام دید و برای کشف علت گفت:

آیا این پیش آمد را ناگوار داشتی.

علی علیه السلام گفت: آری.

عمر موجب ناگواری را بجست.

علی علیه السلام گفت: موجب ناگواری آن بود که تو مرا در حضور مدعی با کُنیه خطاب کردی در صورتی که حق آن بود که مرا به نام می خواندی و امتیازی میان من و او قائل نمی شدی!!

عمر چون این سخن بشنید، علی علیه السلام را در آغوش کشید و صورتش را بوسه باران کرد و گفت: پدرم به فدای شما که خدا ما را در پرتو وجودتان هدایت فرمود و از ظلمت به نور آورد (۱).

شفایی اصفهانی که جامع کمالات صوری و معنوی است و حضرت میر داماد از

ص: ۳۱

وی تمجید فرموده و در حکمت علمی و عملی دستی توانا داشت در مدح حضرت مولی الموالی حیدر کرار، غالب کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید:

بعد حمد محمد آن که ولی است***ثالث خالق و رسول علی است

عقل و برهان و نفس هر سه گواست***کاین دو را غیر او سیم نه رواست

معبد از مقصدش نبد خالی***بود ایاک نعبدش حالی

ساختی با خدا چو بزم حضور***جامه تن زخود فکندی دور

بود غفلت زسلخ پیکانش***که به تن بود آن نه بر جانش

خنده آسا به روز بدر و حنین***ضربتش رشک طاعت ثقلین

دعوتش را کریم اجابت کرد***ردّ خورشید یک دو نوبت کرد

رشوه و حرمت آن

قاضی باید از ارباب دعوی و دفاع هدیه نپذیرد؛ زیرا چنین هدیه در حقیقت جز رشوه نیست و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره گیرنده و دهنده و واسطه آن نفرین کرده و فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَ وَالْمُرْتَشِيَ وَ مَنْ بَيْنَهُمَا يَمْشِي (۱).

خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و کسی که بین این دو واسطه می باشد.

و امام صادق علیه السلام رشوه خواری را کفر به خدا خواند و فرمود:

وَ أَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ (۲).

رشوه خواری در حکم و داوری کفر به خداوند می باشد.

ص: ۳۲

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۷/۳۵۵، باب ۸، حدیث ۲۱۵۶۵.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۲۷/۲۲۳، باب ۸، حدیث ۳۳۶۴۷؛ فقه الرضا: ۲۵۳، باب ۳۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله مردی به نام ابن اللُّثَبِيَّةِ از طایفه «اُزْد» را به جمع آوری زکات فرستاد و چون آن مرد از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت: آن قسمت مال شما و این قسمت هدیه ای است که مردم به من اهدا کرده اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا در خانه پدر و مادرت نشستنی تا ببینی هدیه برایت می آورند یا نه ؟!

سپس به سخن برخاست و فرمود:

چگونه است که ما مردمانی را مأمور جمع آوری زکات می سازیم پس می گویند:

این قسمت مال شما و این قسمت هدیه ای است که به ما اهدا شده، چرا چنین مأمور در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند هدیه برایش می برند یا نه (۱).

گاهی نفس انسانی در اثر جنبش و هیجان حرص و طمع دستخوش نوع خاصی از وسوسه می شود که تحت تأثیر آن می خواهد میان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق جمع کند، در صورتی که چنین امری هیچگاه میسر نیست؛ زیرا وقتی شخص پذیرای رشوه شد دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس، قدرت حکومت را از دست خواهد داد و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود:

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ عَلَيَّ يَدًا وَلَا مِنِّيَّ (۲).

بار خدایا! برای فاجرِ حقی و منی بر ذمه من احراز مکن.

ص: ۳۳

۱- ۱) -المجموع، محیی الدین نووی: ۱۳۰/۲۰؛ البحر الرائق: ۴۷۰/۶.

۲- ۲) -بحار الأنوار: ۱۸۶/۸۳، باب ۴۳، حدیث ۴۹.

عاقبه بن یزید که در عصر مهدی عباسی عهده دار قضای بغداد بود، یک روز به هنگام ظهر نزد خلیفه شد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضا بگمارد تا بی درنگ صندوق اسناد و محفظه مدارک مربوطه به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند.

مهدی چون سخن او بشنید، پنداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسته و او را آزرده خاطر و خشمگین ساخته. از این رو علت استعفایش را بخواست و گفت: اگر علت آزردگیت این است که کسی با تو معارضه کرده بازگویی تا هم اکنون به تأدیش فرمان دهم، قاضی گفت: چنین اتفاقی نیفتاده است.

مهدی گفت: در این صورت علت استعفا چیست؟

قاضی گفت: یک ماه پیش از این، دو تن از مراجعان در خصوص قضیه ای دشوار به محضر قضا حاضر شدند و هر یک ادله و شهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجت ها آورد که جای تأمل و درخور مطالعه و تحقیق بود.

من در برابر این قضیه دشوار فرو ماندم و چندین بار تجدید جلسه کردم و امید داشتم که آن قضیه را به اصلاح میان طرفین پایان بخشم، یا به وسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم.

قضا را در این میان یکی از طرفین دعوی خبر یافته بود که من رطب دوست دارم، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است، مقداری از بهترین قسم آن را که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور نیست فراهم ساخت و با پرداختن چند درهم رشوه،

دربان سرای را بر آن داشت که طبق رطب را نزد من آورد، در این هنگام دربان طبق را در برابر من بر زمین نهاد و گفت: این هدیه فلان است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده خاطر و خشمگین شدم، چندان که دربان را از خدمت براندم و ظرف رطب را به آورنده آن بازگرداندم ولی روز دیگر چون متداعیان محضر قضا در آمدند نتوانستم آن دو را به یک چشم بنگرم و در دل خود به یک منزلت قرار دهم؛ زیرا طبق رطب، هر چند که من آن را مسترد داشته بودم اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود.

اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خویش را با آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود؟! !

سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت: در چنین روزگاری که خلق آن بر این گونه دستخوش فساد شده اند من بر دین خود می ترسم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حیلۀ ایشان در افتم و نقد ایمان و سرمایه تقوای خود را بر سر کار قضا نهم.

آن گاه قاضی از سر تضرع گفت: مرا از بند این مسئولیت برهان که خدای تو را از هر بند برهاند و از ادامه این خدمت معذور دار که خدای عذرهای تو را بپذیرد.

شرایط قضا در کلام امام علی علیه السلام

جامع ترین نصیّی که شروط و قیود و صلاحیت قاضی را با دقت ترین تعبیر بیان کرده، فصلی از فرمان امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر است که در آن فرمان ملکوتی می فرماید:

برای تصدّی وظیفۀ قضا و حکومت میان مردم، کسی را برگزین که به عقیدۀ تو از همگی افراد رعیت برتر باشد، از آن گونه شخصیت که تراکم قضا او را به تنگنا

نیفکند و ارباب دعوی و دفاع او را تنگ حوصله و کثر خلق نسازند و در لغزش و خطایی که از او سرزند اصرار نورزد و چون حقیقت امری را بشناسد از پذیرفتن آن دلتنگ و از بازگشت به آن حقیقت، آزرده خاطر نگردد و طایر همتش از اوج نزاهت به حسیض طمع نگراید و در قضا یا به آنچه در وهله نخستین و نظر سطحی بفهمد از کاوش در اعماق حقایق باز نایستد و به هنگام رخ دادن شبهات برای جستن حق، پایداریش بیشتر و تمسک به حجت ها فزون تر و ملالتش از آمد و شد متداعیان کمتر و در کشف حقایق امور شکیباتر و به هنگام هویدا شدن حقیقت امر، در اصدار و تنفیذ حکم برنده تر باشد، از آن کسانی که چاپلوسی و چرب زبانی ایشان را نفریبید و تشویق و تحریض به امری، از جاذبه حق منحرفشان نکند.

این مجموعه اوصافی است که امیر المؤمنین علیه السلام برای قاضی صالح ذکر می کند و پس از آن، بیان خود را با یک جمله کوتاه بر این گونه پایان می بخشند.

وَ اَوْلٰئِكَ قَلِيْلٌ (۱)

ای مالک! چنین مردمی که واجد همگی این اوصاف و شرایط باشند نادر و کمیابند.

زیرا در میان نفوس بشری که مفسور به ضعف و غالباً گرفتار حبّ و بغض و در گرو شهوت و غضب و اسیر خوف و طمعند کمتر نفسی قوی می توان یافت که خویش را از خطر دام و دانه برهاند و به اوج تقوا و قلّه نزاهت برآید، خاصه در عرصه قضا که غالباً دام های حساس حيله و دانه های فریبنده رشوه اش، زیرک ترین مرغ ها را از اوج به حسیض می کشد و گرفتار قید و بند می سازد.

ص: ۳۶

بهلول آن دانای آگاه و حکیم بزرگ چون از طرف هارون عباسی به منصب قضا دعوت شد و وی را برای پذیرفتن این شغل خطیر در فشار قرار داد ناگزیر خود را به دیوانگی زد و بر نی پاره ای سوار شد تا کودکان در پی او افتادند.

مصادف با همین ایام مردی قسم یاد کرده بود که ازدواج نکند مگر آن که با نخستین کسی که در راه ببیند در این باره مشورت نماید. اتفاقاً نخستین کسی که در راه با او مواجه شد همان خردمند دیوانه نما بود.

مرد به حکم سوگندی که یاد کرده بود قضیه خود را با او در میان نهاد نظرش را در کار خویش بخواست، خردمند دیوانه نما گفت: اگر دوشیزه ای را به همسری برگزینی سراسر سود است و هیچ گونه زیانی ببار نخواهد آورد و اگر بیوه ای را اختیار کنی نیمی سود و نیمی زیان است، لکن اگر زن بچه داری به همسری برداری سراسر زیان است و هیچ گونه سودی در بر نخواهد داشت.

آن گاه مرکب چوبین را به جنبش آورد و گفت: از سر راه اسب من به یک سو شو که لگد بر تو نوازد.

مرد از مقایسه آن گفتار حکیمانه با رفتار جنون آمیز در حیرت شد و از داستان او جويا گشت.

خردمند دیوانه نما گفت: این گروه می خواستند تا دین مرا تباه کنند اما من تباهی عقل خویش را بهانه کردم تا دین خود را محفوظ دارم.

و امواج نامرئی وساوس و تسویلاتش، دستگاه حکومت عقل را از کار بازمی دارد و دیده بصیرت را چنان خیره و تیره می کند که از دیدن جمال حق عاجز می ماند.

به همین مناسبت است که در تاریخ قضایی اسلامی با سرگذشت های مهیجی برخورد می کنیم که تحاشی و ابای شدید مردم پرهیزکار را از قبول مسؤولیت قضا نشان می دهد.

معامله نکردن دین با هوای نفس

خلیفه دوم، عمرو بن العاص حاکم مصر را فرمان داد تا کعب بن ضنه را به مقام قضای آن سامان بگمارد، حاکم مصر چون فرمان خلیفه را دریافت کرد عین نامه را نزد کعب فرستاد.

کعب چون از مضمون نامه آگاه شد گفت: به خدا قسم! کسی که خدای او را از جاهلیت و مهالک نجات بخشیده هرگز دوباره خویش را به آن ورطه در نمی افکند، سپس با کمال صراحت اقتراح خلیفه را رد کرد.

قاسم بن ولید همدانی چون از طرف یوسف بن عمر حاکم عصر و ناحیه خود به قضا فرا خوانده شد، چاره ای جز اظهار جنون ندید و برای فرار از این مسؤولیت در میان کوی و برزن موی ریش خود را یک سر بکند و روغن در چشمان خود ریخت و در چنین وضع و حالت نزد حاکم شد، حاکم چون موضوع را بدید گفت: این مرد دیوانه است و در خور مقام قضا نیست، سپس فرمان داد تا او را از حضور برانند!

وقتی حاکم عراق ابو قلابه را برای تصدی کرسی قضای بغداد فرا خواند، ابو قلابه دعوت حاکم را نپذیرفت و در پنهانی به سرزمین شام گریخت.

قضا را در همان ایام قاضی شام از منصب خویش معزول شد و چون ابو قلابه از این داستان خبر یافت احساس خطر کرد و از شام متواری شد و هم چنان در بیابان ها سرگردان بود تا به سرزمین یمامه درآمد و روزگاری دراز، خویش را از انظار پوشیده داشت تا اوضاع دگرگون شد و خاطرش از خطر بیاسود و بار دیگر آهنگ عراق کرد.

یکی از دوستان گفت: چه بودی اگر منصب قضای مسلمانان را می پذیرفتی تا عدالت را در میان ایشان بکار می بستی و از این رهگذر اجر و ثواب می اندوختی، ابو قلابه گفت: چون شناوری به دریا درافتد تا چند یارای شنا کردن دارد.

عبد الرحمن بن حُجیره به سال هفتادم هجری به کرسی قضای مصر بنشست چون پدرش از این انتصاب خبر یافت گفت:

[إِنْ أَلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] (۱).

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوي او بازمي گرديم.

فرزندم هلاک شد و خلق را نیز به مهلکه افکند.

قاضی شریک در روزگار مهدی عباسی به اصرار او منصب قضا را پذیرفت، نوبتی چند برای مطالبه ماهانه خود با صراف شهر سخت گیری کرد، صراف گفت:

تو در مقابل این نقدینه قماش فروخته ای که چنین سخت می گیری.

شریک گفت: ای مردم! قسم به خدا کالایی گران بهاتر از قماش فروخته ام، ای مرد! من در برابر این نقدینه دین خود را فروخته ام!!

این حقایق نشان می دهد که مردم پرهیزکار تا چه اندازه از آلودگی به تبعات و مسؤولیت های قضا اجتناب و ابا داشته اند و این اجتناب و پرهیز نه از آن جهت است که این مردم پارسا تصدّی قضا را حرام می دانسته اند؛ زیرا مراجعه به فقه اسلامی نشان می دهد که مباشرت این وظیفه واجب کفایی است و هرگاه در عصری از اعصار هیچ کس به آن قیام نکند همگی در برابر خالق به علّت شانه خالی کردن از این وظیفه مسؤول و مؤاخذ خواهند بود.

شهید ثانی در کتاب «مسالك» می فرماید:

ص: ۳۹

وظیفه قضا از جمله واجبات کفایی است؛ زیرا نظام نوع انسانی متوقف بر آن است و چون ظلم و بیداد همیشه هست، پس اجتماع ناگزیر از حاکمی است که داد مظلوم را از ظالم بستاند و دیگر این که امر به معروف و نهی از منکر بر این وظیفه مترتب است (۱).

۴- قول حسن

اشاره

[وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] (۲).

و با مردم با خوش زبانی سخن گوید

مورد سخن خوب و کلام نیک بنابر گفته اهل فن به وقت معاشرت و رو در رویی با مردم است.

در وقت سخن گفتن با مردم از هر صنف و طایفه ای که باشند باید از قول زشت و سخن نازیبا و کلامی که در آن سب و ناسزا و فحش و استهزا و از این قبیل امور شیطانی است پرهیز داشت.

احترام به مردم به خصوص برادران مؤمن دستور اکید قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام است.

جداً باید از سخنی که در غیر مورد حق، قلب کسی را بیازارد و دل بی گناهی را برنجانند پرهیز کرد.

از اضافه حرف زدن باید اجتناب جست، از سخن بی فایده باید دوری گزید.

کلام را باید سنجیده گفت و سخن باید برای طرف مقابل دارای نفع دنیایی یا آخرتی یا معنوی و یا اخلاقی باشد.

ص: ۴۰

۱- ۱) - مسالک الأفهام: ۳۳۶/۱۳، کتاب القضاء.

۲- ۲) - بقره (۲): ۸۳.

قول حسن در قرآن

قرآن مجید از سخن ناروا و سخنی که دل را بیازارد و قولی که در آن توهین به افراد یا مسخره کردن مردم باشد، همه را نهی می نماید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و از یکدیگر عیب جویی نکنید و با لقب های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید؛ بد نشانه و علامتی است این که انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت گذاری کنند.

و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند، خود ستمکارند.

راستی عجیب است، آنان که در سخن گفتن، اهل مراقبت و مواظبت و محاسبه نیستند و در ادای سخن خود را آزاد می دانند به فرموده قرآن مجید: ظالم و ستم پیشه اند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

قول حسن در روایات

در زمینه سخن گفتن روایات بسیار مهمی در کتب معتبر حدیث مانند:

ص: ۴۱

«من لا يحضره الفقيه»، «الكافي»، «وسائل»، «الوافي»، «مَحَجَّه الْبِيضَاء» آمده که به پاره ای از آن روایات اشاره می شود.

أَخَذَ رَجُلٌ بِلِجَامِ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟
فَقَالَ: اطْعَامُ الطَّعَامِ وَاطْيَابُ الْكَلَامِ (۱).

مردی مهار دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: ای رسول خدا! کدام عمل بالاتر است؟ حضرت فرمود: خوراندن غذا و دستگیری از مستمندان و دردمندان و بیچارگان و سخن پاکیزه گفتن.

ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الثَّبْرِ، سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ طَيْبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى (۲):

سه چیز از درهای نیکویی است: سخاوت، پاکیزگی کلام، تحمل بر آزار.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت غرفه هایی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده می شود، ساکنان آن غرفه ها از امت من آناند که متصف به این اوصافند:

پاکی سخن، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه روزه، نماز شب به وقتی که مردم در خوابند (۳).

در توضیح آیه [وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] (۴) فرمود:

ص: ۴۲

۱-۱) - المحاسن: ۲۹۲/۱، باب ۴۷، حدیث ۴۴۶؛ بحار الأنوار: ۳۱۲/۶۸، باب ۷۹، حدیث ۱۲.

۲-۲) - المحاسن: ۶/۱، باب ۱، حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعه: ۱۲۵/۱۲، باب ۸۵، حدیث ۱۵۸۳۶.

۳-۳) - الأملی، شیخ صدوق: ۳۲۸، المجلس الثالث و الخمسون، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۱۱۸/۸، باب ۲۳، حدیث ۵.

۴-۴) - بقره (۲): ۸۳.

با مردم آن گونه بگویند که دوست دارید در حق شما گفته شود (۱).

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، وَ احْفَظُوا السِّتْرَكُمْ، وَ كُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَ قَبِيحِ الْقَوْلِ (۲):

سلیمان بن مهران می گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم عده ای شیعه نزد آن حضرت بودند. شنیدم فرمود: زینت ما باشید و موجب وهن ما نگردید.

با مردم سخن خوب بگویند، زبان را حفظ کنید و زبان را از زیادی سخن و کلام قبیح نگهدارید.

قَوْلُ الْحَسَنِ يُثْرِي الْمَالَ، وَ يُنْمِي الرِّزْقَ، وَ يُنْسِي فِي الْأَجْلِ وَ يُحِبُّ إِلَى الْأَهْلِ وَ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ (۳).

حضرت فرمود: قول حسن را منافی است: مال را زیاد می کند، رزق و روزی را می رویاند، مرگ را به تأخیر می اندازد، آدمی را محبوب اهلش می کند و باعث ورود به بهشت می شود.

الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ فَرَابِجٌ وَ سَالِمٌ وَ شَاحِبٌ، فَامَّا الرَّابِجُ فَالَّذِي يَذْكُرُ اللَّهَ وَ امَّا السَّالِمُ فَالَّذِي يَقُولُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ، وَ امَّا الشَّاحِبُ فَالَّذِي يَخْوُضُ فِي النَّاسِ (۴).

کلام سه نوع است: رابح، سالم، شاحب: رابح ذکر خداست، سالم گفتار

ص: ۴۳

۱-۱) -الكافي: ۱۶۵/۲، باب الإهتمام بأمر المسلمین، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۳۴۱/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۲۵.

۲-۲) -الأمالی، شیخ طوسی: ۴۴۰، المجلس الخامس، حدیث ۹۸۷؛ وسائل الشیعه: ۱۹۳/۱۲، باب ۱۱۹، حدیث ۱۶۰۶۳.

۳-۳) -الخصال: ۳۱۷/۱، حدیث ۱۰۰؛ بحار الأنوار: ۳۱۰/۶۸، باب ۷۹، حدیث ۱.

۴-۴) -وسائل الشیعه: ۱۹۹/۱۲، باب ۱۲۰، حدیث ۱۶۰۷۹؛ بحار الأنوار: ۲۸۹/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۵۵.

محبوب خداست، شاحب سخنی است که در بین مردم سرگرمی آورد و آنان را از حق و حقیقت غافل کند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ (۱).

علی علیه السلام فرمود: سخن مانند دواست. کم آن با منفعت و زیادش کشنده است.

در روایت مهمی آمده:

از حضرت سجاد علیه السلام پرسیدند: کدامیک از سکوت و کلام بهتر است؟ حضرت فرمود: هر کدام را آفاتی است. وقتی هر دو از آفت سالم باشند گفتار از سکوت بهتر است.

عرضه داشتند: چگونه؟ فرمود: خدای عز و جل انبیا و اوصیا را به سکوت نفرستاد، بلکه آمدند تا بگویند، بهشت معلول سکوت نیست، ولایت حق محصول سکوت نمی باشد، با سکوت رهایی از جهنم معنا ندارد، بلکه بهشت و آزادی از عذاب و کسب ولایت حق به سخن است (۲).

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ (۳).

زشت گفتن به مؤمن فسق و جنگ با او کفر است.

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ (۴).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بدگوی زشت زبان را دشمن دارد.

ص: ۴۴

۱- ۱) -غرر الحکم: ۲۱۱، حدیث ۴۰۸۱؛ میزان الحکمه: ۵۲۴۸/۱۱، الکلام، حدیث ۱۷۹۰۷.

۲- ۲) -الاحتجاج: ۳۱۵/۲؛ بحار الأنوار: ۲۷۴/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۱.

۳- ۳) -الکافی: ۳۵۹/۲، باب السباب، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۸۱/۱۲، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶۳۱۱.

۴- ۴) -الکافی: ۳۲۴/۲، باب البذاء، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۵.

و نیز فرمود:

الْجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ أَنْ يَدْخُلَهَا (۱).

دخول در بهشت به هر زشت گویی حرام است.

و نیز فرمود:

بهشت بر هر فحش دهنده زشت گوی کم حیا که پروا ندارد چه می گوید و در حَقِّش چه می گویند حرام است (۲).

الْفُحْشُ وَ التَّفَحُّشُ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ (۳).

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زشت گفتن و ناسزاگویی از اسلام نیست.

و نیز فرمود:

لَوْ كَانَ الْفُحْشُ خَلْقًا لَكَانَ شَرَّ خَلْقِ اللَّهِ (۴).

اگر فحش مخلوق بود از بدترین خلق خدا بود.

امام عسکری علیه السلام در باب قول حسن می فرماید:

قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالَفِهِمْ (۵).

با مردم نیک بگویید چه مؤمن آنان چه مخالفشان.

ص: ۴۵

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۰؛ میزان الحکمه: ۹/۴۵۴۲، الفحش، حدیث ۱۵۶۷۹.

۲- ۲) - الکافی: ۲/۳۲۳، باب البذاء، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۱۶/۳۵، باب ۷۲، حدیث ۲۰۹۰۴.

۳- ۳) - غرر الحکم: ۲۲۳، حدیث ۴۴۸۸؛ میزان الحکمه: ۹/۴۵۴۲، الفحش، حدیث ۱۵۶۸۴.

۴- ۴) - کنز العمال: ۸۰۹۷؛ میزان الحکمه: ۹/۴۵۴۴، الفحش، حدیث ۱۵۶۹۰.

۵- ۵) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۵۳، حدیث ۴۰؛ بحار الأنوار: ۳۰۹/۶۸، باب ۷۹؛ سفینه البحار: ۷/۳۸۱، باب القاف بعده

الواو.

الهی! شرّ زبان و خطر این عضو چه بزرگ است، خداوندا! ما از زبان خود کمتر محافظت می‌کنیم و اگر زندگی ما این گونه به پایان برسد بدون شک دچار خسران و در قیامت کبری گرفتار عذاب الیم خواهیم شد، الهی! از باب کرم و لطف و از درِ مرحمت و رأفت و از طریق عنایت و محبت، دست ما ضعیفان را بگیر و این بیچارگان را از غفلت و افتادن در ورطهٔ هلاکت، چه در دنیا و چه در آخرت محافظت فرما که ما را یار و ناصر و مددکاری جز وجود مقدس تو نیست.

۵- قول احسن

اشاره

در زمینهٔ قول احسن آیاتی در قرآن مجید بدین پایه قرائت می‌کنیم:

[وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا] (۱).

و به بندگانم بگو: سخنی را که نیکوتر است، بگویند؛ زیرا شیطان میان آنان [به سبب سخنان زشت و بی‌منطق] دشمنی و نزاع می‌افکند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

[وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] (۲).

و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم‌شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم، کیست؟

ص: ۴۶

۱- ۱) - اسرا (۱۷): ۵۳.

۲- ۲) - فصلت (۴۱): ۳۳.

[الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ] (۱).

آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندانند.

از آیات ذکر شده در قول احسن استفاده می شود:

مورد قول احسن در یک مرحله، در گفتگوی با مردم است، به این معنی که خداوند از انسان می خواهد در برخورد با مردم به وقت حرف زدن، بهترین سخن و نیکوترین کلام را انتخاب کند.

در مرحله دیگر، قول احسن به وقت هدایت باید بکار گرفته شود، به این معنی که وقتی انسان در مقام دستگیری از گمراه برآمد لازم است وی را با بهترین کلام که همان کلام خدا و انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام است به شاهره سعادت و سلامت هدایت کند.

در مرحله دیگر، قول احسن در میان تمام اقوال قرآن مجید است که در تمام پهنه هستی قول نیکوتر و صادق تر و محکم تر و بهتر و برتر از قول خدا نیست.

چقدر عالی است که انسان با قرآن مجید، با تمام وجود انس و رفاقت پیدا کند که در تمام شؤون زندگی قولی غیر از قول قرآن نداشته باشد به این معنی که هر چه می خواهد بگوید با ترازوی قرآن سنجیده، آن گاه بگوید، یا به این معنی که در سخن گفتن با مردم جز با آیات کتاب حق با برنامه دیگر منظورش را اظهار ندارد و این کار مشکلی نیست، چنانچه در کتاب های حدیث و تاریخ از این نمونه زیاد ذکر شده است.

ص: ۴۷

از ابوالقاسم قشیری نقل شده:

در بادیه زنی را تنها دیدم. گفتم: کیستی؟ جواب داد:

[وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] (۱).

بنابراین از آنان روی بگردان و سلام جدایی [را به آنان] بگو، پس [سرانجام شقاوت بار خود و نتیجه کفر و عنادشان را] خواهند دانست.

از قرائت آیه فهمیدم که می گوید: اول سلام کن سپس سؤال کن که سلام علامت ادب و وظیفه وارد بر مورود است.

به او سلام کردم و گفتم: در این بیابان آن هم با تن تنها چه می کنی؟ پاسخ داد:

[مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ] (۲).

و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود.

از آیه شریفه دانستم راه را گم کرده ولی برای یافتن مقصد به حضرت حق جلّ و علا امیدوار است.

گفتم: جنّی یا آدم؟ جواب داد:

[يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ] (۳).

ای فرزندان آدم! [هنگام هر نماز و] در هر مسجدی، آرایش و زینت [مادی و معنوی خود را متناسب با آن عمل و مکان] همراه خود برگیرید.

ص: ۴۸

۱-۱) - زخرف (۴۳): ۸۹.

۲-۲) - زمر (۳۹): ۳۷.

۳-۳) - اعراف (۷): ۳۱.

از قرائت این آیه درک کردم که از آدمیان است.

گفتم: از کجا می آیی؟ پاسخ داد:

[يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ] (۱).

اینانند که [گویی] از جایی دور ندایشان می دهند.

از خواندن این آیه پی بردم که از راه دور می آید.

گفتم: کجا می روی؟ جواب داد:

[وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] (۲).

و خدا را حقی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند، [البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند.

فهمیدم قصد خانه خدا دارد.

گفتم: چند روز است حرکت کرده ای؟ پاسخ داد:

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] (۳).

همانا ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست در شش روز آفریدیم، و هیچ رنج و درماندگی به ما نرسید.

فهمیدم شش روز است از شهر خود حرکت کرده و به سوی مکه معظمه می رود.

ص: ۴۹

۱-۱) -فصلت (۴۱): ۴۴.

۲-۲) -آل عمران (۳): ۹۷.

۳-۳) -ق (۵۰): ۳۸.

پرسیدم: غذا خورده ای؟ جواب داد:

[وَ مَا جَعَلْنَا هُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ] (۱).

و آنان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم، و جاویدان هم نبودند [که از دنیا نروند].

پی بردم که در این چند روز غذا نخورده است.

به او گفتم: عجله کن تا تو را به قافله برسانم جواب داد:

[لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا] (۲).

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.

فهمیدم که به اندازه من در مسئله حرکت و تندروی قدرت ندارد.

به او گفتم: بر مرکب من در ردیف من سوار شو تا به مقصد برویم پاسخ داد:

[لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا] (۳).

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می شد.

معلوم شد که تماس بدن زن و مرد در یک مرکب یا یک خانه یا یک محل موجب فساد است، به همین خاطر از مرکب پیاده شدم.

به او گفتم: شما به تنهایی بر مرکب سوار شو.

چون بر مرکب قرار گرفت گفت:

ص: ۵۰

۱-۱ - انبیاء (۲۱): ۸.

۲-۲ - بقره (۲): ۲۸۶.

۳-۳ - انبیا (۲۱): ۲۲.

[سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ] (۱).

منزه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخر کردن آن ها نبود.

چون این آیه را قرائت کرد فهمیدم در مقام شکر حق برآمده و از عنایت خداوند عزیز، سخت خوشحال است.

وقتی به قافله رسیدیم گفتم: در این قافله آشنایی داری جواب داد:

[وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ] (۲).

و محمد جز فرستاده ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته اند.

[يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ] (۳).

ای یحیی! کتاب را به قوت و نیرومندی بگیر.

[يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ] (۴).

ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیان.

[يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ] (۵).

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم.

ص: ۵۱

۱-۱ - زخرف (۴۳): ۱۳.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۴۴.

۳-۳ - مریم (۱۹): ۱۲.

۴-۴ - قصص (۲۸): ۳۰.

۵-۵ - ص (۳۸): ۲۶.

از قرائت این چهار آیه دانستم چهار آشنا به نام های محمد و یحیی و موسی و داود در قافله دارد.

چون آن چهار نفر نزدیک آمدند، این آیه را خواند:

[الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] (۱).

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند.

فهمیدم این چهار نفر پسران اویند.

به آنان گفت:

[يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ] (۲).

ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است.]

از قرائت این آیه فهمیدم به فرزندانش می گوید: به این مرد زحمت کشیده امین مزد بدهید.

چون فرزندانش به من مقداری درهم و دینار دادند و او حس کرد کم است این آیه را خواند:

[وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ] (۳).

و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند.

یعنی به مزد او اضافه کنید.

ص: ۵۲

۱- ۱) - کَهِف (۱۸): ۴۶.

۲- ۲) - قِصَص (۲۸): ۲۶.

۳- ۳) - بَقَرَه (۲): ۲۶۱.

از وضع آن زن، سخت به تعجب آمده بودم. به فرزندانش گفتم: این زن با کمال که نمونه او را ندیده بودم و نشنیده بودم کیست؟ جواب دادند: ای مرد! این زن حضرت فُضه خادمه حضرت زهرا علیها السلام است که بیست سال است خارج از قرآن سخن نگفته است! (۱)

آری، قرآن، احسن سخن و احسن قصص و احسن قانون است که هر کس در تمام امور زندگی هماهنگ با این کتاب باشد دارای احسن قول و احسن عمل و احسن اخلاق و احسن اجر و مزد است.

۶- قول کریم

[وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا] (۲).

و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.

یکی از موارد قول کریم به وقت برخورد با پدر و مادر است که در این زمینه به خواست حضرت حق در شرح باب هفتاد و یکم «مصباح الشریعه» به تفصیل مطالب پر ارزشی از آیات و روایات خواهد آمد.

۷- قول تین

[اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ] (۳).

ص: ۵۳

۱-۱) - بحار الأنوار: ۸۶/۴۳-۸۷، باب ۴.

۲-۲) - اسرا (۱۷): ۲۳.

۳-۳) - طه (۲۰): ۴۳-۴۴.

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. * پس با گفتاری نرم به او بگویید، امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

از آیه شریفه به روشنی معلوم می شود که جای قول لئین به وقت برخورد با مردم طاغی و یاغی است که شاید با وزش نسیم قول لئین از طغیان و یاغیگری آنان کاسته شود و به راه حق و حقیقت بازگردند که اگر از ابتدای امر با خشونت با آنان برخورد شود، به طغیان آنان افزوده گردد و نتیجه ای از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نشود.

متاب ای پارسا روی از گنهکار *** به بخشاینده گی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار *** تو بر من چون جوانمردان گذر کن (۱)

در این زمینه لازم است برخورد قرآن مجید را که در حقیقت برخورد حضرت حق است با گنهکاران و طاغیان دقت کنید، تا راه برخورد با اهل معصیت در مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر بر شما روشن شود.

قرآن چون مردم معصیت کار را دعوت می کند، در دعوت خود به آنان نوید رحمت و آمرزش می دهد، باشد که با آن نوید، دل سخت آنان نرم گردد و به خدا بازگشته با اهل ایمان برادر و همراه و هم سنگر شوند.

اسلام عزیز تا جایی که جای جذب است اگر چه یک نفس بیشتر از اهل گناه نمانده باشد در مقام جذب است، چون ببیند اهل طغیان به هیچ صراطی مستقیم نمی شوند، آن وقت دل از آنان برداشته و ایشان را دفع می کند.

اسلام به هیچ عنوان اجازه دفع مؤمن و مسلمان را از طرف مؤمن نمی دهد و هر

ص: ۵۴

کس مؤمن و مسلمانی را دفع کند در حقیقت خدا را دفع کرده و از هوا و هوسش پیروی نموده و به عبارت دیگر به اخلاق بت پرستان درآمده که آنان تا در بت پرستی اند در مقام دفع حق و حقیقتند.

۸- قول ایمان

﴿ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ ﴾ [۱].

[شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و] بگویید: ما به خدا ایمان آوردیم.

از آیات قرآن و روایات بسیار مهم کتب حدیث استفاده می شود که ایمان مرکب از سه پیکره است.

۱- ایمان به قلب.

۲- عمل به اعضا و جوارح.

۳- ابلاغ به زبان.

چون از طریق کسب علم و معرفت دل آدمی به نور ایمان روشن شد و اعتقاد به خدا و قیامت و حقایق الهیه در قلب استوار گشت و این ایمان به وسیله اعضای بدن به مرحله عمل آمد و مسائل الهی در هر شرطی از شرایط به وسیله زبان ابلاغ گشت، آدمی به حقیقت مؤمن شده و دارای ارزش الهی گشته است.

وظیفه زبان در هر حال ابلاغ مسائل ایمانی در جامعه و در خانواده و در هر محلّ و منزلی است و خودداری از بیان حقایق الهی از ضعف ایمان و یا علّتش ترس است، ترسی که از حالات شیطانی و از امراض روحی و روانی است.

ص: ۵۵

اگر مسئلهٔ ابلاغ ایمان به وسیلهٔ زبان های پاک مردان راه حق نبود، از فرهنگ سعادت بخش الهی در صحنهٔ حیات اجتماعی و خانوادگی خبری نبود.

این زبان یاران حق بود که ضامن تداوم دین خدا در بستر تاریخ گشت، گرچه در کنار این گونه زبان سرهای پرشور اولیای خدا به دار رفت که این دار برای آنان مقام الهی و این مرگ برای اولیای الهی جز شهادت در راه دوست چیزی نبود.

چه زبانی از زبان انبیا و ائمه و اولیا و مردانی چون حجر بن عدی و رشید هجری و ابو ذر غفاری و میثم تمار و... بالاتر و برتر که این زبان ها، چراغ پر فروغ الهی فرا راه حیات همهٔ انسان ها تا روز قیامت و صبح محشر است.

اینان روز و شب، وقت و بی وقت، آن به آن، لحظه به لحظه، سخنی جز حق و ذکری به جز ذکر یار و یادی جز یاد دوست و حرفی جز حرف هدایت و کلامی جز کلام عشق نداشتند.

به قول عارف نامدار، فیض بزرگوار:

شب ها حدیث زلف تو تکرار می کنم *** تسبیح روز وصل تو بسیار می کنم

چون دم زند صبح ز انوار طلعتت *** جان را ز عکس روی تو گلزار می کنم

از پای تا به سر همه تن دیده می شوم *** جان را بدیده قابل دیدار می کنم

از غمزه نگاه تو بیهوش می شوم *** دل را ز چشم مست تو هشیار می کنم

عکس تو چون در آینه دل در آیدم *** بی خود حدیث واحد قهار می کنم

هر کار خوب را که ز کردار عاجزم *** تحسین هر که کرد به گفتار می کنم

۹- قول سدید

محلّ و مورد قول سدید در دو جاست:

۱- رعایت تقوا

ص: ۵۶

آنجا که مربوط به رعایت تقواست در سوره احزاب آمده:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا] (۱).

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوئید.

و آنجا که مربوط به برخورد با یتیمان مردم است، در سوره مبارکه نساء می فرماید:

[وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا] (۲).

و کسانی که اگر فرزندان ناتوان پس از خود به جای می گذارند، بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند، باید [از این که حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند. پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] از خدا پروا کنند، و [درباره آنان] سخنی درست و استوار گویند.

انسان لزوماً باید از مکافات عمل بترسد؛ چرا که ممکن است از خود او یتیم برجای ماند و هر کسی طبیعتاً علاقه مند است با یتیمانش به خوبی رفتار شود و اگر چنین بخواهد پس با یتیمان دیگران باید به خوبی برخورد نماید.

۱۰- قول معروف

محل قول معروف در مرحله اول در رابطه با سفیهان و در مرحله بعد با اقوام میت و ایتام و مساکین است.

ص: ۵۷

۱- ۱) احزاب (۳۳): ۷۰.

۲- ۲) نساء (۴): ۹.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا] (۱).

و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوید.

[وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا] (۲).

چون هنگام تقسیم کردن ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان بدهید، و با آنان سخنی شایسته و پسندیده گوید.

۱۱- قول میسور

مورد قول میسور وقتی است که انسان دستش از مال دنیا تهی است، ولی به خاطر آبرومندی انسان از هر طرف برای کمک گرفتن به آدمی مراجعه می نمایند، ولی انسان از رفع نیاز آنان عاجز است، در این صورت با گفتار مؤدبانه و عاشقانه و محبت آمیز و به قول قرآن با قول میسور باید دل آنان را خوش و با چهره گشاده با آنان روبرو شد، به نحوی که با رضا و خشنودی از انسان جدا گردند.

[وَإِنَّمَا تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ إِنْغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا]

ص: ۵۸

۱- ۱) - نساء (۴): ۵.

۲- ۲) - نساء (۴): ۸.

و اگر [به خاطر تهیدستی و فقر] باید از آنان [که به پرداخت حَقشان سفارش شدی] روی بگردانی [و این روی گردانی] برای طلب رزقی است که از سوی پروردگارت رسیدن به آن را امید داری؛ پس با آنان [تا رسیدن رزق خدا] سخنی نرم و امیدوار کننده بگو.

این آیات نمونه ای از آیات قرآن مجید بود که بیان داشت هر کس در برخورد به هر موردی باید قول مربوط به آن مورد را بکار گیرد، تا از نظر زبان و نحوه سخن گویی دچار گناه نگشته و بتواند رضا و خشنودی حضرت حق را به دست آورده و مردم را از هر قوم و دسته و هر طبقه و صنفی که هستند از شرّ زبان خویش آسوده و سالم نگه دارد که زبان به جای خودش بهترین وسیله نجات و شیرین ترین نعمت و در غیر موردش بدترین وسیله هلاک و تلخ ترین عضو وجود آدمی است.

ص: ۵۹

[وَكَذَلِكَ لَا مَعْصِيَةَ يَهْ اشْغَلُ عَلَى الْعَبْدِ وَاسْرِعْ عُقُوبَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَاشْدُّهَا مَلَامَةً وَاعْجَلْهَا سَأْمَةً عِنْدَ الْخَلْقِ مِنْهُ. وَاللِّسَانُ تَرْجُمَانُ
الضَّمِيرِ وَصَاحِبُ خَبْرِ الْقَلْبِ وَبِهِ يَنْكَشِفُ مَا فِي سِرِّ الْبَاطِنِ وَعَلَيْهِ يُحَاسَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ]

آفات زبان

هیچ معصیتی از نظر سرگرم کنندگی و سرعت در ایجاد عقوبت در پیشگاه حق و شدت ساختن ملامت و دلگیر کننده تر در بین مردم همانند سخن نیست.

سخن مترجم درون و مخبر قلب و آشکار کننده سر است و در قیامت صاحب سخن از طرف حضرت حق به محاسبه دقیق کشیده خواهد شد.

راستی، هر کس باید از دست زبانش به فریاد آید و به پیشگاه حضرت ربوبی از شر این عضو خطرناک بنالد.

غزالی و فیض بزرگوار در «احیاء العلوم» و «محججه البیضاء» برای زبان نزدیک به بیست گناه و آفت شمرده اند که هر کدامش برای هلاکت و نابودی انسان و خراب کردن بنای سعادت آدمی کافی است و این گناهان بر زبان سخت و دشوار نیست و برای هر کسی به راحت ترین وجهی، آلوده شدن به هریک از این گناهان بزرگ آسان است.

۱- سخن بی فایده و بی معنی.

ص: ۶۰

- ۲-زیادی در کلام.
- ۳-خوض در باطل گویی.
- ۴-مراء و مجادله.
- ۵-گفتار به دشمنی و خصومت.
- ۶-تصنّع و تکلف در گفتار و به سجع و قافیه سخن گفتن به نحوی که مستمع نفهمد، برای خودنمایی و خودستایی.
- ۷-فحش و سبّ و بداء (۱).
- ۸-لعن بی مورد.
- ۹-غنا و شعر باطل.
- ۱۰-مزاح بیجا به نحوی که دل مردم را بیازارد.
- ۱۱-مسخره و استهزا.
- ۱۲-افشای سرّ.
- ۱۳-وعدۀ دروغ.
- ۱۴-کذب.
- ۱۵-غیبت.
- ۱۶-دو به هم زنی.
- ۱۷-گفتار به دورویی و نفاق.
- ۱۸-مدح و ذم بی مورد و بیجا.
- ۱۹-ورود به امور تخصّصی بدون داشتن تخصّص به خصوص در معارف الهی.
- ۲۰-سؤال بیجا و بی مورد.

۱-۱) -بذاء:سخنان زشت و ناپسند،دشنام.

[وَ الْكَلَامُ خَمْرٌ يُسَكِّرُ الْقُلُوبَ وَ الْعُقُولَ مَا كَانَ مِنْهُ لِغَيْرِ اللَّهِ .

وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَقَّ بِطُولِ السَّجِينِ مِنَ اللِّسَانِ . قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ : اِحْفَظْ لِسَانَكَ عَنْ خَبِيثِ الْكَلَامِ وَ فِي غَيْرِهِ لَا - تَشِيكُتْ اِنْ اسْتَطَعْتَ . فَأَمَّا السَّكِينَةُ وَ الصَّمْتُ فَهِيَ هَيْئَةٌ حَسَنَةٌ رَفِيعَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَهْلِهَا وَ هُمْ أَمَنَاءُ اسْرَارِهِ فِي أَرْضِهِ]

کلام بیهوده

کلام باطل و بیهوده همانند شراب موجب بیهوشی و مرض قلب است و چیزی به طول زندان مستحق تر از زبان نیست.

بعضی از حکما گفته اند:

زبان را از کلام آلوده حفظ کن و در غیر آن اگر قدرت داری سخن بگو.

وقار و سکوت و به تعبیر دیگر آرمیدگی و خاموشی صفت خوب و خوشایند است و دو واقعیت الهی است، اهل این دو صفت امنا و حافظان اسرار حق در روی زمین اند.

مسئله با اهمیت صمت در شرح حدیث بیست و هفتم به نحو تفصیل توضیح داده شد، می توانید به آن باب مراجعه کرده و عظمت و اهمیت آن مسئله را در آن فصل ملاحظه فرمایید.

باب ۴۷ در مدح و ذم

اشاره

ص: ۶۲

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَصِيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَصِيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَوَاءً، لِأَنَّ الْمَمْدُوحَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَصِيرُ مَذْمُومًا بِذَمِّهِمْ وَكَذَلِكَ الْمَذْمُومُ.

وَلَا تَفْرَحَ بِمَدْحِ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مَنَزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا يُغْنِيكَ عَنِ الْمَحْكُومِ لَكَ وَالْمَقْدُورِ عَلَيْكَ.

وَلَا تَحْزَنْ أَيْضًا بِذَمِّ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَنْقُصُ عَنكَ ذَرَّةً وَ لَا يَحُطُّ عَن دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْئًا.

وَ اِكْتَفِ بِشَهَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكَ وَ عَلَيْكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا] (١).

وَ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى صَرْفِ الذَّمِّ عَن نَفْسِهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ عَلَى تَحْقِيقِ الْمَدْحِ لَهُ كَيْفَ يُرْجَى مَدْحُهُ أَوْ يُخْشَى ذَمُّهُ.

وَ اجْعَلْ وَجْهَ مَدْحِكَ وَ ذَمِّكَ وَاحِدًا، وَ قِفْ فِي مَقَامِ تَعْتَنِمُ فِيهِ مَدْحَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَكَ وَ رِضَاهُ، فَإِنَّ الْخُلُقَ خُلِقُوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا مَا سَعَوْا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] (٢).

[وَ لَا يَمْلِكُونَ لَأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا] (٣).

ص: ٦٥

١-١ (١) - نساء (٤): ٧٩.

٢-٢ (٢) - نجم (٥٣): ٣٩.

٣-٣ (٣) - فرقان (٢٥): ٣.

[لَا يَصِيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَصِيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَوَاءً، لِأَنَّ الْمَمْدُوحَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَصِيرُ مَذْمُومًا بِذَمِّهِمْ وَكَذَلِكَ الْمَذْمُومُ]

حقیقت مدح و ذم

امام صادق علیه السلام در این فصل به مسئله بسیار مهمی اشاره دارند که آن مسئله از علایم خلوص و پاکی عبد است.

در قسمت اول روایت می فرمایند:

بنده نمی تواند بنده خدا باشد، مگر این که تعریف و مدح و تکذیب و مذمت مردم در برابرش یکسان و مساوی باشد و حال درون او با مدح و ذم کسی تغییر نکند، چرا که انسان ممدوح حضرت حق و آن آدمی که به خاطر ایمان و عمل صالح مورد مدح خدا است به مذمت مردم مذموم نمی شود و آن که مذموم خداست به تعریف و مدح مردم ممدوح نمی گردد.

مدح و ذم واقعی فقط در ارتباط با عالم ملکوت است، نه در رابطه با مردم، مردم چه خبر از حالات درون و وضع پرونده گذشته انسان دارند، آدمی اگر ممدوح حق باشد پسندیده ورنه بدبخت و بیچاره و سیه روز است.

اگر تمام مردم عالم از انسان تعریف کنند، ولی حضرت دوست مکذب انسان باشد. آن همه تعریف مردم به اندازه پوست جوی ارزش ندارد و اگر تمام مردم

جهان انسان را مذمت کنند، ولی آدمی ممدوح حق باشد، آن همه تکذیب پیشیزی اعتبار ندارد.

آنان که از همه جهت قابل مدح بودند و حریم مقدسشان از کم ترین مذمت دور بود انبیا و اولیای خاص حضرت حق بودند، بقیه انسان ها دارای عیب و نقص اند.

بدین جهت نباید به مدح مردم دلخوش شوند و از مذمت آنان دلگیر گردند.

مدح مردم، منزلت انسان را در پیشگاه حضرت حق اضافه نمی کند و به تقدیر حق نسبت به عبد اثر نمی گذارد و هم چنان مذمت مردم، چیزی از آدمی کم نمی کند و از درجه خیر انسان نمی کاهد.

ص: ۶۷

[وَ لَا تَفْرَحْ بِمَدْحِ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا يُغْنِيكَ عَنِ الْمَحْكُومِ لَكَ وَ الْمَقْدُورِ عَلَيْكَ. وَ لَا تَحْزَنْ أَيْضًا بِذَمِّ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَنْقُصُ عَنْكَ ذَرَّةً وَ لَا يَحُطُّ عَنْ دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْئًا، وَ اِكْتَفَى بِشَهَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكَ وَ عَلَيْكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

□
[وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا] (١)

مدح و ذم دیگران

به تعریف کسی شاد مشو که با وجود گناهان و خطاها و اشتباهاتی که بر انسان گذشته و کسی جز خدا اطلاع ندارد، شادی معنا نمی بخشد، این مسئله را بدان که مدح مردم به مقام تو نزد خدا اضافه نمی کند و به مقدرات حق و آنچه را به آن بر اثر حکمت و مصلحت خداوند محکومی، اثر نمی گذارد.

و نیز به مذمت مردم ناراحت مشو که ذره ای از مقام و منزلت نمی کاهشد و از خوبیت چیزی کم نمی کند، بهتر این است که در تمام دوران عمر به شهادت و حکم الهی اکتفا کنی، چرا که شهادت و حکم حق چه به نفع تو باشد و چه بر علیه تو همان حق است، آری، به مدح حق دل خوش کن که رضا و خشنودی او به منزلت اضافه می کند و اگر مورد مذمت خدایی، به تدارک علل مذمت برخیز که نارضایتی

ص: ۶۸

و ناخشنودی حق تو را به ورطهٔ هلاکت و تیره بختی خواهد کشید.

راستی، همهٔ ما باید با توجه به پروندهٔ عبادات ناقابل خود و گناهان زیاد در برابر عظمت حق و عنایاتش، در مقام شرم و حیا و سرافکنندگی و ذلت و خضوع و خشوع باشیم، با این وصف اگر ما را مدّاحان مدح کنند برای چه به مدحشان شاد شویم که در خور مدح نیستیم و آن مدحی که از ما می شود در حقیقت ناشی از جهل مدّاح است و چیزی که محصول جهل است خشنودی و خوشحالی ندارد و اگر ما را مذمت کنند نباید معزون گردیم که به حقیقت در خور مذمتیم گرچه تمام عبادات جن و انس را داشته باشیم که مذمت تازیانه ای الهی، برای جلوگیری از طغیان و سرکشی نفس چموش است!

به قول حضرت فیض:

ز غفلت تو تو را صد حجاب در پیش است*** صفای چهره جان را نقاب در پیش است

بسی کتاب بخواندی کتاب خویش بخوان*** ز کرده های تو جان را کتاب در پیش است

حساب کرده خود کن حساب در چه کنی*** که ماند از پس و روز حساب در پیش است

عذاب روح مکن بهر مال دنیی دون*** عذاب قبر و سؤال و جواب در پیش است

ز بهر آنچه ز پس ماندت چه می سوزی*** زمین حشر و تف آفتاب در پیش است

زمانی ار نکنی خواب در دل شب ها*** شود که در لحدت وقت خواب در پیش است

ص: ۶۹

[وَ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ صَرْفِ الذَّمِّ عَنِ نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَطِيعُ عَلَيَّ تَحْقِيقَ الْمَدْحِ لَهُ كَيْفَ يُرْجَى مَدْحُهُ أَوْ يُخْشَى ذَمُّهُ]

استحقاق مدح و ذم

هرگاه کسی مستحق مذمت باشد و قدرت بر تحقق علل حقیقی مدح برای خود نداشته باشد، چه امید مدح از او توان داشت و چرا باید از مذمتش ترسید که هر مدّاحی جز خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام بر مدح و ذمّشان هیچ اعتباری نیست، از این جهت باید مدح و ذم اشخاص برای انسان فرقی نکند و تعریف و تکذیبشان برای آدمی مساوی باشد.

ص: ۷۰

[وَاجْعَلْ وَجْهَ مَدْحِكَ وَذَمِّكَ وَحَمْدًا وَقِفْ فِي مَقَامِ تَغْتَنِمَ فِيهِ مَدْحَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ وَرِضَاءَهُ، فَإِنَّ الْخُلُقَ خُلِقُوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا مَا سَعَوْا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

[وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] (۱). [وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا] (۲).

مدح و ذم بیجا

مدح و ذم مردم برایت یکسان باشد و در مقامی قرار بگیر که مدح حضرت حق را مغتنم بشماری و متوجه رضا و خشنودی او باشی که خلق عالم ضعیف آفریده شده اند و بنیان ساختمانی آن ها از آبی سست است و برای کسی چیزی نیست، مگر محصول کوشش که خداوند فرموده:

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست و نیز فرموده: [مشرکان] به جای او معبودانی اختیار کرده اند که چیزی را نمی آفرینند و خود آفریده می شوند و برای خودشان مالک زیان و سودی نیستند و قدرت و تسلطی بر مرگ و حیات و برانگیختن پس از مرگ ندارند.

ص: ۷۱

۱-۱ - نجم (۵۳): ۳۹.

۲-۲ - فرقان (۲۵): ۳.

هر کس در این چند روزه دنیا باید به فکر سعادت و سلامت امروز و فردای خود باشد و وقت پرارزشش را صرف دلخوشی و نگرانی مدح و ذم دیگران نکند و نیز اوقات عزیز را صرف مدح و ذم کسی ننماید که همین مدح های بیجا که بجای مدح باید گفت: تملق و چاپلوسی و مذمت های بی مورد که باید گفت: حسدورزی و دشمنی و کینه توزی و اعلام عقده حقارت، چه ضررها که به بار نیاورده و باعث چه جنایت ها و متوقف شدن استعدادها که نشده!

با کمال تأسف بسیاری از شعرا که از نظر هنر شعری بسیار عالی بودند، مغز خدا داده خود را بجای این که صرف معارف بلند الهی و حکمت های خداوندی کنند، صرف مدح شاهان و امیران و دبیران و وزیرانی کردند که یا از بزرگ ترین ستمکاران و ظالمان تاریخ بودند و یا نوکر و برده و دست نشاندۀ ظالمان روی زمین بودند.

مداحی هایی که برای شاهان قاجار شده برای هیچ پیغمبر و امامی نشده است.

اینان در اشعار خود آنان را سایه خدا، مالک رقاب خلق، موجود عدالت گستر، خلیفۀ الهی، موجود ما فوق موجودات، اسلام پناه و... به حساب کشیدند و از این طریق بر غرور و کبرشان افزودند و ملت و مملکتی را به خاک سیاه نشانند، در حالی که آنان یا سایه شیطان یا خود شیطان بودند و با کمال ذلت برده نفس خویش و ظلم گستر و خلیفۀ ابلیس و ما دون حیوان و مخرب دین خدا به حساب می آمدند که عمل و کردارشان جز این عنوان های منفی را به دنبال نمی کشید!

لازم است برای نمونه، مدح یکی از شاهان را که در ستمکاری دست کمی از اسطوره های ظلم و ستم نداشته از قول یکی از شاعران که در شعر مقام برجسته ای داشته، بیاید تا ببینید مغزهای فعال و اصیل چه بیجا و بی مورد صرف شده است.

راستی، انسان در برابر این همه ذلت و پستی از یک شاعر برجسته به دریای تعجب غرق می گردد!!

ای که قبای سلطنت بر قد توست در جهان***سکه به نام خود بزنی خطبه به نام خود بخوان

ملک تن و روان تویی تاج سر کیان تویی*** خسرو خسروان تویی افسر و افسر کیان

جان جهان وجود تو بحر خجل ز جود تو*** در نفس حسود تو تفته آتش دخان

شاه جهان جلال دین صاحب افسر و نگین*** در خور ملک مصر و چین خسرو عادل جهان

شاه شجاع تاجور قبله نصرت و ظفر*** کرده به سوی او نظر دولت و بخت هر زمان

فرق عدو شکافتی پنجه خصم تافتی*** همچو مسیح یافتی دولت و عمر جاودان

تیغ تو هم چو لاله شد اشک عدو چو ژاله شد*** زن که به تو حواله شد نصرت صاحب الزمان

حصن جلال تو حصین پهلوی ملک تو ثمین*** خاتم جم تو را نگین تخت کیان تو را مکان

در هر بیت این قصیده دقت کنید، سراسر دروغ و چاپلوسی و تملق است و کلمه ای از این مدح، زیننده آن شاه ممدوح نیست، مطالب قصیده سراسر بوی شرک و کفر و نفاق دارد و گاهی مسائلی در آن است که تنها در خور حضرت حق است و بس.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ (۱):

چون ستایشگران را دیدید، خاک بر صورتشان پاشید.

در روایت آمده:

مردی نزد عثمان آمد و وی را مدح کرد، مقداد خاک برداشت و به صورت او پاشید و گفت: این دستور پیامبر خداست (۲).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را از مداحی برحذر می دارم که مداحی ذبح ممدوح است (۳).

حضرت علی علیه السلام فرمود:

اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنِ انْتَزَعَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ، وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِتَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ (۴).

بدانید که هر کس از قول باطل جاهل آشفته خاطر شود عاقل نیست و هر کس به مدح جاهل خشنود گردد حکیم نمی باشد.

در روایت دیگر آمده:

به گفتار و به مدح نادان مغرور مشو و تکبر و خودبینی و اعجاب به عمل برایت

ص: ۷۴

۱-۱- الجمل: ۱۷۸، فصل فی إعتراض أبي ذر على عثمان؛ نهج الحق: ۳۰۴.

۲-۲- نهج الحق: ۳۰۴؛ طرائف: ۴۹۱/۲.

۳-۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۷۲/۱۲؛ کنز العمال: ۸۳۳۱.

۴-۴- الکافی: ۵۰/۱؛ باب النوادر، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار: ۴۶/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۵۸.

نیاید که برترین عمل عبادت و تواضع است (۱).

عده ای در برابر امیر المؤمنین علیه السلام حضرت را مدح کردند، امام علیه السلام به پیشگاه حق عرضه داشتند:

خدایا! تو از من بر من داناتری و من از آنان بر خود آگاه ترم، خدایا! مرا به آنچه بر من گمان دارند بهتر قرار ده و از آنچه از من نمی دانند بر من ببخش (۲).

امام باقر علیه السلام در موعظه بسیار پرارزشی به جابر جعفی فرمودند:

چون تو را مدح گویند خوشحال مشو و چون مذمت کنند جزع مکن، در آنچه درباره ات گفته اند اندیشه کن، اگر آنچه را از بدی در حقت گفته اند در خود یافتی و بر آن در حالی که حق بود خشمگین شدی. پس بدان که مصیبت ساقط شدن از عنایت و فیض حق بر تو بزرگ تر از مصیبت افتادن از چشم مردم است و اگر خلاف آن بودی که درباره ات گفته شده، بدون رنج و زحمت به کسب ثواب نایل شده ای.

ای جابر! بدان و آگاه باش که اگر تمام اهل شهر بگویند جابر آدم بدی است و یا همه بگویند آدم خوبی است و تو بر تکذیب مردم بد حال و بر تعریفشان خوشحال شوی دوست ما نیستی، ای جابر! برای همیشه خود را بر کتاب خدا عرضه کن، اگر راه رو راه حقی، اگر نسبت به آنچه باید زهد ورزی زاهدی و نسبت به آنچه باید رغبت داشته باشی راغبی و نسبت به آنچه باید بترسی خافی، پس به همین حال ثابت باش و من تو را به نجات و بهشت بشارت می دهم، در این صورت تکذیب مردم به حال تو چه ضرری دارد و اگر هماهنگ قرآن نیستی پس به چه برنامه ای مغروری؟ (۳)

ص: ۷۵

۱- ۱) - تحف العقول: ۳۰۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه: ۴۸۵، حکمت ۱۰۰؛ بحار الأنوار: ۳۴/۳۴، باب ۳۵، حدیث ۱۱۶۱.

۳- ۳) - تحف العقول: ۲۸۴؛ بحار الأنوار: ۷۵/۱۶۳، حدیث ۱.

در روایت آمده:

وقتی فاسق را مدح کنند غضب حق به جوش می آید (۱)!

و نیز آمده:

بزرگ ترین وزر و وبال تعریف از اشرار است (۲)

و نیز آمده:

چون فاجر و بدکار را مدح کنند عرش به لرزه آید و غضب ربّ متوجه مدّاح گردد (۳).

بیاید دل از غیر حق برداشته و زبان از مدح و وصف و تعریف و تکذیب و مذمت بیجا پاک و لحظه لحظه وقت و عمر را صرف ثنا و ستایش حضرت حق کرده که تجارتی سودمندتر از این نیست که جز خدا تکیه گاهی نیست و غیر حضرت او جز مخلوق ضعیف، چیزی نیست.

هر سو که دودیدیم همه سوی تو دیدیم***هرجا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم

هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت***آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم

هر سرو روان را که در این گلشن دهر است***بر رسته به بستان و لب جوی تو دیدیم

تا مهر رخت بر همه ذرات بتابید***ذرات جهان را به تک و پوی تو دیدیم

در ظاهر و باطن به مجاز و به حقیقت***خلق دو جهان را همه رو سوی تو دیدیم

هر عاشق دیوانه که در جملگی توست***بر پای دلش سلسله موی تو دیدیم

از مغربی احوال میرسید که او را***سودا زده طره هندوی تو دیدیم

ص: ۷۶

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۲۸۳/۵، کتاب آفات اللسان.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۴۷۹، حدیث ۱۰۹۹۸.

۳- ۳) - تحف العقول: ۴۶؛ بحار الأنوار: ۱۵۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۸۴.

قال الصادق عليه السلام:

المِرءُ داءٌ دَوِيٌّ وَ لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ خَصْلَةٌ اشْرُ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ إِبْلِيسَ وَ نَسَبَتْهُ.

فلا يُمارى فى اى حالٍ كانَ الا من كانَ جاهلاً بنفسِهِ وَ بغيرِهِ، محروماً من حقايقِ الدينِ.

رَوَى أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: اجْلِسْ حَتَّى نَتَنَاطَرَ فِي الدِّينِ فَقَالَ: يَا هَذَا انا بصيرٌ بدينى، مكشوفٌ على هداى فان كنتَ جاهلاً بدينك فاذهب فاطلبه مالى وَ للمماراه ؟!

وَ أَنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ: ناظرِ النَّاسَ فِي الدِّينِ لئلا يُظنُّوا بِكَ العَجْزَ وَ الجَهْلَ.

ثمَّ المِرءُ لا يخلو من اربعه اوجه:

اما ان تتمارى انت وَ صاحبك فيما تعلمان، فقد تركتما بذلك النصيحة وَ طلبتما الفضيحة وَ اضعتما ذلك العلم.

او تجهلانه فاطهروتما جهلاً.

وَ اما تعلمه انت فظلمت صاحبك بطلبك عثرته.

او يعلمه صاحبك فتركت حزمته وَ لم تنزله منزلته، وَ هذا كله محال لمن انصف وَ قبل الحق.

وَ من ترك المماراه فقد اوثق ايمانه وَ احسن صحبه دينه وَ صان عقله.

ان ملكه التوثب كملكه التخيل فى ايراث الوهن فى المدرك (۱).

ص: ۷۹

[الْمِرَاءُ دَاءٌ دَوِيٌّ وَ لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ خَصْلَةٌ أَشْرُّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ إِبْلِيسَ وَ نَسَبَتْهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ الْآ مَن كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَغَيْرِهِ مَحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ]

حقیقت مرء و جدال

امام صادق علیه السلام در این روایت آموزنده و سخنان سلامت بخش می فرماید:

مرء که به معنای جدال و نزاع و لجبازی و خصومت در سخن است، درد بسیار سخت و خطرناکی است که در آدمیزاد خصلتی شرتر از آن پیدا نمی شود.

مرء و جدال و نزاع که زبان زبانی کردن در برابر حق روشن و کلام مبرهن است، اخلاق ابلیس و برنامه ایست که آن ملعون مطرود به خود بست.

قرآن مجید مکرر به مسئله جدال و مرء ابلیس در برابر یک حقیقت روشن و مسلم اشاره می کند، تا از این طریق مردم را هدایت کرده و به آنان بیاموزد که در برابر حق مرء و جدال نکنید.

چون حق که در همه شئون منور به نور الهی است و با محکم ترین استدلال و برهان و حکمت همراه است، بر شما تجلی کرد، با کمال خضوع آن را بپذیرید و به آن آراسته شوید و از نزاع و خصومت و لج بازی پرهیزید که مرء و جدال باطل، عامل هلاکت و وسیله افتضاح و علت محروم ماندن از فیوضات الهیه و ربانیه و ممنوع شدن از رحمت واسعة الهیه و کرم بی انتهای ربانیه است.

وقتی یک مسئله فطری است، هنگامی که یک واقعیت آشکار است، زمانی که یک حقیقت روشن است، در موقعی که یک مسأله علمی یا دینی یا اجتماعی همراه با دلیل و برهان و حکمت است، نزاع و خصومت و مرء و جدال در برابر آن آیا جز بکارگیری اخلاق ابلیسی چیز دیگری است؟!

آیا پیروی از خصلت و خوی شیطان، برازنده یک انسان متدین عاقل با انصاف است؟

برخورد جامعه زمان نوح با نوح، جامعه هود با هود، جامعه صالح با صالح، جامعه نمرودی با ابراهیم، جامعه فرعون با موسی، جامعه فریسیان با عیسی و جامعه مکه با نور الهی، وجود مقدس خاتم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و برخورد سقیفه با اسد الله، عین الله، ید الله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و برخورد اهل شام و قاسطین و ناکثین و مارقین با آن حضرت، جز پیمودن راه مرء و خصومت و نزاع و جدال چیز دیگری بود؟

مرء و جدالی که کشورها را از هم پاشید، ملت ها را به روز سیاه نشاند، اولیای الهی را به سخت ترین مصایب و شداید دچار کرده و استعدادهای الهی را در بسیاری از مردم از بین برد!!

با حق جدال نکنید، از مرء پرهیزید، نزاع در گفتار را کنار بگذارید، اهل خضوع و خشوع و تواضع باشید، سهل و آسان واقعیت ها را قبول کنید. خود و دیگران را دچار باطل و هلاکت و فلاکت و سیه بختی و تیره روزی نکنید، راه حق را پیموده و اخلاق و کردار خود را هماهنگ با اخلاق و کردار انبیا قرار دهید.

دل را آلوده نکنید، قلب را سیاه ننمایید، نفس را به خباثت نکشید، روح را نمیرانید، بین خود و نور حق حجاب نشوید، با خدا و انبیا و ائمه و صلحا و اهل نصیحت که جز خیر و مصلحت شما چیزی نمی خواهند در امر دین و دنیا لج بازی

نکنید، به خود آید و بعد از آن باز به خود آید که شما ذاتاً آینه انعکاس صفات حضرت حقیق، این آینه را با گناه و معصیت قیراندود ننمایید که پشیمانی پس از مرگ سودی ندارد.

بیاید همانند اولیای خدا فقط به خدا فکر کنید و تنها سخن از او بگویید و با او بگویید و با او باشید و به سوی او پرواز کنید و برای او باشید و به خاطر او بخواهید و به پیشگاه مقدسش با زبان دل عرضه بدارید:

آنچه با من می کند سودای تو***می کشم چون نیست کس همتای تو

با خیالی آمد از خجالت هلال***پیش پدر عارض زیبای تو

برگشاید کار هر دو کون را***یک گره از زلف عنبر سای تو

دم فرو بست از سخن اینجا فرید***تا کند غواصی دریای تو(۱)

چون دانستی که ممارات و مجادله صفت ابلیس است پس بدان که مرء ندارد در هیچ حال، مگر کسی که خود و غیر را نشناخته و از معارف و حقایق دینیه و اوصاف حمیده محروم باشد؛ چه هر که راه به عجز و قصور خود برد و به جهل خویش واقف گشته اعتراف نماید و بداند که علم به حقیقت اشیا و واقعیت حقایق مخصوص ذات باری و نفوس مقدسه است و به مضمون فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ دانا و آگاه و بینا باشد، راه مرء و مجادله و منازعه را بر خود می بندد و اقدام به آن نمی کند.

در حدیث است که:

شخصی به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت: ساعتی بنشین تا در مسائل دینی مناظره و مباحثه کنیم و قصدش از این دعوت یافتن حق نبود، بلکه

ص: ۸۲

می خواست راه مرء و مجادله و منازعه و خصومت با حق بییماید.

حضرت فرمودند:

ای فلان، من به آیین و دین خود عارفم و راه حق و حقیقت بر من واضح است، اگر تو جاهلی و راه به دین خود نبرده ای برخیز و به طلب دین شو که منازعه و مجادله کار من نیست و من به این صفت شیطانی و اخلاق ابلیسی راهی ندارم (۱).

جدال احسن

در عین این که اسلام عزیز در آئینه آیات و روایات مرء و جدال و نزاع و خصومت در گفتار و لجاجت بازی را حرام کرده که در بخش بعد به موارد حرمت اشاره خواهد رفت، برای روشن شدن حق در برابر کسی که حق در نظرش مجهول است، به فرموده قرآن مجید جدال احسن - یعنی کلامی که در عین نرمی همراه با حجت و دلیل و برهان است و به خاطر اتمام حجت بر خصم و ملزم نمودن او به پذیرفتن حقیقت بکار می رود - لازم و بلکه واجب است.

احتجاجاتی که قرآن از انبیا و کتب روایتی از ائمه و اولیای الهی در برابر مخالفان و منکران نقل می کند، همه جدال احسن است و بر اثر همین نوع مجادله، حق و حقیقت برای بسیاری از منکران و بی خبران روشن گشت و با کمال خضوع و خشوع در برابر دین تسلیم و به سعادت دنیا و آخرت رسیدند، قرآن در زمینه مجادله احسن که یکی از طرق هدایت مردم و روشن نمودن حق در برابر آنان است می فرماید:

ص: ۸۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲/۱۳۵، باب ۱۷، حدیث ۳۲؛ مستدرک الوسائل: ۷۴/۹، باب ۱۱۷، حدیث ۱۰۲۴۴؛ منیه المرید: ۱۷۱.

[اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاجِدْ لَهُمُ الْبَلِيَّةَ أَلْسِنًا حَسَنًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] (۱).

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند و نیز به راه یافتگان داناتر است.

آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره مبارکه یس بیانگر جدال احسن است که خدای مهربان به پیامبر عزیزش در برابر یکی از منکران زنده شدن مردگان تعلیم داده است (۲):

آیا انسان ندانسته که ما او را از نطفه ای [پست و ناچیز] آفریده ایم و اینک ستیزه گری آشکار است؟* در حالی که آفرینش نخستین خود را از یاد برده برای ما مثلی زد [و] گفت: چه کسی این استخوان ها را در حالی که پوسیده اند، زنده می کند؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد. زنده اش می کند و او به هر چیزی داناست* همان کسی که برای شما از درخت سبز، «آتش زنه» آفرید، که اکنون شما از آن آتش می افروزید.* آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که [پس از مرگشان] همانند آنان را بیافریند؟ چرا قدرت دارد؛ زیرا اوست که آفریننده بسیار داناست.* شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش، پس بی درنگ موجود می شود.*

ص: ۸۴

۱-۱ - نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲-۲ - «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ* وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ* أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ* إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می شود.

آیات ۷۴ تا ۸۱ سوره مبارکه انعام جدال احسن است که حضرت ابراهیم با مردم زمان خود داشت و آنان را در آنچه بآن معتقد بودند با همان جدال احسن شکست داد (۱).

ص: ۸۵

(۱- ۱) - «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّحِدُ أَصِيْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُتَوَقِّينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» و [یاد کنید] هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر [شخصی که بنابر روایات اهل بیت، پدر خوانده یا عمویش بود] گفت: آیا بت هایی را به عنوان معبود خود انتخاب می کنی؟ قطعاً من تو را و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.* و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.* پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره ای دید [برای محکوم کردن ستاره پرستان با تظاهر به ستاره پرستی] گفت: این پروردگار من است؛ هنگامی که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم.* هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود.* وقتی خورشید را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن خورشید پرستان با تظاهر به خورشید پرستی] گفت: این پروردگار من است، این بزرگ تر است؛ و هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی تردید من [با همه وجود] از آنچه شریک خدا قرار می دهید، بیزارم.* من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.* قومش با او به گفتگوی بی منطق و ستیز برخاستند، گفت: آیا درباره خدا با من گفتگوی بی منطق و ستیز می کنید و حال آن که او مرا هدایت کرد؟ و من از آنچه که شما شریک او قرار می دهید نمی ترسم مگر آن که پروردگارم چیزی را [درباره من] بخواهد، دانش پروردگارم همه چیز را فرا گرفته است، آیا [برای فهم توحید] متذکر نمی شوید؟* چگونه از آنچه شما شریک او قرار داده اید بترسم؟! در حالی که خود شما از این که چیزی را شریک خدا گرفته اید که خدا هیچ دلیلی بر حقیقت آن بر شما نازل نکرده نمی ترسید، اگر حقایق را می دانید [بگویید] کدام یک از دو گروه [خداپرستان و مشرکان] به ایمنی [از عذاب خدا] سزاوارترند؟

مناظرات حسن بن فضال، مؤمن الطاق، هشام بن حکم، جابر جعفی با دشمنان حق و با معاندان و منکران از نوع جدال احسن بوده که حضرت صادق علیه السلام همیشه آن بزرگواران را به برخورد با مخالفان از طریق جدال احسن ترغیب و تشویق می کرد و بلکه مناظره کردن آنان را با خصم واجب و لازم می دانست و اگر به بعضی از اصحاب و یاران می فرماید: با دشمن مناظره نکنید که مناظره حرام است، به خاطر این بود که آنان تخصصی در امر مناظره و جدال احسن نداشتند.

خلاصه: جدال احسن در موردی است که اولاً: جدال کننده در امر مناظره با خصم دارای تخصص کافی باشد و ثانیاً: مخالف و منکر حق بخواهد به حق و حقیقت راه یابد، در غیر این صورت جدال و مجادله و مرء و نزاع مشروع نیست و ورود در آن از نظر شارع حرام است.

جدال غیر مشروع

آنجا که انسان تخصص در بحث ندارد و برای او از نظر علمی و دینی قدرت رودرویی با مخالف نیست و یا غرض انسان از جدال و مرء اظهار فضل و کمال و خودنمایی و به عجز آوردن و ذلیل کردن مردم است و پای تعصب جاهلانه و یا ترویج باطل در کارست بدون شک جدال حرام است و این جدال در حقیقت،

حجابی است که بر چهره حق پوشانده می شود و خورشید واقعیت را در پس ابرهای تیره دشمنی و کینه ورزی می برد.

این نوع جدال در تاریخ حیات یا کار ریاکاران و یا عمل جاهلان و یا اخلاق اقوامی بود که در برابر انبیای الهی بر باطل خود پافشاری داشتند و در عین روشن بودن حقیقت، به خاطر پیروی از شهوات و تکیه بر محسوسات نمی خواستند به قبول واقعیت ها تن دهند. قرآن مجید محصول این گونه مجادلات را غضب رب و آتش جهنم در روز قیامت می داند، چنانچه در بعضی از آیات زیر می خوانید.

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ] (۱).

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی آهنگ پیامبر خود کردند تا او را دستگیر کنند [و از ابلاغ دین بازش دارند، یا از وطن بیرونش نمایند، یا او را بکشند] و با توسل به باطل برای نابود کردن حق و از میان بردن آن مجادله و ستیزه کردند، پس من هم آنان را [به عذاب] گرفتم، پس [بنگر که] عذاب من چگونه بود.

[مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ] (۲).

تنها کافران در آیات خدا مجادله و ستیزه می کنند [اینان را هیچ شأن و اعتباری نیست]؛ پس مبادا رفت و آمدشان در شهرها [به خاطر قدرت

ص: ۸۷

۱- ۱) - مؤمن (۴۰): ۵.

۲- ۲) - مؤمن (۴۰): ۴.

نمایی، تجارت و ثروتمند شدنشان [تو را بفریبد.

[وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا] (۱).

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است دوست ندارد.

[وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ] (۲).

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره خدا [با اصرار بر یک اعتقاد بی پایه] برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکش پیروی می نمایند.

[وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ] (۳).

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی، و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند.

در دنباله آیه قبل می فرماید:

[ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ] (۴).

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می چشانیم.

ص: ۸۸

۱-۱) - نساء (۴): ۱۰۷.

۲-۲) - حج (۲۲): ۳.

۳-۳) - حج (۲۲): ۸.

۴-۴) - حج (۲۲): ۹.

[يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ] (۱).

پس از آن که حق [بودن انگیزه های رفتن به جنگ بدر] روشن شد با تو در این حق [روشن و آشکار] مجادله و ستیزه می کنند [تا رأی خود را در ترک جنگ به عنوان این که جنگی نابرابر است، تحمیل کنند؛ چنان از شرکت در جنگ ترسیده بودند] که گویا به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می بینند !!

آفات مرء و جدال

اشاره

فقیه بزرگ شیعه، شهید ثانی -صاحب دویست جلد نوشته علمی- در کتاب پرفایده «منیه المرید فی آداب المفید و المستفید» در آفات و نتایج سوء مرء و جدال می گوید:

باید متوجه باشیم مناظره ای که به منظور غلبه بر دیگران و اسکات طرف و تمایل عصبی به اظهار فضل صورت می گیرد، منبع و سرچشمه همه خوی ها و رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال ناستوده ولی از دیدگاه ابلیس ستوده است.

همان گونه که اگر کسی میان شرب خمر و سایر گناهان و زشت کاری ها مخیر باشد و شرب خمر را به خاطر ناچیز شمردن جرم آن، بر دیگر گناهان ترجیح دهد و در نتیجه همین گناه به طرف گناهان دیگر کشیده شود، همین گونه نیز اگر بر روحیه کسی حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آن ها در مناظره و جاه طلبی و مباهات بر دیگران چیره و مستولی گردد، این گونه تمایلات او را به اظهار

ص: ۸۹

و ارتکاب علنی تمام پلیدی‌ها سوق می‌دهد و باید دانست که جدال غیر احسن و مرء و نزاع توأم با دوازده آفت است.

۱- عدم پذیرش حق

این حالت ناپسند تا آنجا در روح مناظره‌کننده پیش می‌رود که نامرغوب‌ترین حادثه و نامطلوب‌ترین رویداد زندگی از دیدگاه او، این خواهد شد که مبادا حق بر زبان طرف مناظره او پدیدار گردد.

هر چند حق بدین صورت چهره می‌نمایاند، وی با توسل به تلیس و بیان حق به جانب و نیرنگ می‌کوشد تا به منظور انکار حق بر حسب مقدمات و توانایش مناظره وی ادامه یابد.

از این پس ممارسات و ستیزه‌جویی به صورت عادت و طبیعت در او در می‌آید، بگونه‌ای که هر سخنی به گوشش می‌رسد، برای اظهار فضل و خرده‌گیری از خصم حالت اعتراض و اشکال‌تراشی هر لحظه در دلش برانگیخته می‌شود، اگرچه طرف او برحق باشد، چون می‌خواهد خودی بنمایاند لذا به هیچ وجه در صدد اظهار حق بر نمی‌آید.

خداوند متعال بین کسی که به خدا دروغ و افترا می‌بندد و میان کسی که حق را تکذیب می‌کند جدایی نمی‌بیند، بلکه آن دو را از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی یکی می‌داند.

[وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ] (۱).

ص: ۹۰

و کیست ستمکارتر از کسی که دروغی را بر خدا ببندد [که خدا بتان را شریک خود گرفته ؟] یا حق را زمانی که به سویش آمد تکذیب کند؟ آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران نیست ؟

عدم پذیرش حق نوعی از تکبر است و مرء و جدال مستلزم چنین حالتی است.

از ابی دردا و وائله و انس روایت شده:

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، در حالی که ما راجع به یکی از مسائل دینی سرگرم بحث و مجادله و ستیزه جویی بودیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان خشمگین شد که شدت خشم او برای ما بی سابقه بود، سپس فرمود:

ملت هایی پیش از شما به علت جدال و ستیزه جویی گرفتار انحطاط و نابودی شدند، از این عمل دست بردارید؛ زیرا یک فرد با ایمان با کسی به جدال و ستیزه جویی بر نمی خیزد، ستیزه جویی نکنید، چون ستیزه جو سخت زیانکار است، جدال را کنار بگذارید؛ زیرا من در روز قیامت از ستیزه گر شفاعت و وساطت نمی کنم.

با هم به ستیز برنخیزید، چون من برای کسی که از جدال گرچه حق با اوست دست بردارد سه خانه در بوستان های بهشت ضمانت می کنم، از مرء و جدال دست بردارید؛ زیرا نخستین کاری که خدای من پس از منع از بت پرستی مرا از آن نهی فرموده ستیزه جویی با مردم است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَىِّ بَابٍ شَاءَ:

مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ وَ خَشِيَ اللَّهَ فِي الْمَغِيبِ وَ الْمَحْضَرِ وَ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا (۱):

ص: ۹۱

۱- ۱) - الکافی: ۳۰۰/۲، باب المرء و الخصومه، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۳۶/۱۲، باب ۱۳۵، حدیث ۱۶۱۸۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه گروه از مردم به هنگام روز قیامت می توانند از هر دری که دلخواه آن هاست وارد بهشت شوند:

۱- کسانی که دارای اخلاقی نیکو و رفتاری پسندیده باشند.

۲- مردمی که در پنهان و آشکار، بیم از خدای در دل دارند.

۳- افرادی که از جدال و ستیزه جویی خودداری کنند گرچه حق با آنان باشد.

امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند:

از ستیزه جویی و خصومت با مردم برحذر باشید؛ زیرا این دو حالت، قلب انسان را نسبت به برادران ایمانی بیمارگونه می سازد و نفاق و دورویی در زمینه این دو حالت در دل ها ریشه می دواند و رو به رویش و رشد می گذارد (۱).

۲- تظاهر و ریاکاری

از آفات زیانبار مراء و جدال و مناظره، ریا و تظاهر و ملاحظه از توده مردم و سعی و تلاش برای جلب قلوب آنان و معطوف ساختن توجه ایشان به خویش می باشد، تا نظر و رأی آدمی تأیید شود و با وی هماهنگی برقرار گردد و این عین ریا و تظاهر و دغل کاری است.

ریا و صحنه سازی، یک نوع درد و بیماری مشکل زا و مرضی وحشتناک و کُشنده است، قرآن می فرماید:

[وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ] (۲).

ص: ۹۲

۱- ۱) - الکافی: ۳۰۰/۲، باب المراء و الخصومه، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۳۶/۱۲، باب ۱۳۵، حدیث ۱۶۱۸۰.

۲- ۲) - فاطر (۳۵): ۱۰.

و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند، برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

در شرح باب پنجاهم «مصباح الشریعه» به خواست حضرت حق به طور مفصل به مسئله ریا اشاره خواهد شد.

۳- خشم و غضب

دیگر از عوارض سوء و آفت جدال و مرء و مناظره غیر احسن، خشم و غضب است.

جدال کننده غالباً نمی تواند از تیررس خشم در امان بماند، به خصوص اگر به سخن وی ایراد و اشکال کنند و بیان او مورد اعتراض و انتقاد قرار بگیرد و استدلال او در حضور مردم مردود شناخته شود، در چنین شرایطی ناگزیر از عصبانیت است.

خداوند و همه انبیا از خشم و غضب به هر کیفیتی که اتفاق افتد نکوهش کرده اند و نسبت به آن تهدید به عذاب نموده اند، به خصوص اگر منشأ غضب عصبیت بی مورد و بیجا باشد.

[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ] (۱).

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل هایشان را از تعصیب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد.

ص: ۹۳

کفار به خاطر عصبیت که بازدهش خشم است مورد نکوهش حق و مؤمنان به خاطر آرامشی که حق به آنان مرحمت فرموده مورد ستایش قرار دارند.

یکی از انبیا به کسانی که با او مصاحبت داشتند فرمود:

چه کسی با من پیمان می بندد که خشمگین نشود، تا بدین وسیله از لحاظ مقام و مرتبت نبوت با من هم طراز گردد و پس از من جانشینم باشد؟

یکی از جوانان مجلس گفت: من چنین تعهدی را قبول می کنم، سپس آن پیامبر سخن و پیشنهاد خود را تکرار کرد، باز هم آن جوان گفت: من این مسؤولیت انسانی را به عهده می گیرم و او عملاً نسبت به تعهدش وفادار ماند، وقتی آن پیامبر از دنیا رفت، جوان مذکور به مقام و مرتبت او نایل شد و آن جوان همان ذو الکفل نبی است که متکفل و متعهد شد غضب نکند و به تعهدش نیز وفادار ماند.

۴- حقد و کینه توزی

دیگر از آفات مجادله غیر احسن، حقد و کینه توزی است که خود بازده و زاده غضب است، چون انسان وقتی خشم خود را به دل می گیرد مسلماً قادر بر تشفی قلب نخواهد بود، لذا این حالت در درون او نفوذ کرده و آنجا پایدار و محفوظ می ماند و بالاخره سر از حقد و کینه بر می آورد.

بنابراین این حقد و کینه توزی، ثمره تلخ و میوه ناباب خشم و غضب است که امور زشت و حالات ناپسندیده را برای انسان به ارمغان می آورد که این امور عبارتند از: حسد، ناسزاگویی در برابر حوادث ناخوشایند، عزلت و کناره جویی از مردم، بریدن از خویشاوندان و نزدیکان، سخن های ناروا و نامشروع از قبیل: دروغ، غیبت، افشای اسرار مردم، پرده دری، نقل مطالب استهزاآمیز و آزار رساندن با زبان و کردار.

تمام این حالات و رفتار، درجه و پایه ایمانی انسان را به انحطاط و سقوط می کشاند و بین انسان و فضل و عنایت حق فاصله می اندازد.

افراد کینه توز در صورتی که قادر به مجازات طرف مجادله خود باشند می توانند سه حالت را پیش بگیرند:

۱- حق طرف خود را بدون کم و کاست و به طور کامل ادا نمایند که این عین عدل و عدالت خواهی است.

۲- نسبت به او از طریق عفو و گذشت احسان کنند که چنین کاری تفضل است.

۳- ناروا عمل کنند و به وی ظلم و ستم نمایند که چنین برنامه ای جور است.

رفتار سوم شیوه ارادل و اوباش و فرومایگان است، رفتار دوم راه و رسم صدیقان است و رفتار اول اوج پایه و درجه مردمان صالح و پسندیده است.

۵- رشک و حسد

دیگر از آفات مضرّ مجادله، رشک و حسد است که نتیجه و بازده حقد و کینه ورزی است.

اکثراً مجادله کننده از حسد در امان نیست؛ زیرا گاهی بر طرف خود غالب و گاهی در برابر او مغلوب است و گاهی سخن وی مورد تمجید و وقتی سخن طرف وی مورد ستایش است.

وقتی غلبه با او نباشد و سخنش مورد ستایش قرار نگیرد، به خود می پیچد که ای کاش من غالب می آمدم و از کلام من ستایش می شد و این آرزو و خواسته عین حسد است، چون علم و دانش از مهم ترین نعمت های الهی است، وقتی مجادله کننده آرزو کند که مزایای دانش به طرف او باشد، معنایش این است که ای کاش طرف من از این امتیازات محروم بود، پس در حقیقت سلب نعمت را از طرف

مقابل خود درخواست داشته و این همان حسد است.

به خواست حق در شرح باب پنجاه و یکم «مصباح الشریعه» به مسئله حسد و آفات آن اشاره خواهد شد.

۶-کناره جویی از مردم

فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با آنان از پی آمدهای حقد و کینه توزی است؛ زیرا وقتی بین دو طرف مجادله نفرت و انزجار بالا می‌گیرد و خشم و غضب از رهگذر آن چهره نشان می‌دهد و هر یک از دو طرف مدعی می‌گردد که حق با اوست و دیگری اشتباه می‌کند و چنین می‌پندارد و یا اظهار می‌کند که طرف وی روی امر باطلی اصرار می‌ورزد البته مورث خشم می‌شود و لازمه خشم، جدایی و قطع رابطه است؛ زیرا وقتی محبت و عشق رفت، قهر و کینه می‌آید.

قهر و جدایی به نحو عجیب و غریب مورد نفرت اسلام است تا جایی که داود بن کثیر از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت فرمود:

اگر دو فرد مسلمان از هم دوری‌گزینند و صلح و سازش نمایند از حوزه ایمان در اسلام بیرون هستند و نمی‌توان میان آن‌ها هیچگونه ولایت و پیوند دوستی تصور کرد.

اگر هر یک از آن دو در اعاده و ارتباط پیش قدم گردند و سر صحبت را با یکدیگر باز کنند آن کسی که در این کار پیش قدم شود در روز حساب به سوی بهشت رهنمون می‌گردد (۱).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ص: ۹۶

۱-۱) - الکافی: ۳۴۵/۲، باب الهجره، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۲، باب ۶۰، حدیث ۵.

هیچ وقت دو فرد مسلمان از هم قهر و دوری نمی کنند مگر آن که یکی از آن ها مستوجب براءت و بیزاری از خداوند و مستحق لعنت اوست و گاهی هر دو مستحق چنین کیفری هستند.

راوی عرض کرد: این یکی که قهر کرد و در قطع رابطه پیش قدم شد ظالم و متجاوز است، پس بنابراین به چه دلیل آن دیگری که مظلوم است باید کیفر ببیند؟! فرمود:

چون او برادرش را به ارتباط و آشتی دعوت نکرد و از سخنش چشم پوشی نمود، از پدرم شنیدم که می فرمود: اگر دو فرد با هم درگیر شوند و با هم به نزاع برخیزند و یکی از آن ها به دیگری چشم زخمی وارد سازد باید مظلوم به رفیق خود بازگردد و به او بگوید: برادر من به تو ستم کردم و مرا عفو کن، تا بدین وسیله خلاً قهر و قطع رابطه میان او و رفیقش جبران گردد؛ زیرا خداوند متعال داور عادل و دادگستری است که حق مظلوم را از ظالم می ستاند (۱).

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

تا آن وقتی که دو فرد مسلمان از هم دوری می جویند شیطان همواره خرسند و شادمان است و وقتی به هم می رسند و دوستی خود را تجدید می کنند زانوهای شیطان سست می گردد به گونه ای که نمی تواند در جایی قرار بگیرد و رگ و پیوندش از هم گسیخته می شود و فریاد می زند: وای بر من که نابود شدم (۲).

ص: ۹۷

۱-۱) - الکافی: ۳۴۴/۲، باب الهجرة، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۶۱/۱۲، باب ۱۴۴، حدیث ۱۶۲۵۳.

۲-۲) - الکافی: ۳۴۶/۲، باب الهجرة، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۱۸۷/۷۲، باب ۶۰، حدیث ۷.

هفتمین آفت مجادله و مراء، سخنان ناروا از قبیل دروغ و غیبت و امثال آن ها است که از لوازم کینه توزی است؛ زیرا مراء و مجادله هرگز از کلامی که به منظور نکوهش و توهین به طرف ایراد می شود خالی نیست.

گاهی مناظره کننده سخنان طرف را تحریف می کند و در نتیجه مرتکب دروغ و افترا و دغل کاری می گردد و گاهی نیز آشکارا طرف خویش را جاهل و احمق قلمداد می کند.

همه رفتار سابق الذکر از گناهان کبیره است و بگونه ای در قرآن و حدیث نسبت به آن ها تهدید شده است که می توان گفت: از حد احصا بیرون است.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

اگر کسی راجع به مؤمن مطالبی را بازگو کند که بدان وسیله آبروی او را از میان ببرد و حیثیت او را لکه دار سازد تا آن که از دیدگاه مردم سقوط کند، خداوند متعال وی را از حدود مرزهای ولایت و دوستی خود بیرون می راند و در حوزه ولایت و دوستی شیطان وارد می سازد و شیطان هم از او استقبال نمی کند (۱).

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ناسزا گفتن به مؤمن فسق و گناه، کشتن او کفر و خروج از ایمان، غیبت کردن او معصیتی نابخشودنی و حرمت مالش همسان با حرمت خون اوست (۲).

ص: ۹۸

۱- ۱) - الکافی: ۳۵۸/۲، باب الروایه علی المؤمن، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۹۴/۱۲، باب ۱۵۷، حدیث ۱۶۳۴۱.

۲- ۲) - الکافی: ۳۵۹/۲، باب السباب، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۸۱/۱۲، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶۳۱۱.

فضیل از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

هر انسانی در پیش روی مؤمنی به وی طعنه زند و شخصیت او را مخدوش سازد به بدترین وضع می میرد و حق این است که درخور این وضع باشد، مگر آن گاه که به خیر و نیکی روی آرد (۱).

۸- تکبر و برتری جویی

جدال و مراء و مناظره معمولاً با تکبر و اظهار برتری بر دیگران همراه است.

مناظره در شرایطی صورت می گیرد که انسان می خواهد زیر بار حرف حق دیگران نرود و سعی می کند آرای آنان را نپذیرد گرچه حقانیت آنان بر مجادله کننده ثابت و روشن گردد، چون از آن بیم دارد که مبادا غلبه و پیروزی آنان بر دیگران ثابت شود.

حتی اگر عجز و ناتوانی و مغلوبیت او نیز بر دیگران محرز و علنی شود، حاضر نیست صریحاً به اشتباه خویش اعتراف کند و بگوید: حق همان است که طرف مقابل می گوید.

چنین روحیه ای نمایانگر تکبر و خود بزرگی بینی است، همان کبر و خود بزرگی بینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام نکوهش از آن فرموده:

اگر کبر و خود بزرگی بینی حتی به مقدار ذره ای در قلب کسی باشد به بهشت راه ندارد (۲).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی کبر و منش های نابخردانه را به:

ص: ۹۹

۱- ۱) - الکافی: ۳۶۱/۲، باب السباب، حدیث ۹؛ بحار الأنوار: ۱۴۵/۷۲، باب ۵۶، حدیث ۱۴.

۲- ۲) - عوالی اللآلی: ۴۳۶/۱، حدیث ۱۵۰؛ مستدرک الوسائل: ۳۳/۱۲، باب ۵۹، حدیث ۱۳۴۴۰.

تعبیر فرموده.

منظور از بَطْرُ الْحَقِّ، مردود ساختن سخن به گوینده آن و عدم اعتراف به حَقَّانیت آن پس از اثبات و محرز بودن آن است و منظور از غَمْصُ النَّاسِ پست و حقیر شمردن مردم می باشد.

چنان مناظره کننده کذایی در صدد است که حق و حقیقت، با وجود این که کاملاً برای وی واضح است، از نظر دیگران مخفی مانده تا بتواند آن را بر گوینده رد کرده و احیاناً وی را تحقیر کند، چون می پندارد تنها خودش محق است و طرف او به حق آشنایی ندارد و به باطل می اندیشد و خیال می کند که طرف او فاقد ملکه و نیروی علمی و قابلیت شناخت قوانینی است که علم و دانش را برای انسان به ارمغان می آورد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که خداوند فرمود:

شکوه و عظمت، پوشش مرا تشکیل می دهد و کبریا و بزرگی ردا مرا می نماید، اگر کسی در این دو سمت و صفت الهی با من به نزاع و هماوری برخیزد او را درهم شکسته و نابودش می سازم (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عظیم ترین و پرمخاطره ترین کبر، عبارت از غَمْصُ الْخَلْقِ وَ سَفَهُ الْحَقِّ است.

راوی می گوید: معنای این دو جمله را سؤال کردم، حضرت فرمود:

آن است که تو حق را شناسی و از اهل حق خرده گیری کرده و بی جهت آن ها را

ص: ۱۰۰

۱-۱) -عوالی اللالی: ۴۳۶/۱، حدیث ۱۵۰؛ مستدرک الوسائل: ۳۳/۱۲، باب ۵۹، حدیث ۱۳۴۴۰.

۲-۲) -منیه المرید: ۳۳۰، الفصل الثانی؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۰، باب ۱۳۰.

مورد انتقاد قرار دهی، اگر کسی با چنین روحیه ای با افراد جامعه رفتار کند در حقیقت با خداوند متعال به نزاع و درگیری برخاسته و با او در عظمت و کبریایی و بزرگی هم‌وردی و همتایی دست یازیده است (۱).

۹- کنجاوی از عیوب مردم

نهمین آفت و عارضه زیان بخش مرء و مجادله، پی گیری و تجسس از عیوب و زشتی های افراد جامعه است.

شخص مجادله کننده در صدد یافتن و جستجوی لغزش زبانی و یا لغزش های دیگر در بیان طرف خود می باشد تا آن را برای روز مبادا برای خود علیه طرف ذخیره و آماده ساخته و وسیله ای برای تحکیم مبانی و شخصیت خود و پاکی خویش قرار دهد و یا احیاناً کمبود و نقایص خود را بدین وسیله جبران و دفع نماید.

حتی چنین حالتی برای بی خبران و افرادی که از مجرای علم و دانش، جویای دنیا هستند، در عین نفوذ و گسترش، استمرار و ادامه پیدا می کند تا آنجا که از کم و کیف حالات و عیوب و نقایص طرف مقابل خود تحقیق و کنجاوی می نمایند تا در پی آن، چنین عیوب و نواقص را در حضور وی به رخ او کشیده و شفاهاً آن ها را در برابر او مطرح سازند و احیاناً می کوشند این عیوب را دلیل و دستاویزی برای کوباندن طرف قرار داده و به اطرافیان می گویند: دیدید چگونه طرف را شرمسار و بی آبرو ساختیم؟! و از این قبیل افکار و رفتار ناستوده ای که بی خبران از دین و ایمان و رهروان طریقه شیطان و ابلیس مآبان دچار و گرفتار آن می باشند، در حالی که خداوند متعال فرموده:

ص: ۱۰۱

و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مؤمنان که زبان شما گویای ایمان است، ولی در قلب شما نفوذ نکرده است! از عیوب و زشتی ها و طرز زندگانی مردم کاوش نکنید، اگر کسی در صدد پی جویی از عیوب و خرده های دیگران برآید، خداوند متعال نیز خرده ها و نواقص او را پی جویی می کند و کسی که خداوند در صدد کنجکاوی عیوب وی برآید، او را حتی در دل خانه اش رسوا می کند (۲).

از امام صادق علیه السلام است:

علت و عاملی که بیش از هر عامل دیگر، انسان را از خداوند متعال دور می سازد این است که کسی با فردی دیگر طرح الفت و برادری بنهد و در صدد آن باشد که لغزش هایش را ذخیره کند تا در روز و فرصت مناسبی به وسیله آن ها وی را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد و شخصیت او را درهم بریزد و آبروی او را از میان بردارد (۳).

امیر المؤمنین علیه السلام در طی سخنانی فرمود:

رفتار برادر ایمانی خود را به نیکوترین وجه حمل کن، مگر آن که دلیل قاطعی برخلاف توجیه خدا پسندانه تو برای پدیدار گردد و تا آنجا که می توانی برای سخن بظاهر نادرست برادر دینی خود در جهت خیر و خوبی توجیه نیکویی به دست آوری، نسبت به آن گفتار گمان بد مبر (۴).

ص: ۱۰۲

۱-۱) -حجرات (۴۹): ۱۲.

۲-۲) -ثواب الأعمال؛ ۲۴۱؛ بحار الأنوار؛ ۲۱۴/۷۲، باب ۶۵، حدیث ۱۰.

۳-۳) -الکافی؛ ۳۵۵/۲، باب من طلب عثرات المؤمنین...، حدیث ۷؛ منیه المرید؛ ۳۳۱، الفصل الثانی.

۴-۴) -الکافی؛ ۳۶۲/۲، باب التهمه و سوء الظن، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه؛ ۳۰۲/۱۲، باب ۱۶۱، حدیث ۱۶۳۶۱.

مجادله کننده در غیر حق با بیچارگی و بدبختی دیگران احساس شادی می کند و از خوشی و سعادت آن ها رنجور و اندوهگین می گردد.

اگر یک مسلمان نسبت به برادر ایمانی خود، دوستدار و خواهان حالت و کیفیتی نباشد که خود احساس علاقه به آن می نماید، چنین مسلمانی از لحاظ ایمانی دچار نقص و گرفتار کمبود بوده و از خُلق و خوی و راه و رسم اهل دین سخت به دور است.

این حالت را غالباً در افرادی می بینیم که اشتیاق و علاقه به اسکات و کوباندن همگان و اظهار فضل بر برادران ایمانی بر قلبشان چیره شده است.

در احادیث متعدد و بی شماری می بینیم که هر فرد مسلمان نسبت به فرد مسلمان دیگر دارای حقوق و وظایفی است که اگر نسبت به هر یک از آن ها اهمال و کوتاهی کند و آن حق را ادا ننماید، از حدود و مرزهای ولایت و دوستی خداوند متعال و طاعت او تجاوز کرده است.

شیخ کلینی در «الکافی» از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

معلی می گوید: به حضرت عرضه داشتم: یک فرد مسلمان نسبت به فرد دیگر چه حقی دارد؟

فرمود:

هر یک نسبت به دیگری دارای حقوق هفت گانه ای است که واجب و حتمی الاجرا است و این حقوق از نظر ضرورت اجرا در حدی قرار دارد که اگر نسبت به هر یک از آن ها اجحاف کند و در ادای آن سهل انگاری نماید از حوزه

ولایت خداوند بیرون است.

عرضه داشتم: چه چیزهایی این حقوق هفتگانه را تشکیل می دهد؟ فرمود:

معلى! من نسبت به تو احساس دلسوزی می نمایم و بیم آن دارم که مبدا این حقوق را تباه سازی و نتوانی از آن صیانت و مراقبت کنی و با بیان من به این حقوق آگاهی پیدا کرده، ولی در به کار بستن آن ناتوان باشی.

عرض کردم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، امیدوارم در سایه مشیت حق و با استمداد از حول و قوه او قدرت ادای چنین حقوقی را به دست آورم، امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- ساده ترین و ناچیزترین حق یک مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که تو خواهان همان چیزهایی برای او باشی که خود جویا و دوستدار آن برای خویش هستی و درباره او از همان چیزهایی احساس گریز و تنفر نمایی که خود از آن متنفر و گریزان هستی.

۲- از خشمگین ساختن او برحذر بوده و پویا و جویای مراتب رضا و خشنودی او باشی و از دستور او فرمان ببری.

۳- باید به او با جان و مال و دست و زبان مدد رسانی.

۴- باید چشم بینا و رهنمود پرداز و آینه او باشی.

۵- نباید تو سیر باشی او گرسنه، تو سیراب باشی او تشنه، تو تن پوش داشته باشی او برهنه.

۶- اگر تو دارای خادم و نوکر هستی و او فاقد آن است، بر تو لازم می باشد که خادم خود را در جهت خدمت به او نزد وی گسیل داری تا جامه او را بشوید و غذای او را فراهم آورد و بسترش را آماده سازد.

۷- باید سوگند او را باور داشته باشی، دعوت او را بپذیری، هنگام بیماری

عیادتش کنی، از اموات منسوب به او تشییع نمایی، پس از مرگش در کنار جنازه اش حاضر شوی، اگر احساس کنی به چیزی نیازمند است در تأمین آن مبادرت و پیشدستی کنی و نباید در تأمین حوایج او تعویقی روا داری تا وی را ناگزیر سازی که درخواستش را با تو در میان گذارد و دچار شرم سؤال گردد.

اگر بدین شیوه با وی رفتار کنی رشته ولایت و دوستی خود را با او پیوند داده و دوستی او را با رشته دوستی خود مربوط ساخته ای (۱).

۱۱- تزکیه نفس و خودستایی

دیگر از آفات مرء و مجادله، تزکیه نفس و خودستایی است که هیچ مجادله کننده ای از صدمه آن در امان نیست.

این خودستایی ممکن است با صراحت لهجه و با ایما و اشاره و یا به صورت تعریض و کنایه اظهار شود.

مجادله کننده می خواهد کلامش را درست و صحیح جلوه دهد و گفتار طرف مقابل را موهون و نادرست وانمود سازد و غالباً حالت درونی و خودستایی خود را آشکارا به زبان آورده و می گوید: من از آن افرادی نیستم که امثال این گونه مطالب برایم ناآشنا و مبهم باشد، در حالی که خدای متعال فرمود:

[فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ] (۲).

پس خودستایی نکنید.

ص: ۱۰۵

۱- ۱) - الکافی: ۱۶۹/۲، باب حق المؤمن علی أخیه...، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۰۵/۱۲، باب ۱۲۲، حدیث ۱۶۰۹۷.

۲- ۲) - نجم (۵۳): ۳۲.

به یکی از بزرگان گفتند: آن سخن راست و درستی که اظهار آن زشت و نادرست می باشد کدام است؟ گفت: چنین سخن راستی که علی رغم صدق و راستیش زشت می باشد، این است که آدم زبان به خودستایی بگشاید.

۱۲- نفاق و دورویی

از آفات مجادله و مراء نفاق است که اهل مجادله به ناچار به چنین حالتی کشیده می شوند.

آنان با هماوردان و رقبا و پیروان خود از نظر حالت درونی با وضعی دردناک و خاطری آشفته مواجه می گردند، درحالی که از نظر ظاهر و با اظهار محبت و اشتیاق با آنان روبرو می شوند، در همان حالی که تظاهر به خوشحالی می نمایند در همان حال به علت بغض و کینه ای که در درون، آن ها را رنج می دهد، اعضا و اندام آن ها می لرزد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

آنگهی که مردم علم و دانش را فرا می گیرند ولی آن را به کار نمی بندند و با زبان نسبت به هم اظهار دوستی می کنند ولی قلباً کینه یکدیگر را به دل دارند و قطع رحم می کنند و رشته ارتباط با خویشان و نزدیکان را از هم می گسلند، همان گاه خداوند متعال آنان را از رحمت خویش طرد نموده و آن ها را کور و کر می سازد (۱).

الها و پروردگارا! ما را از این همه آلودگی و پلیدی که محصولی جز بسته شدن هشت در بهشت و باز شدن هفت در جهنم به روی ما ندارد در پناه لطف و کرمیت حفظ فرما که اگر عنایت و محبت و رأفت تو نباشد، برای ما کم ترین قدرتی برای

ص: ۱۰۶

(۱- ۱) - منیه المرید: ۳۳۴، الفصل الثانی؛ روضه الواعظین: ۴۱۸/۲ (با کمی اختلاف).

حرکت به سوی تو نخواهد بود.

این فقیر به پیشگاه مقدس دوست، بدین گونه نوا داشته است:

ای تو صفای دل افسرده ام***بین ز گنه خسته و پژمرده ام

بسته فتراک تو جان من است***ظاهر و پیدا و نهان من است

روی متاب از من زار ای حبیب***ای تو دواى من و بر من طیب

باز کن از لطف دری سوی من***احسن احوال نما خوی من

بر من آزرده میاور عتاب***جرم مرا پاک نما از کتاب

غرق غم عشق نما این دلم***روضه رضوان بنما حاصلم

مفتخرم کن به عنایات خود***روشنی ام بخش ز آیات خود

ذات مرا جلوه اوصاف کن***آینه ام را ز کرم صاف کن

روز قیامت تو ز پیشم مران***جز به بهشت رخ خویشم مخوان

در گذر از عبد خطاکار خویش***برگ براتش بده از نار خویش

غیر خود از خانه دل پاک کن***پس قدم روح تو چالاک کن

بحر کرم را تو بیاور به جوش***ای ز کرم بر همگان پرده پوش

شام سیاه تو مرا روز کن***ای دل دیوانه تو پرسوز کن

بر من مسکین نظری ای حبیب***درد مرا کن تو دوا ای طیب

منشأ مرء و جدال

حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت باب مرء می فرماید:

منشأ مجادله و مرء وسوسه شیطان است که به انسان تلقین می کند بین مردم و دانشمندان برو و با هر طایفه مناظره و مجادله کن تا نگویند از بحث و جدل عاجزی و از علم و دانش بی خبری.

مجادله و مرء خالی از چهار احتمال نیست:

۱- مباحثه و مجادله و نزاع و مرء در مسئله ای است که هر دو طرف به آن آگاهی دارند، در عین حال با هم منازعه می کنند، اینان پشت به نصیحت حق و انبیا نموده و برای اظهار فضیلت به بازار فضیحت آمده اند.

۲- یا هر دو جاهل به حَقّند و نزاع آنان و مرء و جدالشان جز اظهار جهل و بی خبری چیزی نیست و پافشاری در جهل از گناهان است.

۳- یا شخص تو عالم به حق است، ولی جدال و مرء برای این است که بر طرف تسلط و تفوق یابی و این تفوق و تسلط ناشی از علو و کبر نفس است که در پیشگاه حق به سختی مذموم و محکوم است.

۴- یا طرف تو بر حق است و جدال تو برای شکستن حرمت و آبروی اوست و این ظلم و جور است و از خصایل ابلیسی و شیطانی است و رو کردن به هر چهار مورد بر اهل انصاف و آنان که حق را قبول دارند محال است که اهل حق اهل حقند.

آن گاه در پایان روایت این باب امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هر که ترک مجادله کند ایمانش را محکم نموده و صحبت دین را نیکو داشته و عقل را از آلوده شدن به هوای نفس حفظ کرده است.

حکما گفته اند:

چنان که ملکه تخیل موجب نابودی عقل است، ملکه مجادله نیز علت وهن و سستی اندیشه و قوه درک است.

باب ۴۹ در مسئله غیبت

اشاره

ص: ۱۰۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، مَا تُؤْتَمُّ صَاحِبُهَا فِي كُلِّ حَالٍ.

وَ صِفَةُ الْغَيْبَةِ أَنْ تُذْكَرَ أَحَدًا بِمَا لَيْسَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَيْبٌ وَ تَذَمُّ مَا يَحْمَدُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ فِيهِ.

وَ أَمَّا الْخَوْضُ فِي ذِكْرِ غَائِبٍ بِمَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ مَيْذُومٌ وَ صَاحِبُهُ فِيهِ مَلُومٌ فَلَيْسَ بِغَيْبَةٍ وَ أَنْ كَرِهَ صَاحِبُهُ إِذَا سَمِعَ بِهِ وَ كُنْتَ أَنْتَ مُعَافَى عَنْهُ خَالِيًا مِنْهُ وَ تَكُونُ فِي ذَلِكَ مُبَيَّنًّا لِلْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ بَيَانِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَكِنْ بِشَرْطِ أَنْ لَا يَكُونَ لِلْقَائِلِ بِذَلِكَ مُرَادٌ غَيْرُ بَيَانِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَ أَمَّا إِذَا ارَادَ بِهِ نَقْضَ الْمَذْكَورِ بِهِ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْمَعْنَى وَ هُوَ مَا خُوذُ بِفَسَادِ رَأْيِ مُرَادِهِ وَ أَنْ كَانَ صَوَابًا.

فَإِنْ اغْتَبَّتْ فَبَلَغَ الْمُغْتَابَ فَاسْتَحْلَ مِنْهُ، وَ أَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ [لَهُ].

الْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُغْتَابُ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ أَنْ لَمْ يَتَّبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا

وَأُجُوهُ الْغَيْبِ تَقَعُ بِذِكْرِ عَيْبٍ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ وَالْفِعْلِ وَالْمُعَامَلَةِ وَالْمَذْهَبِ وَالْجَهْلِ وَالشَّبَاهِ. وَأَصْلُ الْغَيْبِ تَتَوَّعُ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ: شَفَاءِ غَيْظٍ، وَ مَسَاءَةِ قَوْمٍ، وَ تَصْدِيقِ خَبْرٍ، وَ تَهْمَةٍ، وَ تَصْدِيقِ خَبْرٍ بِلَا كَشْفِهِ، وَ سُوءِ ظَنٍّ، وَ حَسَدٍ، وَ سُخْرِيٍّ، وَ تَعْجَبٍ، وَ تَبْرُّمٍ، وَ تَزْيِينٍ.

فَإِنْ أَرَدْتَ السَّلَامَةَ فَادْكُرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ فَيُصِيرَ لَكَ مَكَانَ الْغَيْبِ عِبْرَةً وَ مَكَانَ الْإِثْمِ ثَوَابًا.

كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبِ. اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا آدَامُ كِلَابِ النَّارِ !!

ص: ١١٢

[الغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، مَا تُؤْتَمُّ صَاحِبُهَا فِي كُلِّ حَالٍ.

وَ صِفَةُ الْغَيْبَةِ أَنْ تَذُكَّرَ أَحَدًا بِمَا لَيْسَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَيْبٌ وَ تَذُمَّ مَا يَحْمَدُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ فِيهِ]

گناه غیبت

اشاره

در این باب، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از بدترین گناهان و عظیم ترین معاصی که بار سنگین آن در پرونده انسان از کوه ها گران تر است، یعنی گناه بسیار خطرناک غیبت و پشت سر مردم حرف زدن، اشاره می نماید.

غیبت از رذایل اخلاقی و از اوصاف ناپسند و از گناهان کبیره و از علایم ضعف ایمان و نشانه شیطنت و به فرموده حضرت زین العابدین علیه السلام: نان خورش سگان دوزخ است (۱).

چه شخصیت های بسیار ارزنده ای را که زبان پلید غیبت کنندگان درهم شکسته، چه آبروهای محترمی را که غیبت بر باد نداده، چه انسان های با منفعت و فعالی را که غیبت خانه نشین نکرده، چه اموال پاک و ارزنده ای را که غیبت از دست صاحبش بیرون نبرده و مالکش را به خاک سیاه نشانده، چه جنگ ها و نزاع هایی که به وسیله غیبت برپا نشده، چه خانمان هایی که غیبت بر باد نداده،

ص: ۱۱۳

چه دوستی های شیرینی را که غیبت به دشمنی های تلخ مبدل نساخته، چه ظلم ها و ستم ها و بیدادگری ها که بر اثر غیبت بر سر بشر نیامده؟!

همهٔ مسلمان ها آگاهند که غیبت معصیت مساوی با خوردن گوشت مردهٔ برادر مؤمن است، ولی با کمال تعجب و با یک دنیا تأسف اکثر آنان به این گناه خطرناک آلوده اند!

غیبت کنندگان در حقیقت پایمال کنندهٔ زحمات انبیا و امامان و اولیا و پشت کنندگان به حقایق الهیه و فیوضات ربانی و دوستان شیطان و رفیقان ابلیس و راهرو راه جهنم و ستمکاران بر مردم مظلوم و بی دفاعند.

با ارتکاب هر گناه در حقیقت تیشه به ریشهٔ کمال و سعادت و حرکت الهی زده می شود، همهٔ ما این مسئله را امتحان کرده ایم که چون به گناهی آلوده می گردیم، حس می کنیم که درون ما را ابری از تاریکی و ظلمت گرفته و آثار آن ظلمت این است که از خود و مردم و معارف حقه و عبادت و طاعت و خدمت و کرامت منزجر شده و دلسرد می شویم و این معنا را نیز امتحان کرده ایم که هرگاه به ترک گناهی به لطف حضرت حق موفق شده ایم، در باطن خویش احساس سبکی و نور و روشنایی کرده و گویی دو بال پر قدرت برای پرواز به سوی حضرت دوست پیدا کرده و از عبادت و طاعت و خدمت و انجام فرایض الهیه لذت می بریم.

در لحظاتی که حالات عالی ملکوتی به انسان دست می دهد و نسیم جانبخش فضای لاهوتی به سوی انسان می وزد و در رحمت واسعهٔ دوست به روی انسان گشوده می شود، آدمی با تمام وجود مترنم به این غزل فیض، آن شوریدهٔ عاشق می گردد:

حلقهٔ آن در شدنم آرزوست***بر در او سر زدنم آرزوست

چند بهر یاد پریشان شوم***خاک در او شدنم آرزوست

خاک درش بوده سرم سال ها***باز هوای وطنم آرزوست

تا که به جان خدمت جانان کنم***دامن جان بر زدنم آرزوست

بهر تماشای سراپای او***دیده سراپا شدنم آرزوست

دیدهام از فرقت او شد سفید***بویی از آن پیرهنم آرزوست

مرغ دلم در قفس تن بمرد***بال و پر و جان زدنم آرزوست

بر در لب قفل خموشی زدم***سوی خموشان شدنم آرزوست

عشق مهل فیض که با جان رود***زندگی در کفتم آرزوست

آری، هر کس به هر کجا رسید از ترک گناه و ادای واجبات رسید و برای پرواز به سوی ملکوت و جلب خشنودی حضرت دوست راهی بجز تسلیم به حضرت او و ترک گناه و ادای فرایض وجود ندارد.

چون به ترک معاصی موفق شوی و واجبات و فرایض الهیه را بجا آوری به مقامات عالی الهی و انسانی از جمله مقام با عظمت کشف و شهود و تأثیر در نفوس و رابطه گرفتن با ورای عالم رسی و آن گاه از زندگی خود لذتی ببری که اهل بهشت در فردای قیامت از نعمت های بهشتی می برند.

و اینک چند نمونه از حالات مردان راه دوست:

مقامی از مقامات اولیا

مولا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی از اعظام علما و دارای کرامات و خوارق عادات بوده است و استجاب دعایش درباره فرزندش ملا محمد باقر مجلسی که در تاریخ بشر موجودی کم نظیر بوده مشهور آفاق است.

مرحوم میرزا محمد تنکابنی می نویسد:

شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه «مقایس» نوشته است:

آن بزرگوار را کرامات باهره است، آن گاه شرح حالی از خود ایشان حکایت می کند که در شرح فقیه فرموده است و حاصلش این که:

چون خداوند مهربان توفیق زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را به من عنایت فرمود، از برکات آن حضرت مکاشفات بسیاری مرا روی داد که عقول ضعیفه را تحمّل آن نیست و اگر بخواهم توضیح دهم باید بگویم: بین خواب و بیداری بود، ناگاه دیدم که در سامرا هستم و بارگاه عسگرین در نهایت عظمت و زینت است و بر روی قبر عسگرین علیهما السلام پارچه سبزی از پارچه های بهشتی انداخته شده بود که در دنیا مثل آن را ندیده بودم، در آن حال مولایم حضرت صاحب الامر را دیدم که روی بر جانب در نشست و بر قبر تکیه زده است، پس چون چشمم بر آن حضرت افتاد با صدای بلند، مانند مدّاحان به خواندن زیارت جامعه شروع کردم، چون تمام کردم آن حضرت فرمود: خوب زیارتی است، عرض کردم مولای من! جانم به فدایت، زیارت جدّ شماست و اشاره به سوی قبر کردم، آن حضرت فرمود: بلی داخل شو، چون داخل شدم نزدیک در ایستادم، حضرت فرمود: پیش بیا، عرضه داشتم:

ترس آن دارم که ترک ادب شود و به خاطر ترک ادب کافر شوم!! آن جناب فرمود:

چون ما اذن دهیم ترک ادب نیست، پس اندکی پیش رفتم در حالی که از شدت ترس و هیبت بر خود می لرزیدم.

باز آن جناب فرمود: پیش بیا و من پیش رفتم تا نزدیک آن حضرت رسیدم.

فرمود: بنشین. عرض کردم: می ترسم، فرمود: مترس بنشین، من هم چون غلامی که در مقابل مولایش بنشیند نشستم، آن بزرگوار فرمود: راحت باش و چهار زانو بنشین که تو زحمت کشیده ای و پیاده و پای برهنه آمده ای و بالجمله از آن جناب نسبت به این بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آن را فراموش نمودم، چون از آن حالت به خود آمدم همان روز اسباب زیارت و تشرّف به سامرا

فراهم شد با آن که مدّتی بود که راه مسدود بود، پس من با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب مشرف شدم و شبی در روضهٔ مقدّسه مکرر زیارت جامعه را خواندم و در اثنای راه کرامت های عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد !!

راستی، مگر بدون ادای واجبات و به خصوص ترک محرمات و منهای تزکیه نفس و تجلیه وجود، می توان به مقام قرب رسید و شیرینی وصال را چشید؟

دم عیسوی اولیا

فاضل تنکابنی می گوید:

در ابتدای امر که هنوز آخوند ملا- محمد تقی مجلسی شهرت کافی نداشت، شخصی از ارادتمندان آن جناب نزد ایشان شکایت برد که من همسایهٔ بدی دارم و از سوء خلق او به تنگ آمده ام، شب ها دوستان ناهل خود را جمع کرده و تا صبح به شراب خواری و لهو و لعب مشغول اند و آسایش مرا سلب کرده اند، اگر ممکن است در این زمینه علاجه کنید، ایشان فرمودند: امشب همهٔ آنان را به خانه ات به میهمانی دعوت کن، من نیز می آیم شاید خدای تعالی بدین وسیله او را هدایت فرماید.

آن مرد ایشان را به میهمانی خواست، همسایه اش که سردستهٔ اشرار و اوباش بود گفت: چه شد که تو نیز به جرگهٔ ما و حلقهٔ ما در آمدی؟ گفت: فعلاً چنین پیش آمده، آنان از دعوتش به گرمی استقبال کردند، پس آن شخص، آخوند ملا محمد تقی را خبر کرد و آخوند پیش از همهٔ آنان به خانهٔ آن شخص رفت و در گوشه ای قرار گرفت!

همین که سردستهٔ اوباش با دوستانش وارد شد و چشمش به آخوند افتاد که در گوشه ای نشسته ناراحت شد، چرا که آخوند هم مسلک آنان نبود و وجودش باعث

منغص شدن عیش آنان می شد، اما به حکم اجبار با دوستانش نشستند و برای این که آخوند را از آن مجلس براند سر صحبت را این چنین باز کرد و گفت: راهی که شما در پیش گرفته اید بهتر است یا شیوه ای که ما داریم؟

آخوند فرمود: برای روشن شدن این مطلب باید هر کدام خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام یک از این دو بهتر و خوش تر است؟

سردسته اشرار گفت: انصاف دادی و سخن به حقی گفתי، یکی از اوصاف ما این است که چون ما نمک کسی را خوردیم به اصطلاح نمکدان نمی شکنیم و به صاحب نمک خیانت نمی نماییم، آخوند فرمود: این چنین که می گویی نیست و من حرف تو را به هیچ وجه قبول ندارم که شما این چنین هستید. آن شخص گفت:

انکار شما بی مورد است؛ زیرا این امر از مسلمات این طایفه است، آخوند فرمود:

اگر چنین است من از شما می پرسم آیا شما هرگز نمک خدا را خورده اید؟!!

آن شخص چون این سخن بشنید سر به زیر انداخت و پس از اندکی از مجلس برخاست و با همراهانش بیرون رفت.

صاحب خانه به آخوند عرض کرد: کار بدتر شد؛ زیرا اینان به قهر از خانه من رفتند، آن جناب فرمود: فعلاً که کار به اینجا کشید، صبر کن ببینیم در آینده چه می شود؟

چون صبح شد رئیس اشرار به در خانه ملا محمد تقی مجلسی آمد و با دنیایی عجز و التهاب و لابه و ناله عرضه داشت: سخن دیشب شما سخت در من اثر گذاشت و خواب از چشمم ربود، اکنون توبه کارم، غسل کرده و به خدمت آمده ام تا شرایع دین را به من بیاموزی و پس از آن از مخلصان حق و هدایت یافتگان به راه

خدا گردید (۱).

سخن عشق جز اشارت نیست***عشق در بند استعارت نیست

دل شناسد که چیست جوهر عشق***عقل را ذره ای بصارت نیست

در عبارت همی نگنجد عشق***عشق از عالم عبارت نیست

هر که را دل ز عشق گشت خراب***بعد از آن هر گز عمارت نیست

عشق بستان و خویشتن بفروش***که نکوتر از این تجارت نیست

گر شود فوت لحظه ای بی عشق***هر گز آن لحظه را کفارت نیست

دل خود را ز گور نفس بر آر***که دلت را جز این زیارت نیست

تن خود را به خون دیده بشوی***که تنت را جز این طهارت نیست (۲)

مجلسی در کلام عارفی سترگ

در سال هزار و سیصد و پنجاه شمسی در ایام ولادت مولا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شهر همدان جهت تبلیغ دین دعوت شدم. در آن زمان بیش از بیست و شش بهار از عمرم نگذشته بود، جذبۀ مهمی که مرا به آن شهر کشاند وجود مبارک مردی چون حضرت آیت الله آخوند ملا- علی معصومی که به حقیقت از اولیای الهی بود، او در آن شهر منشأ آثار بسیار مهمی از قبیل مسجد، کتابخانه، مدرسه علوم دینی، درمانگاه، بیمارستان، صندوق قرض الحسنه و دار الایتام بود و وجودش برای مردم آن ناحیه شمعی پرفروغ در راه هدایت الهی می نمود و در

ص: ۱۱۹

۱-۱) -اربعین حدیث: ۳۳.

۲-۲) -عطار نیشابوری.

جنب مدارس علمیه آن جناب، صدها محصل علوم دینی به کمالات علمی و اخلاقی رسیدند که هر کدام به هر ناحیه که رفتند منشأ برکات شدند، آن مرد بزرگ به سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت به جوار رحمت حق شتافت و سراسر آن نواحی را از وجود مقدسش محروم کرد رحمه الله علیه رحمه واسعه.

در همان سال که در آن شهر منبر می رفتم برای دست بوسی و زیارتش رفتم. آن حضرت اجازه علمی و روایی مفصلی کتباً و شفهاً به من مرحمت فرمود و این مسئله برای من که فاقد هر نوع صلاحیت بوده و هستم جز عنایت و رحمت الهی چیزی نبود.

آن مرد بزرگ در هر مجلسی که از اهل علم و غیر اهل علم در خانه اش برقرار می شد به بیان معارف الهیه و مسائل ربانیه و احادیث مأثوره و شرح حالات اولیا و بزرگان می پرداخت، تا نشستگان در محضرش از فیض آن مطالب به قیام روحی و قلبی اقدام کرده و خانه هستی خود را به نور معرفت و عمل بیارایند، در آن مجلسی که این فقیر فیض حضور آن جناب را داشت فرمودند: مولی محمد تقی مجلسی در امر به معروف و نهی از منکر مردی شدید، دلسوز، دلسوخته و برافروخته بود.

به هر جا قدم می گذاشت، به هر کس که می رسید و هر موضوعی را می دید، از امر به معروف و نهی از منکر دست برنمی داشت و در این زمینه از هیچ کس پروا نداشت و از ملامت ملامت کنندگان ترس و اضطراب و رنجی به خود راه نمی داد.

چندین بار به سردسته اوباش و اشرار محلی برخورد و عاشقانه و جانانه وی و همراهانش را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر کرد.

آنان از برخورد مولا محمّد تقی سخت آزرده و آشفته بودند، برای ساکت نمودن وی نقشه ای طرح کردند و آن این بود که یکی از مریدان مخلص او را وادار کنند که در شب جمعه او را به مهمانی دعوت کند، ولی از افشای داستان خودداری نماید که خانه در آن شب بدون صاحب خانه باید در اختیار اوباش باشد، چنانچه افشای

سرّ کند به بلای سخت دچار گردد، صاحب خانه ترسو برای شب جمعه از آن مرد بزرگ الهی دعوت کرد و خود از خانه رفت.

مجلسی به دعوت آن مرد مؤمن به آن خانه آمد، اما صاحب خانه را ندید، جلسه از اشرار و سردسته آنان تشکیل شده بود، مجلسی دانست که نقشه ای جهت او کشیده شده، از نقشه خبر نداشت ولی نقشه این بود که چون مجلس آراسته شد، زنی عشوہ گر و مطربه با روی باز و لباس رقص وارد مجلس شود و با زدن و کوبیدن آلات موسیقی به رقص مشغول شود، آن گاه یکی از اوباش مردم محلّه را خبر کند تا بیایند وضع آن روحانی را ببینند، چون مردم بیایند آبرویش برود و زبانش از امر به معروف و نهی از منکر بسته شود !!

مجلس آماده شد، ناگهان زن وارد گشت و با خواندن این شعر شروع به رقصیدن کرد:

در کوی نیک نامان ما را گذر ندادند *** گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را (۱)

چون آن مرد وارسته و آن عبد خالص و آن منور به نور معرفت آن اوضاع را مشاهده کرد با دلی سوخته و چشمی گریان به وجود مقدس حضرت روی آورد و عرضه داشت:

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

ناگهان دیدند آن زن پرده اطاق را به در آورد و بر خود پیچید و به خاک افتاد و به یا رب یا رب مشغول شده و در مقام توبه و انابه برآمد و به دنبال او همه اوباش سر به خاک گذاشته و به درگاه دوست نالیدند و همه آنان به دست آن مرد الهی توبه کردند و از صلحای زمان شدند!

ص: ۱۲۱

هر دیده که بر تو یک نظر داشت***از عمر تمام بهره برداشت
سرمایه عمر دیدن توست***وان دیده تو را که یک نظر داشت
کورست کسی که هر زمانی***در دید تو دیده دگر داشت
در شوق رخ تو بیشتر سوخت***هر کو به تو قرب بیشتر داشت
در عشق رخ تو یک سر موی***نهاد قدم کسی که سر داشت
بس مرده که زنده کرد در خاک***بادی که به کوی تو گذر داشت(۱)

رابطه اولیا با عالم غیب

مجلسی اول مولا محمد تقی می گوید:

روزی به همراه استادم شیخ بهایی به زیارت قبر بابا رکن الدین در مقبره تخت فولاد اصفهان رفته بودیم که ناگاه شیخ صدایی از قبر بابا می شنود، شیخ رو به من کرد و گفت: این صدا را شنیدید؟ گفتیم: نه، شیخ شروع به گریه و ناله کرد، پس از این که اصرار فراوانی کردیم که چه صدایی شنیدید؟ فرمود: به من هشدار داد که مرگم نزدیک است و باید آماده سفر آخرت باشم و این جریان شش ماه پیش از وفات آن بزرگوار اتفاق افتاد.

محدث نوری می گوید:

از بعضی از افراد با اطلاع شنیدم که گفت: آنچه شیخ شنیده بود این جمله بوده است: شیخنا! در فکر خود باش.

به فرموده فیض آن شوریده با حال:

ص: ۱۲۲

عمر عزیز تا به کی صرف در آرزو کنم***های بیا که آرزو جمله فدای هو کنم

چند خجل کند مرا توبه آبروی بر***می سزد از ز توبه خون ریزم و آبرو کنم

چند تنم به گرد تن بخیه زخم برین بدن***بفکنم این تن و به جان روی به جستجو کنم

قدرت معنوی اولیا

یکی از نواده های عالم بزرگ، آقا باقر بهبهانی برای این فقیر نقل کرد که:

از طرف بزرگان ایران نامه های مفصّلی برای جناب آقا باقر به نجف فرستاده شد که آن حضرت برای زندگی و به دست گرفتن تمام امور مذهبی و فکری رخت اقامت به ایران کشد، حتی برای تحقّق این امر به سلاطین و امرای زمان متوسل شدند، ولی آن مرد بزرگ از آمدن به ایران خودداری کرد.

شاگرد او، علامه بحر العلوم می گوید:

چون استاد از طریق آن همه نامه تحت فشار شدید قرار گرفت، از میان شاگردان شش نفر اهل حال و مورد اعتماد را انتخاب کرد که من هم یکی از آنان بودم.

ما شش نفر را به حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برد و به ما شش نفر خطاب کرد، ای یاران! من شما را به عنوان گواه عادل به این حرم مقدس آورده ام تا در حضور شما از حضرت مولا وظیفه ام را بپرسم چنانچه مرا امر به رفتن فرمودند بروم ورنه بمانم و من می خواهم گواهی شما را در پاسخ نامه های ایران بنویسم.

آن گاه به طرف حضرت مولی الموحّدین توجه کرد. عرضه داشت: ای سید من و مولای من و تکیه گاه دنیا و آخرت من! از ایران نامه های زیادی برای من آمده

و مصرّانه از من درخواست شده به آن ناحیه بروم و من در مسئله تکلیف و وظیفه خود مردّد و دودل هستم، چاره ای جز رجوع به باب علم نبی ندیدم، تکلیف من چیست که سخت سرگردانم؟

علامه بحر العلوم می گوید: ناگهان صدایی از قبر مطهر آمد که همه ما شش نفر شنیدیم که:

يا شَيْخُ لَا تَخْرُجْ مِنْ بِلَادِنَا.

ای مرد بزرگ! از منطقه ما بیرون مرو.

آقا باقر به ما شش نفر روی آورد و فرمود: شنیدید مولای من چه فرمود؟ عرضه داشتیم: آری، فرمود: گواه باشید که طبق فرمان مولا- وظیفه من ماندن در این منطقه است، آن گاه برای این که مردم ایران از فیض الهی محروم نباشند به فرزند ارجمند و عالِمش آقا محمد علی امر کرد به طرف ایران حرکت کند و آن جناب به امر پدر به سوی ایران آمد و در شهر کرمانشاه اقامت جست و در آن ناحیه منشأ آثار و خدمات مهم علمی و اجتماعی شد.

آری، با ترک گناه و ادای فرایض به شرطی که نور خلوص در عمل تجلّی داشته باشد می توان به مقامات عالیّه الهیه رسید.

غیبت، مانع وصول به حق

گناه، مانع خطرناک و سدّ زیان بخشی است، هر یک گناهی که از انسان صادر شود یک قدم عقب نشینی از مقام قرب و وصال و یک گام دور شدن از محبوب و نزدیک شدن به ابلیس ملعون و شیطان رجیم است و از جمله گناهانی که در تاریکی درون و عقب راندن انسان از مقام قرب عجیب اثر دارد غیبت است، به

همین خاطر حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب غیبت می فرماید:

غیبت بر هر مسلمانی حرام است و صاحب غیبت در هر حال، اهل گناه و از طایفه معصیت کاران است.

غیبت آن است که سخن گویی از کسی به صفتی که آن صفت نزد حضرت حقّ عیب نباشد، اما تو آن صفت را به گونه ای ذکر کنی که بوی مذمت بدهد، یا وصفی از کسی بگویی که آن وصف نزد آگاهان مذموم نیست، ولی نحوه گفتار تو به صورتی باشد که مستمع از سخنان معنای مذمت بفهمد.

خلاصه، نسبت دادن کسی به صفتی به عنوان ذم و بدی غیبت است، هر چند آن صفت نزد خداوند و عقلا عیب نباشد.

اما ذکر صفتی که آن صفت نزد حق مذموم است و صاحبش بین مردم به آن صفت مشهور باشد و علت شهرتش به آن عیب آن است که خود حرمت خود را نگاه نداشته به این معنی که متظاهر به فسق و فجور و گناه علنی است و از جنایاتش باک نمی کند و شرم و حیا ندارد بی مانع است؛ زیرا که این گونه سخن گفتن در حقّ این گونه مردم غیبت نیست، هر چند صاحب آن اوصاف از شنیدن آنچه پشت سرش گفته شده دلگیر شود.

امّا توجه داشته باش که خود از آن اوصاف پاک باشی و قصد و غرضت از گفتن اوصاف او بیان حقّ باشد و این که مردم، خود را از شرّ او در امان بدانند و از زیانش بر کنار به مانند مواظب توطئه و نقشه او باشند که غیبت این گونه مردم و جاسوسی علیه آنان جایز بلکه لازم است که اگر مردم از وضع اینان مطلع نشوند به آنان و به کشورشان و به اموال و به دینشان ضربه غیر قابل جبران وارد خواهد شد.

ولی اگر غرض و قصدت از آن گونه گفتار حقّ و حقیقت نباشد، گرچه در گفتارت

صادقی ولی دچار اثم و گناه شده ای.

قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره حجرات از غیبت به عنوان خوردن گوشت میت برادر مؤمن یاد کرده و این گونه یاد شدن از این گناه دلیل بر سنگینی بار این معصیت است.

روایات باب غیبت

اشاره

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عَرَضُهُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر هر مسلمان دیگر حرام است.

معنای روایت این است که هیچ کس حق دست اندازی به جان و مال و آبروی مسلمان را ندارد و غیبت دست اندازی به آبروی مسلمان است و این دست اندازی را خداوند بزرگ و انبیا و ائمه علیهم السلام نمی پسندند.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا (۲).

و نیز آن حضرت فرمود: به یکدیگر حسد نورزید و نسبت به هم خشمگین نشوید و از یکدیگر غیبت ننمایید و با هم در همه امور برادر باشید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا كُفْرًا وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا فَإِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَزْنِي

ص: ۱۲۶

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۵، باب الغيبة؛ منيه المرید: ۳۲۷، الفصل الثانی.

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۵، باب الغيبة؛ مستدرک الوسائل: ۹/۱۱۸، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۰۸.

و يُتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ صَاحِبَ الْغَيْبِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از غیبت بر حذر باشید که غیبت از زنا شدیدتر است، مرد زنا می کند و از عملش سخت پشیمان شده به خداوند باز می گردد و خدا وی را می پذیرد، اما غیبت کننده تا غیبت شونده را راضی نکند آمرزیده نمی شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

شب معراج گروهی را دیدم که با ناخن های خود چنگک به صورت می زنند و روی خود را خراش می دهند. به جبرائیل گفتم: اینان کیانند؟ گفت: کسانی هستند که از مردم غیبت می کردند و عرض مردم را به باد می دادند (۲).

سلیم بن جابر می گوید:

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: چیزی به من بیاموز که نفع خدایی برم، حضرت فرمود: چیزی از خوبی را کوچک مشمار گرچه ریختن جرعه آبی از دلوت در ظرف تشنه باشد و با برادرت با احسن خلق روبرو شو و چون غایب شد از وی غیبت مکن (۳).

روزه اهل غیبت

انس بن مالک می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به روزه فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه من افطار

ص: ۱۲۷

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۵، باب الغیبه؛ بحار الأنوار: ۲۲۲/۷۲، باب ۶۶، حدیث ۱.

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۵، باب الغیبه؛ بحار الأنوار: ۲۲۲/۷۲، باب ۶۶، حدیث ۱.

۳- ۳) - مجموعه ورام: ۱/۱۱۵، باب الغیبه؛ مستدرک الوسائل: ۱۱۹/۹، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۱۱.

نکند.

مردم روزه گرفتند، چون غروب شد هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب آمد و آن حضرت اجازه افطار داد.

در آن وقت مردی آمد و عرضه داشت: دو دختر دارم تاکنون افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند اجازه دهید هر دو افطار نمایند حضرت جواب نداد، آن مرد گفته اش را تکرار کرد، حضرت پاسخ نگفت، چون بار سوم گفتارش را تکرار کرد، حضرت فرمود: روزه نبودند، چگونه روزه بودند در حالی که گوشت مردم را خورده اند، به خانه برو و به هر دو بگو استفراغ کنند، آن مرد به خانه رفت و دستور استفراغ داد، آن دو استفراغ کردند در حالی که از دهان هر یک قطعه ای از خون بسته بیرون آمد، آن مرد در حال تعجب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان را گفت، حضرت فرمود: به آن کسی که جانم در دست اوست اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود اهل آتش بودند! (۱)

غیبت و ربا

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در یک سخنرانی از زنا سخن گفت و بزرگی آن گناه را یادآور شد سپس فرمود: یک درهم ربا گناهش پیش خدا از سی و شش زنا بالاتر است و سخت ترین ربا ریختن آبروی انسان مسلمان است (۲)!

زمانی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله زناکاری را رجم کرد مردی در آن محل نزد دوستش از کسی غیبت کرد، حضرت گوشت مردار گندیده ای را آورد و به هر دو گفت: نیش بزنید. عرضه داشتند: این جیفه بدبو را؟ حضرت فرمود: کاری که شما کردید گند

ص: ۱۲۸

۱-۱) - کشف الریبه: ۸.

۲-۲) - مجموعه ورام: ۱۱۶/۱، باب الغیبه؛ بحار الأنوار: ۲۲۲/۷۲، باب ۶۶، حدیث ۱.

و بویش از این بدتر بود! (۱)

در تفسیر آیه [وَئِيلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ] (۲) آمده:

هُمَزَةٌ، طعنه زنده به مردم و لُمَزَةٌ، غیبت کننده از مردم مسلمان است.

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خوش رویی با یکدیگر برخورد می کردند و در جلسه غیبت حاضر نمی شدند و این عدم حضور در مجلس غیبت را بالاترین عمل می دانستند و خلاف آن را عادت منافقان به حساب می آوردند.

بعضی از بزرگان گفته اند:

گذشتگان از اهل ایمان عبادت را در روزه و نماز تنها نمی دیدند، عبادت بزرگ نزد آنان خودداری از غیبت بود.

ابن عباس می گوید:

چون خواستی عیب دیگران را بگویی مسیر سخن را به گفتن عیوب خود برگردان (۳).

مالک دینار می گوید:

عیسی با حواریون بر مرده سگی گذشتند، حواریون گفتند: عجب بوی بدی دارد، عیسی فرمود: عجب دندان های سفیدی در دهان اوست، انگار می خواست حواریون را از بدگویی از سگ منع کرده و به آنان تعلیم دهد که همیشه خوبی های خلق را بگویند (۴).

ص: ۱۲۹

۱-۱) - کشف الریبه: ۹؛ مستدرک الوسائل: ۱۲۰/۹، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۱۵.

۲-۲) - «وای بر هر عیب جوی بدگویی!» همزه (۱۰۴): ۱.

۳-۳) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۶۱/۹.

۴-۴) - مجموعه ورام: ۱۱۶/۱، باب الغیبه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۶۱/۹.

علمای دین به خصوص متخصصان در مسائل عالی اخلاقی بر اساس آیات و روایات حدّ و حدود و مرز غیبت را این چنین بیان کرده اند:

غیبت، عبارت از گفتاری است که چون به برادرت برسد ناراحت شود و فرقی نمی کند که این گفتار و سخن دربارهٔ نقص بدن یا نسب یا اخلاق، یا عمل، یا قول، یا دین یا دنیا یا لباس یا خانه و یا مرکب او باشد.

در نقص بدن مثل این که پشت سرش بگویی: چشم ضعیف، لوچ، کچل، قد کوتاه، قد بلند، سیاه چهره، زرد رنگ و هر صفتی که او را ناخوش آید.

در نسب مثل این که بگویی: پدرش هندی است، دهاتی است، نفهم است، فاسق و خسیس است، پینه دوز و کارگر و حمال است و از قبیل این مسائل که قصدی جز حقارت اشخاص بدین صورت نیست.

در اخلاق مثل این که گفته شود: فلانی بدخلق، بخیل، متکبر، ریاکار، ترسو، خشمگین، عاجز و ضعیف است.

در عمل مثل این که بگویی: فلانی دزد، دروغگو، مشروب خوار، خائن، ظالم، سست نماز، بد رکوع و سجود، لا-ابالی در نجاسات، عاق پدر و مادر و اهل فسق و فجور است و یا پرحرف، بی ادب، پر خواب و پر خور است.

در لباس مثل این که بگویی: آستین بلند، آستین گشاد، چرک لباس و دارای کلاه بزرگ است.

حرمت تمام این امور که مربوط به دین یا دنیا یا اخلاق است به وقتی است که عیوب مسلمان نزد کسی آشکار نیست و در بین مردم دارای احترام است و از فسق علنی دور است و قصد انسان از بیان این صفات ریختن آبروی مردم باشد.

این را هم باید دانست که غیبت منحصر به زبان نیست، بلکه با اشاره و با فعل و با حرکات اعضای بدن هم امکان غیبت وجود دارد.

از خداوند بزرگ بخواهیم که برای همیشه ما را از افتادن در این گناه خطرناک حفظ کند و تا وقت بیرون رفتن از دنیا ما را از شرّ این معصیت در امان بدارد.

موارد جواز غیبت

در کتب روایی مواردی را از حرمت غیبت استثنا کرده اند که عبارت است از:

- ۱- غیبت هواپرست بدعت گذار.
- ۲- سلطان و حاکم متجاوز و ستمگر.
- ۳- فاسقی که فسقش آشکار و علنی است.
- ۴- کسی که در انجام امور خلاف شرم و حیا ندارد.
- ۵- قاضی و حاکم دادگاهی که در حکم خود جایز و ستمگر است.
- ۶- منافق.
- ۷- فاجری که حتماً باید به مردم معرفی شود.
- ۸- بیان اوصاف کسی که درباره او از انسان مشورت می کنند، مشورت در جهت شرکت، یا رفاقت یا ازدواج.
- ۹- شهادت در دادگاه در حق کسی که مستحق حدود الهی است.
- ۱۰- جرح و تعدیل راوی روایت.
- ۱۱- ذکر عیبی که شخص به آن مشهور است و با شنیدن آن عیب ناراحت نمی شود.
- ۱۲- کمک گرفتن از صاحب قدرت برای جلوگیری از عمل منکر اهل منکر که

راهی برای رد آن جز بازگو کردن وضع اهل منکر نزد اهل قدرت نیست (۱).

در غیر این موارد پشت سر مردم مؤمن و مسلمان حرف زدن مخالف با دین و حرام و معصیت الهی و باعث عذاب جهنم در فردای قیامت است.

ص: ۱۳۲

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۵/۲۷۰، کتاب آفات اللسان.

[فَإِنْ اغْتَبَّتْ فَبَلَّغِ الْمُغْتَابَ فَاسْتَحِلَّ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ] [له] .

الغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُغْتَابُ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [أَيْحِبُّ أَحِبُّكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ] [(۱)]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه از کسی غیبت کردی و به لوث این گناه ملوث شدی و این مسئله به گوش طرف رسید و فهمید که از او غیبت کرده ای، پس علاج تو از این درد جهنمی، این است که از او حلالیت بخواهی و لازم است آن قدر دنبال او باشی تا تو را ببخشد و اگر به گوش او نرسید پس راه خلاصی تو از آن این است که از حضرت حق طلب آمرزش و مغفرت کنی.

و این حقیقت را بدان که غیبت خوبی ها را می خورد، چنانچه آتش هیزم را خاکستر می کند.

خداوند عزَّ و جل به موسی بن عمران فرمود:

ص: ۱۳۳

غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند اول کسی است که به آتش جهنم می رود، خداوند در قرآن مجید فرموده:

آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مرده برادرش را بخورد؟!!

مسئله غیبت چنانچه در صفحات گذشته توضیح داده شد عبارت است از عیب جویی و عیب گویی در خلقت انسان و خلق او و فعل او و معامله و مذهب و جهل او و امثال این امور.

ص: ۱۳۴

[وَ أَضْلُ الْغَيْبِ تَنَوُّعٌ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ: شَفَاءِ غَيْظٍ، وَ مَسَاءِ قَوْمٍ، وَ تَصْدِيقِ خَيْرٍ وَ تَهْمِهِ، وَ تَصْدِيقِ خَيْرٍ بِلَا كَشْفِهِ، وَ سُوءِ ظَنٍّ، وَ حَسَدٍ، وَ سُخْرِيَّةٍ، وَ تَعْجَبٍ، وَ تَبْرُّمٍ، وَ تَزْيِينٍ]

ریشه انواع غیبت

ریشه و حقیقت غیبت یکی از ده مورد است:

- ۱- علاج خشم و غضب به غیبت افراد.
- ۲- رنجاندن و غمگین کردن مردم با سخن بیجا و بی مورد پشت سر آنان.
- ۳- تصدیق مطلبی که متضمن غیبت دیگران باشد و بوی تهمت بدهد.
- ۴- تصدیق خبری که مشتمل بر نقص کسی باشد بدون تحقیق و کشف.
- ۵- گمان بد در حق افراد.
- ۶- حسد بردن که مورث غیبت است.
- ۷- سخریه و استهزا پشت سر مردم.
- ۸- تعجب کردن از ذکر کسی و استبعاد در حق او.
- ۹- به وقت سخن به میان آمدن از کسی، اظهار ملالت و کراهت کردن از او.
- ۱۰- زینت دادن حرفی که مشتمل بر معایب غیر باشد.

[فَإِنْ أَرَدْتَ السَّلَامَةَ فَادْكُرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ فَيُصِيرَ لَكَ مَكَانَ الْغَيْبِ عِبْرَةً وَ مَكَانَ الْإِثْمِ ثَوَابًا. كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَ هُوَ يَأْكُلُ لَحْمَ النَّاسِ بِالْغَيْبِ. اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا آدَامُ كِلَابِ النَّارِ !!]

سلامت دنیا و آخرت

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

اگر علاقه داری دنیا و آخرت سالم باشد بجای سخن از مردم بیا و سخن از حضرت حق بگو که سخن از خدا گفتن مقدمه بصیرت و راه یافتن به فضای با عظمت ملکوت و به دست آوردن رشد و کمال است و بجای گناه ثواب و اجر و جلب رضای دوست است.

آن کس که بنیان روح و جسمش از مال حلال پرورش یافته، گوشت مردم را با غیبت نمی خورد که آدم حلال خور جز طاعت و عبادت برنامه ای ندارد که طاعت و بندگی اقتضای حلال خوری است، از غیبت پرهیزید که غیبت نان خورش سگان جهنم است.

در ضمن به این حقیقت هم توجه داشته باشید که مستمع غیبت در این گناه عظیم با غیبت کننده شریک است و روایات متعددی به این برنامه تذکر داده اند.

خداوندا! با لطف و عنایت و با کرم و مرحمت توفیق ترک هر گناه صغیره و کبیره ای را به ما ارزانی بخش و به خصوص ما را از شرّ تمام گناهان زبان در پناهت حفظ فرما.

باب ۵۰ در ریا و تظاهر

اشاره

ص: ۱۳۶

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا تُرَاءِ بِعَمَلِكَ مَنْ لَا يُحْيِي وَلَا يُمِيتُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا.

وَ الرِّبَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشُّرُوكَ الْخَفِيَّ وَ اضِلْمُهَا النِّفَاقُ، يُقَالُ لِلْمُرَائِي عِنْدَ الْمِيزَانِ: خُذْ ثَوَابَكَ وَ ثَوَابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اشْرَكَتَهُ مَعِيَ فَانْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ، وَ مَنْ تَدْعُو، وَ مَنْ تَرْجُو وَ مَنْ تَخَافُ.

وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى اخْفَاءِ شَيْءٍ مِنْ بَاطِنِكَ عَلَيْكَ وَ تَصِيرُ مَخْدُوعًا بِنَفْسِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ] (١).

وَ أَكْثَرَ مَا يَقَعُ الرِّبَاءُ فِي البَصِيرِ، وَ الأَكْلِ، وَ الكَلَامِ، وَ المَشْيِ، وَ المُجَالَسَةِ، وَ اللِّبَاسِ، وَ الضَّحِكِ، وَ الصَّلَاةِ، وَ الحِجِّ، وَ الجِهَادِ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ سَائِرِ العِبَادَاتِ الظَّاهِرَةِ.

وَ مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ بَاطِنُهُ وَ خَشَعَ لَهُ بَقْلِبِهِ وَ رَأَى نَفْسَهُ مُقَصَّرًا بَعِيدًا يَبْذُلُ كُلَّ مَجْهُودٍ وَ حَيْدَ الشُّكْرِ عَلَيْهِ حَاصِلًا لَا فَيَكُونُ مِمَّنْ يُرْجَى لَهُ الخَلَاصُ مِنَ الرِّبَاءِ وَ النِّفَاقِ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالٍ.

ص: ١٣٩

١- (١) - بقره (٢): ٩.

[لَا تُرَاءِ بِعَمَلِكَ مَنْ لَا يُحْيِي وَلَا يُمِيتُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً، وَالرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشُّرُكَ الْخَفِيَّ وَاصْلُهَا النَّفَاقُ]

حقیقت ریا و تظاهر

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به یکی از بدترین رذایل اخلاقی و آلودگی های قلبی یعنی ریا و تظاهر به عمل اشاره می کنند.

امام علیه السلام می فرمایند:

برای خوش آمد کسانی که نه حیات دست آن هاست و نه ممات و نه از دست آنان برای تو در دنیا و آخرت کاری برمی آید، عمل مکن.

عمل برای خوش آمدی مردم نه این که سودی به انسان عمل کننده برنمی گرداند، بلکه زحمت و رنج انسان را ضایع و در پایان کار، جز حسرت و ندامت چیزی برای آدمی باقی نمی گذارد.

ریا درختی است که میوه آن شرک خفی است و ریشه و پایه ریا نفاق و دورویی است.

این شرکی که روایت تذکر می دهد شرک در عبادت است و در حقیقت ریاکار، همسو و همراه و هم سفر با بت پرستان است.

ریا در واقع امر به این معناست که انسان روی زمین پر قیمتی، زحمت فوق العاده بکشد و انواع درختان و گیاهان را به عمل آورد، چون تمام درختان و گیاهان به

ص: ۱۴۰

مرحلهٔ ثمر آوردن برسند، انسان اژهٔ تیزی را بردارد و به شخصی التماس کند که بیا هر چه درخت و گیاه در این زمین است از بیخ و بن بر کن !!

ریاکار با اژهٔ ریا که به دست مردم می دهد اصرار می کند که عملش از قبولی و رضایت حضرت حق قطع گردد و به ثمر واقعی و حقیقی نرسد.

با این معنا باید گفت: ریا کردن، کاری است احمقانه و ریاکار در حقیقت حمال و عملهٔ شیطان است.

برای دور ماندن از ریا تمرین ها و ریاضت های سخت شرعی لازم است و اگر کسی در مقام معالجهٔ این مرض هولناک بر نیاید به خسران ابدی دچار خواهد شد، توجه به حقیقت اسما و صفات الهی مانند ربّ، قابل، رحمان، رحیم، خالق، ودود، غفور، کریم، الله، رفیع الدّرجات و توجه به این که تمام موجودات مملوک حَقّند و از خود حیثیت و هويت و اعتبار ندارند و توجه به این که روزی خواهد آمد که احدی قدرت ندارد برای نجات انسان کاری صورت بدهد و توجه به این که عبادت جز برای حضرت حق واقع نمی شود، داروهای علاج ریا هستند.

پروندهٔ حرکات انسان

برای انسان در هر حرکتی سه پرونده هست.

در احادیث مرویه از اولیای الهی آمده:

«يُشْرُ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ مِنْ حَرَكَاتِهِ وَ أَنْ صَغُرَتْ ثَلَاثُهُ دَوَاوِينَ: الدَّيْوَانُ الْأَوَّلُ لِمَ وَ الثَّانِي كَيْفَ وَ الثَّلَاثُ لِمَنْ؟»

برای عبد در هر حرکتی از حرکاتش هر چند کوچک و کم باشد سه پرونده تشکیل می شود: ۱- برای چه ؟ ۲- چگونه ؟ ۳- برای که ؟

معنای پروندهٔ اوّل «برای چه» آن است که برای چه منظور این حرکت را انجام

دادی؟ آیا منظورت این بود که مولایت تو را امر کرده یا به خاطر هوای نفس و شهوت بود، پس اگر در این مرحله از رسیدگی سالم درآمد نوبت به پرونده دوم می رسد که عمل را چگونه انجام دادی که خدای را در هر عمل، شرایط و حدودی است که باید رعایت گردد و رسیدگی می شود که آیا تشخیص حدود و شرایط از روی علم و تحقیق بوده یا از روی جهل و گمان؛ پس اگر از این مرحله بازرسی نیز به سلامت بگذرد پرونده سوم مطرح می گردد که برای چه کسی انجام دادی، آیا در عمل اخلاص داشتی و تنها برای خدا انجام دادی و به محتوای «لا اله الا الله» که بر زبان داشتی وفادار بودی؟ تا اجر و پاداشت بر خدا باشد. یا آن که برای ریا و تزویر و نشان دادن به مخلوقی همانند خودت بود که باید اجر و پاداشت را از همان مخلوق بگیری، چنان که در روایات متعدد این مضمون آمده و یا آن که عملی که انجام دادی برای رسیدن به مزد و پاداش دنیوی بوده که بهره ات را در دنیا برده ای و یا آن که از روی سهو و غفلت بوده که اجر و پاداشی نداری.

بالجمله، اگر آدمی متوجه باشد که این چنین بازرسی ها در پیش دارد نفس خود را رها نمی کند تا هر چه بخواهد انجام دهد و پیش از آن بازخواست شود، خودش را به دادگاه وجدان می کشد و از او بازخواست می کند تا نفس از راه حق منحرف نشود و به خسران و زیان گرفتار نگردد.

یکی از عرفای بزرگ در سخنی عمیق و با معنا می گوید:

«أَنَّمَا يَتَحَقَّقُ بِالمُرَاقَبَةِ مَنْ يَخَافُ عَلَى فَوْتِ حَظِّهِ مِنْ رَبِّهِ».

مراقبت از نفس در کسی تحقق می یابد که بر فوت بهره اش از پروردگار بترسد.

غفلت ما از مراقبه از آن روست که ندانستیم با ترک مراقبه چه از دست داده و خواهیم داد و از چه بهره های الهی محروم بوده و خواهیم بود و ندانستیم که حظ رب چیست؟ و چگونه آن حظ با مخالفت با حضرت او منافات دارد، افسوس که

در اثر سوء تعلیم و تربیت دل خود را با وعده های پوچ شیطانی خوش داشتیم و محکمت آیات و روایات را نادیده گرفتیم و اکنون بر ماست که در آتش حرمان و هجران بسوزیم تا فردا با ما چه رفتار کنند؟!

چه عجیب است که گاهی اهل گناه اگر بدانند بیننده ای آنان را می بیند، گرچه آن بیننده طفل صغیر باشد به ملاحظه بر می خیزد و حتی شنیده شده و یا در کتاب ها آورده اند که گاهی بت پرستان در مقام عصیان از بت خود ملاحظه می کردند، اما عده ای از مردم که ادعای ایمان و اسلام دارند در حرکات و سکنات و در اعمال و رفتار خود از حضرت حق ملاحظه نمی کنند و این عدم ملاحظه از ذلت و پستی و بیچارگی نفس است و از تیره روزی و سیه بختی انسان!

غزالی می گوید:

جوانی شب هنگام به دامن زنی در آویخت، زن گفت: حیا نمی کنی؟

گفت: از که؟ که بجز ستارگان چشمک زن آسمان کسی چشم بر ما ندوخته است.

زن گفت: پس ستاره آفرین کجا شد؟!

بیاید در هر عملی وجود مقدس خالق و مالک و حیات بخش و رزاق و خدای خود را لحاظ کنیم که همه کاره اوست و به همه جا و به همه کس ناظر اوست، و کلید بهشت و جهنم در اختیار اوست و قبولی و رد عمل با حضرت اوست.

نامه ای تکان دهنده

عبد الله قطب در بیان عذاب حرمان و هجران از حق که معلول گناه و معصیت به خصوص معاصی قلب مخصوصاً برنامه زشت ریا است در نامه ای به دوستش می نویسد:

ص: ۱۴۳

اما بعد: سزد که آدمی ضعیف که تاب گزیدن مورچه ندارد از عذاب خدای و گزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه و داغ آن جهان خود را نگاه دارد که عذاب حق است، و سطوت و بطش او از مجرمان مصروف نیست.

و اگر آدمی اندیشد که خدای کریم و رحیم است، کجا بنده را چنین عذاب کند؟ باید بیندیشد که آنچه حال خدای با بنده مجرم کرده که او را محلّ معصیت آفریدگار خویش و به جفا و نافرمان برداری قیوم سماوات مبتلا کرده است از ابتلای به عذاب کمتر نیست، بلکه نزد ارباب همم و اهل معرفت، این زیادت است، چنان چه اگر یکی از ایشان را مخیر سازند میان عذاب و یا ابتلای به معصیت، عذاب را دوست تر دارد از ابتلای به معصیت که بندگان حق شناس معصیت را برای آن که معصیت است دشمن دارند با قطع نظر از آن که سبب عذاب می شود و یا نمی شود، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله که در شأن صهیب فرمود:

نِعْمَ الْمَرْءُ صُهَيْبٌ لَوْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ لَمْ يَعْصِهِ (۱).

نیکو مردی است صهیب، بفرض اگر از خدای نمی ترسید باز معصیت خدا را نمی کرد.

و بنده مستبصر داند که اگر العیاذ بالله به عذاب جاوید مبتلا شوند این اهون است از آن که به نافرمانی و عقوق و جفا در کار آفریدگار تبارک اسممه موصوف گردند، چون خدای عزّ و جلّ این خذلان به بنده پسندید که او به چنین موصوف گردد که نافرمانی خداست، چه عجب اگر او را به عذاب مبتلا گرداند که اهون از آن است نزد مستبصر حق شناس.

و چون در آخرت، جلال و بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنان که آن را

ص: ۱۴۴

انکار نتوانند کرد و ببینند که چنان نافرمانی و سوء معامله با چه کسی کرده، بینشی که از آن تعامی (۱) میسر نباشد و از زشتی کردار خود آگاه شوند آگاهی ای که تجاهل با آن نتوان ورزید، ایشان را حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش با شدت و حدت که آن راست اهون از آن باشد و اگر ایشان را به عذاب آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش شود، یا ساعتی از آن ذاهل و غافل گردند گویی بر ایشان منتهی توان نهاد و وای بر کسی و بددا به حال او که عذاب آتش با آنچه اوست اهون الحالین او باشد... در آتشم بیفکن و نام گنه مبر کآتش به گرمی عرق انفعال نیست

آری، برای اهل بینش حرمان و هجران از او سخت ترین عذاب و محرومیت از قرب و وصال بدترین شکنجه است.

کلام غزالی دربارهٔ ریا

اشاره

غزالی در باب مهلکات «کیمیای سعادت» بر اساس آیات و روایات دربارهٔ ریا می گوید (۲):

بدان که ریا کردن به طاعت های حق تعالی از کبایر است و به شرک نزدیک است و هیچ بیماری بر دل پارسایان غالب تر از این نیست که چون عبادتی کنند، خواهند که مردمان از آن خبر یابند و بر جمله ایشان را پارسا اعتقاد کنند و چون مقصود از عبادت اعتقاد مردمان بود، خود عبادت نبود که پرستیدن خلق بود و اگر آن نیز مقصود باشد با پرستیدن حق تعالی شرک بود و دیگری را با حق تعالی شریک کرده باشد اندر عبادت خویش و حق تعالی همی گوید:

ص: ۱۴۵

۱- ۱) - تعامی: چشم پوشی.

۲- ۲) - کیمیای سعادت: ۵۷۱، اصل هشتم.

[فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] (۱).

و هر که به دیدار حق تعالی امید دارد گو اندر عبادت حق تعالی هیچ شرکت میفکند.

ریا در نماز

و خدای تعالی همی می گوید:

[فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] (۲).

پس وای بر نمازگزاران* که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.* همانان که همواره ریا می کنند* و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می ورزند.

وای بر کسانی که ایشان را نماز با شهوت و ریا کنند.

یکی پرسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که رستگاری چیست ؟ گفت:

اندر آن که طاعت خدای تعالی کنی و ریای مردمان نکنی و گفت: روز قیامت یکی را بیاورند و گویند: چه طاعت داری ؟ گویند: جان خود اندر راه حق تعالی فدا کرده ام تا اندر غذا مرا بکشند، گویند: دروغ گویی برای آن کردی تا گویند: فلان مرد مردانه است، بگیری و وی را به دوزخ برید.

ص: ۱۴۶

۱-۱) - پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند. کهف (۱۸): ۱۱۰.

۲-۲) - ماعون (۱۰۷): ۴-۷.

دیگری را بیاورند و گویند: چه طاعت داری؟ گوید: هر چه داشتم به صدقه بدادم، گوید: دروغ گویی برای آن بکردی تا بگویند: فلان مرد سخی است، بگیری وی را به دوزخ برید (۱).

دیگری را بیاورند و گویند: چه طاعت داری؟ گوید: علم و قرآن بیاموختم و رنج بسیار بردم، گویند: دروغ گویی، برای آن آموختی تا گویند: فلان مرد عالم است، بگیری وی را به دوزخ برید.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: از امت خویش از هیچ چیز چنان نترسم که از شرک کهنین، گفتند: آن چیست یا رسول الله؟

گفت: ریا.

و گفت: روز قیامت حق تعالی گوید با مرئیان، نزدیک آن کسانی شوید که عبادت برای ایشان کردید و جزای خود طلب کنید.

و گفت: به حق تعالی پناه کنیم از «جُبُّ الحزن» یعنی غار اندوه، گفتند: یا رسول خدا «جِبُّ الحزن» چیست؟ گفت: وادیی است اندر دوزخ ساخته برای قرّاء مرئی و گفت: حقّ عزّ و جلّ همی گوید: هر که عبادتی کرد و دیگری را با من شرکت داد من از شریک بی نیازم جمله بدان همباز دادم.

رسول صلی الله علیه و آله گفت: خدای نپذیرد کرداری که اندر وی یک ذره ریا بود. معاذ همی گریست، عمر گفت: چرا همی گریی؟ گفت: از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم اندک ریا شرک است و گفت: مرئی را روز قیامت ندا کنند و آواز دهند یا مرئی یا نابکار یا غدار! کردارت ضایع شد و مزدت باطل شد برو و مزد از آن کس طلب کن که کار برای وی کردی (۲).

ص: ۱۴۷

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۱۳۹/۶، کتاب ذم الجاه و الریاء.

۲- ۲) - منیه المرید: ۳۱۸، الفصل الثانی؛ بحار الأنوار: ۳۰۳/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۵۰.

شداد بن اوس گوید:

رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که همی گریست. گفتم: یا رسول الله! چرا همی گریی؟ گفت: همی ترسم که امت من شرک آورند نه آن که بت پرستند یا ماه و آفتاب لیکن عبادت بر او به ریا کنند (۱).

و گفت: اندر ظلّ عرض آن روز که هیچ ظلّ نباشد جز آن مردی نخواهد بودن که بدست راست صدقه بداد و خواست که از دست چپ پنهان دارد.

عبادت خالصانه

رسول صلی الله علیه و آله گفت:

چون حق تعالی زمین را بیافرید بلرزد کوه را بیافرید تا وی را فرو گرفت ملائک گفتند: هیچ چیز نیافرید حق تعالی قوی تر از کوه.

پس آهن را بیافرید تا کوه را ببرید، گفتند: آهن قوی تر است، آتش را بیافرید تا آهن را بگداخت، پس آب را بیافرید تا آتش را بکشت، پس باد را بفرمود تا آب را برجای بداشت. پس ملائک خلاف کردند و گفتند: پیرسیم از حق تعالی که چیست از آفریده های تو که هیچ چیز از آن قوی تر نیست؟ گفت: آدمی که صدقه بدهد به دست راست که دست چپ وی خبر ندارد، هیچ آفریده ای قوی تر از وی نیست و نیافریده ام (۲).

عبادت ناخالص

ص: ۱۴۸

۱-۱) -مجموعه ورام: ۲/۲۳۳؛ مستدرک الوسائل: ۱/۱۰۹، باب ۱۱، حدیث ۱۱۳.

۲-۲) -محجّه البیضاء: ۶/۱۴۲، کتاب ذم الجاه و الریاء.

معاذ همی گوید که رسول صلی الله علیه و آله گفت:

که حقّ عزّ و جلّ هفت فرشته پیش از آفریدن آسمان ها بیافرید، پس از آن آسمان ها بیافرید و هر یک را کرد موکل بر آسمانی و درباری آن آسمان به وی داد.

چون فرشتگان زمین که کردار خلق نویسند و آنان حفظه اند عمل بنده که از بامداد تا شب کرده باشد رفع کنند تا آسمان اول برند و بر طاعت وی ثنای بسیار گویند و چندان عبادت کرده باشد که نور وی چون نور آفتاب بود آن فرشته که موکل بود بر آسمان اول گوید: این طاعت ببرید و بر روی وی باز زنید که من نگهبان اهل غیبتم. مرا حق تعالی فرموده است که هر که غیبت کند مگذار که عمل وی بر تو بگذرد.

پس عمل دیگر رفع کنند که غیبت نکرده باشد تا به آسمان دوم آن فرشته گوید:

ببرید و بر روی وی باز زنید که این برای دنیا کرده است و اندر مجالس بر مردمان فخر کرده است و مرا فرموده اند که عمل وی را منع کنم.

پس عمل دیگری رفع کنند که اندر وی صدقه باشد و روزه و نماز و حفظه عجب بمانده باشند از نور روی و چون به آسمان سیم رسد آن فرشته گوید: من موکلم بر کبر که من عمل متکبران را منع کنم و وی بر مردمان تکبر کردی.

پس عمل دیگری رفع کنند تا به آسمان چهارم آن فرشته گوید: من موکل عجبم و عمل وی بر عجب نبودی نگذارم که عمل وی از من بگذرد.

پس عمل دیگری رفع کنند و آن عمل چون عروسی بود که به شوهر تسلیم خواهند کرد تا به آسمان پنجم برند آن فرشته گوید: آن عمل بر روی وی باز زنید و بر گردن وی نهید که من موکل حسدم هر که در علم و عمل به درجه وی رسیدی او را حسد کردی !!

پس عمل دیگری رفع کنند و هیچ منع نبود تا به آسمان ششم آن فرشته گوید:

این عمل ببرید و بر روی وی باز زنید که وی بر هیچ کس که وی را بلایی و رنجی

رسیدی رحمت نکردی بلکه شادی کردی و من فرشته رحمتم مرا فرموده اند تا عمل بی رحم منع کنم.

پس عمل دیگری رفع کنند که نور وی چون نور آفتاب بود و بانگ آن در آسمان ها افتاده باشد و هیچ کس منع نتواند کرد چون به آسمان هفتم رسد آن فرشته گوید: این عمل بر روی وی باز زیند که وی بدین عمل خدای را نخواست بلکه مقصود وی حشمت بود نزدیک علما و نام و بانگ بود اندر شهرها و هر چه چنین بود ریا باشد و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد.

پس عمل دیگری رفع کنند و از آسمان هفتم بر گذرانند و اندر وی همه خلق نیکو بود و ذکر و تسبیح و همه فرشتگان آسمان گواهی دهند که این عمل پاک است و به اخلاص است حق تعالی گوید: شما نگاهبان عملید و من نگاهبان دل، وی این عمل را نه برای من کرده است و اندر دل نیت دیگری داشت، لعنت من که خدایم بر وی باد، فرشتگان همه لعنت گویند و گویند: لعنت تو و لعنت ما بر وی باد.

آسمان ها گویند: لعنت ما بر وی باد و هفت آسمان و هر چه اندر هفت آسمان است بر وی لعنت کنند و امثال این اندر ریا بسیار است (۱).

انسان با دقت در روایات و معارف الهی به این نکته متوجه می شود که ریا عمل بسیار پلید و آتش سوزنده و سختی است که هم چون آتش جهنم تمام زحمات انسان را می سوزاند و از آدمی چیزی باقی نمی گذارد.

ریشه کنی ریا

نقل می کنند که:

ص: ۱۵۰

علامهٔ بحر العلوم بیست و پنج سال خنده نکرد و شاگردان آن بزرگوار در همه حال وی را مغموم و مهموم می دیدند، پس از بیست و پنج سال تبسم می بر لبان مبارکشان نقش بست، یکی از شاگردان که محرم سر بود از سبب آن تبسم پس از بیست و پنج سال پرسید؛ آن جناب جواب داد: بیست و پنج سال برای ریشه کن کردن ریا از خانه قلب در تلاش بودم تا امروز به توفیق خدا و به کمک عنایت و رحمت او متوجه شدم که ریشهٔ این رذیلت از قلبم کنده شده، بدین سبب از شدت خوشحالی خندیدم.

راستی، وقتی وجود انسان از آلودگی های ظاهر و پنهان پاک می شود، چه دنیای عجیبی برای آدمی پیدا می شود و چه لذت روحی و معنوی که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست به انسان دست می دهد، در آن وقت است که انسان جز او نمی بیند و جز او نمی خواهد و جز او نمی گوید و از غیر حضرت او لذت نمی برد.

دیده ای واکنم از تو به رویت نگرم***زان که شایسته دیدار تو نبود نظرم

چون ترا هر نفسی جلوه به حسنی دگر است***هر نفس زان نگران در تو به چشمی دگرم

تویی از منظر چشمم نگران برزخ خویش***که تویی مردمک دیده و نور بصرم

هر که بیرسم و اثر گشت به کویش پی برد***من بی رسم و اثر ناشده پی می نبرم

بوی جانبخش تو همراه نسیم سحر است***زان سبب مرده انفاس نسیم سحرم

مغربی آینه دل زغبار دو جهان***پاک بزدای که پیوسته در او می نگرم

[يُقَالُ لِلْمُرَائِي عِنْدَ الْمِيزَانِ: خُذْ ثَوَابَكَ وَ ثَوَابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اشْرَكَتَهُ مَعِيَ فَأَنْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ، وَ مَنْ تَدْعُو، وَ مَنْ تَرْجُو وَ مَنْ تَخَافُ. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى اخْفَاءِ شَيْءٍ مِنْ بَاطِنِكَ عَلَيْكَ وَ تَصِيرُ مَخْدُوعًا بِنَفْسِكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ] (١)

مزد ریاکار

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

روز قیامت به پای میزان اعمال به ریاکار می گویند: اجر و ثواب و مزد عملت را از آن کس بخواه که وی را با من در عملت شریک کردی.

پس ای بنده حق! دقت کن که چه کسی را عبادت می کنی، و که را می خوانی، و به که امید داری و از که می ترسی؟

تو قدرت پوشیده داشتن باطنت را بر خود نداری، از فریب نفس اماره خلاصی برای تو نیست و تو گول خور نفسی، گمانت این است که می توانی چیزی را از حضرت او پنهان داری و به آن جناب که آگاه بر ظاهر و باطن تمام هستی است فریب آوری، خداوند در قرآن مجید می فرماید:

منافقان و دورویان با خدای و مؤمنان خدعه کنند نمی دانند که جز با خود خدعه نمی کنند و به این معنا شعور ندارند.

ص: ۱۵۲

[وَ أَكْثَرَ مَا يَقَعُ الرِّيَاءُ فِي الْبَصَرِ، وَ الْأَكْلِ، وَ الْكَلَامِ، وَ الْمَشْيِ، وَ الْمُجَالَسَةِ، وَ اللَّبَاسِ، وَ الضَّحْكِ، وَ الصَّلَاةِ، وَ الْحَجِّ، وَ الْجِهَادِ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ سَائِرِ الْعِبَادَاتِ الظَّاهِرَةِ]

موارد ریا

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید ریا اکثراً در این امور راه پیدا می کند:

۱- چشم ۲- خوردن ۳- حرف زدن ۴- راه رفتن ۵- مجالست ۶- لباس ۷- خنده ۸- نماز ۹- حج ۱۰- جهاد ۱۱- قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهره

ریای چشم

ریای چشم مانند نظر به عجز و انکسار و نگاه با حالت از روی سالوسی که مردم از طریق این گونه نگاه بر خوبی باطن آدمی حکم کنند و یا بگویند فلانی کم خواب است و از اولیای خداست و دارای حالات معنوی و ملکوتی است.

ریای در اکل

ریای در اکل و خوردن مانند این که انسان در برابر مردم کمتر از حد معمول خودش بخورد تا مردمان بگویند آدم کم خوری است، خوشا به حال او که بر شکم مسلط است و از این راه به کسب نور معرفت مشغول است.

ص: ۱۵۳

عابدی مهمان امیر شهر شد، چون از مهمانی برگشت به فرزندش گفت: سفره غذا بیاور که گرسنه ام. گفت: پدر مگر در خانه امیر غذا نخوردی؟ گفت: چرا ولی به اندازه نخوردم. گفت: پدر به قضای تمام عبادات اقدام کن که در مجلس کم خوردی تا بگویند کم خور است و زیاد عبادت کردی تا بگویند عابد است و تو در این مسیر جز زیان و خسارت سودی نبرده ای!

ریای در کلام

ریای در کلام این است که سخن کم گویی و سخن نیکوگویی و سخن با حالت از خدا و انبیا گویی تا بگویند خوشا به حالش که عجب می فهمد و چه زبان پاکی دارد که جز سخن حق بر آن جاری نمی شود!

ریای در راه رفتن

ریای در راه رفتن به این است که آهسته قدم برداری و سر به زیراندازی و مواظب حرکات بدن باشی تا بگویند مشی او مشی اولیا و حرکاتش حرکات عباد خداست.

ریای در مجالست

ریای در مجالست به این است که در یک جلسه در برابر بینندگان به خود فرو روی و از حرف زدن با این و آن پرهیزی و از سخن گفتن مردمان با هم روی درهم کشی، یعنی من از این مجالست و رفاقت و نشست و برخاست بیزارم تا همه بر تو حسرت خورند و بر تو غبطه برند و از تو پیش دیگران تعریف کنند.

ریای در لباس

ریای در لباس این است که کهنه بپوشی و لباس خشن بر تن کنی و خود را سخت به زحمت اندازی تا بگویند خوشا به حالش که عجب زاهدی است و در بندگی چه موجود موفقی است.

ریای در خنده

ریای در خنده این است که خنده ات تلخ باشد و یا خنده تمسخر به اهل دنیا و اهل غفلت باشد تا بگویند عجب آدم متوجه و بیداری است که حتی خنده هایش با حساب است.

ریای در نماز و حج و جهاد

ریای در نماز و حج و جهاد و قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهره هم معلوم است و نیازی به شرح و توضیح ندارد.

راستی، ریاکار آدم بدبخت و تیره روز و سیاه نامه ای است که عمری را در مشقت و زحمت است و کم ترین سود و حاصلی از آن همه زحمت نصیب او نیست، ولی آنان که برای خدا کار می کنند دارای برگ برنده اند و در روز قیامت از بهره ابدی و منفعت همیشگی برخوردارند.

[وَ مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ بَاطِنُهُ وَ خَشَعَ لَهُ بَقْلِيهِ وَ رَأَى نَفْسَهُ مُقَصَّرًا بَعِيدًا بِذَلِكَ كُلِّ مَجْهُودٍ وَ جَدَّ الشُّكْرَ عَلَيْهِ حَاصَّةً لَا فَيَكُونُ مِمَّنْ يُرْجَى لَهُ
الْخَلَاصُ مِنَ الرِّيَاءِ وَ النِّفَاقِ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَيْهِ ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالٍ]

اخلاص در عمل

امام عليه السلام در پایان روایت می فرمایند:

هر کس باطن خویش را برای حضرت حق خالص کند و با قدم خشوع به سوی آن جناب حرکت کند و بعد از انجام تمام عبادات بدنی و مالی و اخلاقی، خود مقصر در پیشگاه آن حضرت بداند، از جاده شکر نعمت ها تجاوز نکرده و باید گفت: برای وی امید نجات از ریا و نفاق هست، اگر این واقعیت را ادامه دهد و بر این احوالات الهیه در هر حال استقامت ورزد.

یکی از دوستان اهل علم نقل می کرد:

در شهر مقدس مشهد مسجدی بنا شد و در آن مسجد نماز و جلسات مذهبی برپا، ولی مسجد از فرش لازم و وسایل مورد نیاز جلسات خالی بود، در یک نیمه شب که تمام مردم محل، خواب بودند و خادم مسجد در آن شب در مسجد نبود، شخصی می آید و تمام مسجد را با بهترین فرش زینت کرده و به اندازه نیاز چهارصد نفر وسایل در آن مسجد می گذارد و می رود و عاقبت هم بر کسی معلوم

ص: ۱۵۶

نگشت که این عمل خیر کار کدام خیر خالص و بنده مخلص بوده؟!۱

یار اگر آشنا شود چه شود***بخت اگر یار ما شود چه شود

گر زخم خانه می وصلش***جرعه قسم ما شود چه شود

گر دل خسته مرا ای جان***غمزهات غمزدا شود چه شود

نفسی گر بر آورم با تو***تا دل از غصه واشود چه شود

چون حجاب من از منست اگر***این من از من جدا شود چه شود(۱)

روایات باب ریا

اشاره

از رسول خدا صلی الله علیه و آله معنای آیه [فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ] (۲) پرسیدند فرمود: انسان عملی را انجام میدهد نیت و قصدش وجه الله نیست بلکه برای این است که مردم از او تعریف کنند و در بین مردم پاک و خوب جلوه نماید، علاقه مند است مردم از وضع او آگاه گردند، این انسان همان است که به عبادت پروردگارش شرک ورزیده است (۳).

علاء بن فضیل می گوید: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا» را پرسیدم. فرمودند: کسی که نماز بگذارد یا روزه بگیرد، یا بنده ای را آزاد کند یا حج بجا آورد و قصدش تعریف مردم باشد، مشرک در عمل شده اما این شرک اگر به دایره توبه کشیده شود قابل آمرزش و عفو حق است (۴).

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ النَّارَ وَأَهْلَهَا يَعُجُونَ مِنْ أَهْلِ الرِّيَاءِ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ

ص: ۱۵۷

۱-۱- فیض کاشانی.

۲-۲- کشف (۱۸): ۱۱۰.

۳-۳- الکافی: ۲/۲۹۳، باب الریاء، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۷۱/۱، باب ۱۲، حدیث ۱۵۹.

۴-۴- تفسیر العیاشی: ۲/۳۵۲، حدیث ۹۲؛ بحار الأنوار: ۳۰۱/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۴۰.

وَ كَيْفَ تَعِجُّ النَّارُ؟ قَالَ: مِنْ حَرِّ النَّارِ الَّتِي يُعَذَّبُونَ بِهَا (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آتش و اهل آن از اهل ریا به فریاد می آیند، عرضه داشتند: فریاد آتش چگونه است؟ فرمود: حرارت و داغی آن که مردم به آن معذبند.

قال الصادق عليه السلام: يُجَاءُ بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ صَلَّى لِي فَقُولُ: يَا رَبِّ صَلِّتْ لِي بِرَبِّكَ فَجَاهَكَ فَقَالَ لَهُ: بَلْ صَلِّتْ لِي فَقَالَ مَا أَحْسَنَ صَلَاةَ فَلَانِ أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ.

امام صادق علیه السلام می فرماید: بنده ای را روز قیامت می آورند که دارای نماز است، عرضه می دارد: ای پروردگرم! برای رضای تو نماز خواندم، به او گفته می شود: نه، تو نماز خواندی برای این که مردم بگویند فلان کس چه نماز نیکویی دارد (۲).

علامت ریاکار

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

برای ریاکار سه علامت است:

۱- چون تنها باشد از عبادت کسل و سست است.

۲- چون در جمع باشد در عبادت با نشاط است.

۳- اگر از او تعریف کنند بر عملش می افزاید. و اگر در معرض تعریف قرار نگیرد از عملش کم می کند (۳).

ص: ۱۵۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۰۵/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۵۲؛ مستدرک الوسائل: ۱/۱۰۷، باب ۱۱، حدیث ۱۰۹.

۲- ۲) - الزهد: ۶۲، باب ۱۱، حدیث ۱۶۶؛ بحار الأنوار: ۳۰۱/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۴۴.

۳- ۳) - مجموعه ورام: ۱/۱۸۷، بیان ذم الریاء؛ محججه البیضاء: ۶/۱۴۳، کتاب ذم الجاه و الریاء.

به این نکته هم باید توجه داشت که گاهی انسان عمل خیر و کار مثبتی انجام می دهد و جز رضای حق قصدی از آن عمل ندارد، ولی وقتی مردم از عملش باخبر می شوند در قلبش شادی و سرور می ریزد، این برنامه بنا بر روایات از مسئله ریا استثنای شده است، چرا که خوشحالی بعد از عمل طبیعی هر قلبی است.

زراره از حضرت باقر علیه السلام پرسید:

مردی کار خیری می کند، دیگران از آن کار آگاه می شوند، بر اثر آگاهی مردم آن مرد خوشحال می شود، این چه معنایی است؟ حضرت فرمود: مانعی ندارد، هر کسی علاقه مند است در بین مردم به خیر و خوبی شناخته شود، وقتی اصل عمل برای خدا باشد و انسان به قصد مردم یا چهره کردن انجام نداده باشد بی مانع است (۱).

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

مردی عمل خیری انجام می دهد و مردم وی را به آن خیر می ستایند، حضرت فرمودند: این خیر گویی مردم بشارت دنیایی اوست، بشارت آخرتش در این آیه شریفه است (۲):

[بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] (۳).

ص: ۱۵۹

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۹۷، باب الریاء، حدیث ۱۸؛ وسائل الشیعه: ۱/۷۵، باب ۱۵، حدیث ۱۶۸.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۲۹۴/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۱۸.

۳-۳) - حدید (۵۷): ۱۲.

[به آنان می گویند:] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.

راوی می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردی وارد نماز می شود نمازش را عالی و نیکو بجا می آورد و قصدش این است که دیگران را به چنین نمازی وادار کند این چه نمازی است؟ فرمود: از ریا خارج است و این یک نوع هدایت مردم به سوی خیر است (۱).

دل من آینه توست مَصفا دارش***از پی عکس رخ خویش مهیا دارش

رخ زیبای تو را آینه ای می باید***از برای رخ زیبای تو زیبا دارش

حیف باشد که برای نقش من و مادروی***از پی نقش تویی نقش من و ما دارش

چو تماشای رخ خویش در او خواهی کرد***پاک از بهر نظرگاه و تماشا دارش

مغربی مفرد و یکتا دلارام مدام***مظهر اوست دلت مفرد و یکتا دارش(۲)

ص: ۱۶۰

۱-۱) - مستطرفات السرائر: ۶۳۲؛ بحار الأنوار: ۳۰۱/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۳۹.

۲-۲) - مغربی تبریزی.

قال الصادق عليه السلام: الحاسدُ يضُرُّ بنفسِه قبلَ أن يضرَّ بالمَحْسودِ كما ليسَ أوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللُّغْنَه وَ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الاجْتِبَاءَ وَ الْهُدَى وَ الرَّفْعَ الِى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَ الْأَصْطِفَاءِ.

فَكُنْ مَحْسودًا وَ لَا تَكُنْ حاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحاسِدِ أَبَدًا ضَعِيفٌ بِثِقَلِ مِيزَانِ الْمَحْسودِ وَ الرَّزْقُ مَقْسُومٌ.

فَمَا ذَا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحاسِدَ وَ مَا ذَا يُضِرُّ الْمَحْسودَ الْحَسَدُ؟ الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَ جُحودِ فَضْلِ اللَّهِ وَ هُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ.

وَ بِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَ هَلَكَ بِذَلِكَ مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا.

وَ لَا تَوْبَةَ لِلْحاسِدِ لِأَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ، مَطْبُوعٌ فِيهِ يَبْدُو بِإِلا مُعَارِضٍ لَهُ وَ لَا سَبَبٍ. وَ الطَّنْبُجُ لَا يَتَغَيَّرُ عَنِ الْأَصْلِ وَ أَنْ عُولَجَ.

[الْحَاسِدُ يَضُرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ كَابْلِيسَ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَ لَأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِجْتِبَاءَ وَ الْهُدَى وَ الرَّفْعَ إِلَى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَ الْأَصْطِفَاءِ]

ضرر حسادت

امام صادق علیه السلام در این بخش همانند بخش قبل به یکی دیگر از رذایل اخلاقی که ریشه در وجود ابلیس دارد و شاخه ای از شجره زقوم جهنم است یعنی حسد اشاره می کنند.

بعضی مردم کم ظرفیت و پست چشم ندارند که علم و یا مال و یا جاه و یا شهرت به حق، و یا جمال و جلال الهی کسی را ببینند، و می کوشند با وسایل مختلف و خدعه و حيله و مکرر و دغل کاری، آنچه نعمت از عنایت حضرت حق به اشخاص داده شده سلب کنند و حتی حاضرند جان اشخاص را در این زمینه از بین ببرند!

حسد، گناه بسیار بزرگی است و این گناه، مولد گناه غیبت، تهمت، قتل، غارت و از بین بردن عرض و آبروی مردم است، ولی حسود باید بداند در این راه تمام ضربه ها و زیان ها و خسارت ها متوجه خود اوست و محسود از حسد او زیان حقیقی نمی بیند، بلکه تولید بلا به وسیله حسد برای محسود، ثواب الهی و ترفیع درجه و مقام دارد.

ص: ۱۶۴

علمای شیعه، امثال علامه مجلسی رحمه الله حسد را برابر با آیات و روایات نوعی اعتراض به حضرت حق می دانند، و این اعتراض را متوجه حکمت و عدل خدا و نوعی کفر به حساب می آورند.

امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت می فرماید:

ضرر حسد در مرحله اول به محسود می رسد و اگر متوجه محسود شود آن ضرر برای او نردبان ترقی است، همانند حسد ابلیس به حضرت آدم، که آن حسد برای ابلیس لعنت دائمی به بار آورد و برای آدم اجتناب و هدایت و رفعت به حقایق عهد و نبوت به بار آورد.

ص: ۱۶۵

[فَكُنْ مَحْسُودًا وَلَا تَكُنْ حَاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ أَبَدًا ضَعِيفٌ يَثْقَلُ مِيزَانَ الْمَحْسُودِ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ. فَمَاذَا يَنْفَعُ الْحَاسِدَ الْحَاسِدَ
وَمَاذَا يُضِرُّ الْمَحْسُودَ الْحَاسِدُ؟ الْحَسَدُ أَضْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَجُحُودِ فَضْلِ اللَّهِ وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكَفْرِ.

وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ بِذَلِكَ مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا]

حسد حاسد

محسود دیگران باشی بی مانع است، تمام عیب و نقص در این است که دچار حسد باشی، میزان محسود در پیشگاه حق سنگین و کفّه حاسد سبک و بی ارزش است، آنچه از طرف حضرت حق از امور مادی و یا معنوی باید به افراد عنایت شود عنایت می شود و حسد حاسد نمی تواند مانع لطف و مرحمت حضرت دوست باشد.

حسد چه نفعی به حاسد می دهد و کدام ضرر را متوجه محسود می نماید، اصل حسد از بی معرفتی و کوردلی و انکار عنایت خداست، و باید به این معنا توجه داشت که کوردلی و انکار فضل حق دو بال کفرند.

به سبب حسد، فرزند آدم دچار حسرت ابدی شد و به چاهی از هلاکت افتاد که تا ابد نجاتی برایش نیست.

[وَلَا تَوْبَةَ لِلْحَاسِدِ لِأَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ، مَطْبُوعٌ فِيهِ يَبْدُو بِإِلَاءِ مُعَارِضٍ لَهُ وَلَا سَبَبٍ. وَالطَّبْعُ لَا يَنْغَيِّرُ عَنِ الْأَصْلِ وَإِنْ عُولَجَ]

توبه حسود

حسود بر اثر اصرارش به حسد و اعتقادش به این حالت ابلیسی و این که بر اثر تداوم دادن به این رذیلت، جبلی و طبیعت او شده، و ایمانی که معارض آن باشد کسب و تغییر این وضع برای او مشکل است و اگر در مقام علاج برآید گاهی ریشه کن نمی شود، اکثراً موفق به توبه نمی گردد.

البته اگر عشق توبه داشته باشد می تواند توبه کند ولی حرکت در این مسیر برای او کاری طاقت فرسا و سخت است، ولی در عین سختی و مشقتش نباید از رحمت حضرت حق ناامید بود که نو میدی از رحمت عین کفر است.

این که حضرت می فرماید: برای حسود توبه نیست معنایش نفی کلی مسئله نیست، بلکه به این معناست که این گناه آن قدر بزرگ و عظیم و سنگین است که به دست آوردن توفیق توبه نسبت به این گناه کار مشکل و سختی است.

حسد در قرآن

قرآن مجید به شدت تمام مردم را از حسد نهی می کند و می فرماید:

ص: ۱۶۷

[أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا] (۱).

بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می ورزند. تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

حسد حسود نه چیزی به حسود اضافه می کند و نه از عنایت و فضل حق نسبت به محسود کم می نماید که حسود تا دارای حسد است در رنج است و محسود هم غرق در عنایت دوست.

الهی! ما را از حسد مصون بدار و از شر حسودان پلید ما را امان بده که ما را جز حضرت تو تکیه گاهی نیست.

بارالها راستان را در حریمت بارده***جان آگاهی کرامت کن دل بیدار ده

روح پاکی را که شد آلوده لوث گنه***باده ناب طهور از جام استغفار ده

واصلان را محوکن اندر جمال خویشتن***سالکان را جان هشیار و دل بیدار ده

یک نظر کن در جهان آب و گل از روی لطف***دوستان را گل برافشان دشمنان را خار ده

فیض را چون ره نمودی سوی خود از روی لطف***مرحمت فرما ز عشقش مرکب رهوار ده

ص: ۱۶۸

حسودان نسبت به امت اسلام مانند دولت های شرقی و غربی زمان ما آن قدر رذل و پستند و آن چنان دچار حالات کثیف ابلیسی هستند که می کوشند و می خواهند مسلمانان از اسلام دست برداشته و همانند آنان کافر جهنمی شوند در این زمینه به خبر حضرت حق از قلب حسودان به خصوص یهود و نصاری توجه کنید:

[وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] ۱.

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن شد به سبب حسدی که از وجودشان شعله کشیده، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر باز گردانند. هم اکنون [از ستیز و جدال با آنان] در گذرید، و [از آنان] روی بگردانید، تا خدا فرمانش را [به جنگ یا جزیه] اعلام کند؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] (۱).

بگو: به پروردگار سپیده دم پناه می برم،* از زیان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می رسانند،* و از زیان شب هنگامی که با تاریکی اش در آید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موزی و انسان های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین اند]* و از زیان زنان دمنده [که

ص: ۱۶۹

افسون و جادو [در گره ها] می دمنند و با این کار شیطانی در زندگی فرد، خانواده و جامعه خسارت به بار می آورند [و از زیان حسود، زمانی که حسد می ورزد.

حسد در روایات

امیر المؤمنین امام علی علیه السلام بنا به نقل «غرر الحکم» مسائل پرارزشی درباره حسد عنوان می کند که توجه به آن مسائل راه علاج این درد خطرناک است.

الْحَسَدُ مَرَضٌ لَا يُؤْسَى [□] (۱).

حسد، مرض سخت علاجی است.

الْحَسَدُ دَأْبُ السُّفْلِ وَاعْدَاءِ الدُّوَلِ (۲).

حسد، اخلاق اهل سفله و مردم پست و دشمنان نعمت هاست.

الْحَسَدُ مِقْنَصُهُ ابْلِيسَ الْكُبْرَى [□] (۳).

حسد، بزرگ ترین مرکز شکار دشمنی چون ابلیس است.

الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ (۴).

ص: ۱۷۰

۱-۱ - غرر الحکم: ۳۰۰، حدیث ۶۸۱۸؛ مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

۲-۲ - غرر الحکم: ۲۹۹، حدیث ۶۷۹۷؛ مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

۳-۳ - غرر الحکم: ۲۹۹، حدیث ۶۷۹۶؛ مستدرک الوسائل: ۲۱/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

۴-۴ - غرر الحکم: ۲۹۹، حدیث ۶۷۹۰.

حسد، باعث جلوگیری روح از پرواز به سوی ملکات اخلاقی و حسنات الهی است.

الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ (۱).

حسد، زیانبارترین مرض است.

الْحَسَدُ عَيْبٌ فَاضِحٌ وَ شُحٌّ [شجی] فَادِحٌ لَا يَشْفِي صَاحِبَهُ إِلَّا بُلُوغُ أَمَلِهِ فِيمَنْ يَحْسُدُهُ (۲).

حسد، عیب رسواکننده و اندوهی سنگین است، صاحبش راحت نمی شود مگر آرزویش که آرزوی ابلیسی است در حق محسودش برآورده شود!

ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شِقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۳).

میوه حسد، بدبختی دنیا و آخرت است.

الْحَاسِدُ يَفْرَحُ بِالشُّرُورِ [بِالشَّرِّ] وَ يَغْتَمُّ بِالشُّرُورِ (۴).

حسود با دیدن رنج مردم خوشحال و با مشاهده سرور مردم ناراحت می گردد.

خداوند بزرگ به موسی بن عمران نصیحت می کند- که در حقیقت تمام عبادش را موعظه نموده- می فرماید:

بر آنچه از فضلیم به مردم داده ام حسد مبر و چشم طمع و تعجب به آنچه در دست مردم است مدوز، در این زمینه ها دنباله رو نفس مباش که حسود بر نعمت من

ص: ۱۷۱

۱-۱) - غرر الحکم: ۳۰۰، حدیث ۶۸۱۵.

۲-۲) - غرر الحکم: ۳۰۰، حدیث ۶۷۹۹؛ مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

۳-۳) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۵۷؛ مستدرک الوسائل: ۲۳/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

۴-۴) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۳۸؛ مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۴۰۱.

خشمناک است و بر قسمت من مانع، قسمتی که به اراده ام بین بندگانم تقسیم کرده ام (۱).

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید: حسد، ایمان را می خورد، چنانچه آتش هیزم را می خورد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید: آفت دین سه چیز است: ۱- حسد ۲- خودبینی ۳- فخر فروشی به دیگران.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ ابْلِيسُ لِعُجُوذِهِ: الْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالْبَغْيَ فَإِنَّهُمَا يَغْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشُّرُكَ (۴).

امام صادق علیه السلام می فرماید: ابلیس به لشگرش می گوید: بین مردم حسد و تجاوز از حدود الهی بیندازید که این دو صفت نزد خداوند هم سنگ شرک است.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

از سه خصلت پرهیزید:

۱- حرص

۲- کبر

ص: ۱۷۲

۱- ۱) - الکافی: ۳۰۷/۲، باب الحسد، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۲۴۹/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۶.

۲- ۲) - الکافی: ۳۰۶/۲، باب الحسد، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۶۵/۱۵، باب ۵۵، حدیث ۲۰۷۵۵.

۳- ۳) - الکافی: ۳۰۷/۲، باب الحسد، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۲۴۸/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۵.

۴- ۴) - الکافی: ۳۲۷/۲، باب الحسد، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۳۸/۱۶، باب ۷۴، حدیث ۲۰۹۱۴.

به خاطر حرص بود که آدم از بهشت رانده شده، به خاطر کبر بود که ابلیس ملعون و رجیم شد، به خاطر حسد بود که قابیل برادر بی گناهی هابیل را کشت (۱).

انسان وقتی حضرت را مالکی حکیم و خدایی عادل و پروردگاری عالم و کریم بداند و معتقد باشد که حضرت او در عنایات و فضلش مصلحت عبادش را لحاظ می کند و علاوه توجه داشته باشد که هر نعمت مادی به انسان داده می شود، زوال پذیر است، در قلبش برای حسد جایی نمی ماند.

حسد ناشی از ضعف ایمان، ضعف شخصیت، حقد و کینه، رذالت و پستی و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: ناشی از کوردلی و انکار عنایت خداست و چون بر قلب کسی سایه بیندازد او را به هر گناهی و جنایتی وادار می کند و گاهی جنایتی که تا ابد قابل جبران نیست.

به حدیثی عجیب در این زمینه عنایت کنید:

هشام بن حکم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، مردم زمان امام علی علیه السلام پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت مولا آیا آن جناب را به عنوان اعلم و افضی و اعدل و احکم و اشجع و اعبد و ازهد نمی شناختند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا، وجود مقدس حضرت مولا در کمالات معنوی و الهی برای تمام مردمان زمان از سقیفه تا نهروان به طور کامل شناخته شده بود، هشام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: پس چرا این همه بلا و مصیبت که در حقیقت مصیبت و بلا برای اسلام و مردم تاریخ تا روز قیامت بود به سر آن حضرت آوردند؟ حضرت در پاسخ من گفتند: حسد (۲)!

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - کشف الغمه: ۵۷۱/۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۵، باب ۱۹، حدیث ۶.

۲- ۲) - اعلام الوری: ۲۶۶.

باب ۵۲ در نکوهش طمع

اشاره

ص: ۱۷۴

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَلَّغْنِي أَنَّهُ سُئِلَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ: مَا الْأَصْلَحُ فِي الدِّينِ وَمَا الْأَفْسَدُ؟ فَقَالَ:

الْأَصْلَحُ الْوَرَعُ، وَالْأَفْسَدُ الطَّمَعُ. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: صَدَقْتَ يَا كَعْبُ الْأَخْبَارِ.

وَ الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيدِهِ لِخَوَاصِّهِ، فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لَا يَضْحُو إِلَّا فِي الْيَمِّ عَذَابِ اللَّهِ وَ مُجَاوِرِهِ سَاقِيهِ.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الطَّمَعِ سَخَطٌ إِلَّا مُشَارَاهُ الدِّينِ بِالْدُنْيَا لَكَانَ عَظِيمًا.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى] وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ [(١)].

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَضَّلَ عَلِيٌّ مِنْ شِئْتِ فَانْتِ امِيرُهُ، وَ اسْتَعَنَ عَمَّنْ شِئْتِ فَانْتِ نَظِيرُهُ، وَ افْتَقِرَ إِلَى مَنْ شِئْتِ فَانْتِ اسِيرُهُ.

وَ الطَّامِعُ فِي الْخَلْقِ مَتْرُوعٌ عَنْهُ الْإِيمَانُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ، لِأَنَّ الْإِيمَانَ يَحْجُزُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الطَّمَعِ فِي الْخَلْقِ فَيَقُولُ: يَا صَاحِبِي خَزَائِنُ اللَّهِ مَمْلُوءَةٌ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَ هُوَ لَا يُضَيِّعُ اجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا، وَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ مَشُوبٌ بِالْعِلَلِ، وَ يَزِدُّهُ إِلَى التَّوَكُّلِ وَ الْقَنَاعَةِ وَ قَصْرِ الْأَمَلِ وَ لُزُومِ الطَّاعَةِ وَ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَزِمَهُ وَ أَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ تَرَكَهُ مَعَ سُؤْمِ الطَّمَعِ وَ فَارَقَهُ.

ص: ١٧٧

[بَلَّغْنِي أَنَّهُ سَيْئَلٌ كَعَبِّ الْأَخْبَارِ: مَا الْأَضْيَلُ فِي السِّدِّينِ وَمَا الْأَفْسَى دُ؟ فَقَالَ: الْأَضْيَلُ الْوَرَعُ، وَالْأَفْسَى دُ الطَّمَعُ. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: صَدَقْتَ يَا كَعَبُّ الْأَخْبَارِ]

صلاح و فساد دین

امام صادق علیه السلام در این فصل نیز به یکی از رذایل اخلاقی و صفات ابلیسی که مخرب دنیا و آخرت آدمی است اشاره می فرمایند و آن طمع و حرص و آزمندی است که در مقابل صفت ملکوتی قناعت است.

امام در ابتدای روایت جمله ای را از کعب الاحبار-عالم یهودی-نقل می کنند.

گرچه کعب الاحبار از نظر اسلامی مورد اطمینان و وثوق نیست و از اعتبار بهره ندارد، اما نقل قول این گونه اشخاص در حالی که قول حق و سخن صحیح باشد در روایات ما سابقه زیاد دارد.

بیشترین روایات کتاب «احقاق الحق» و «الغدیر» و «عبارات الأنوار»، از قول مخالفان است و همه بزرگان دین جهت اثبات حق، بر آن روایات که از مهم ترین روایات اسلامی در باب ولایت است تکیه دارند، بنابراین نقل یک جمله صحیح از کعب الاحبار زیانی به اعتبار روایت مورد شرح نمی رساند.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

از کعب الاحبار پرسیدند: در قوانین دین جهت نجات دنیا و آخرت کدامش

اصلاح و فاسدترین برنامه در جهت خرابی دنیا و آخرت چیست ؟

پاسخ داد: صالح ترین برنامه جهت نجات، پاکدامنی و فاسدترین برنامه که مولد خرابی دین و دنیا و آخرت است طمع می باشد، پرسش کننده گفت: راست گفتی.

آنان که نظر طمع به روی نامحرمان باز نمی کنند و به همسر قانونی و حلال خود قانع هستند و به همین خاطر از خطر شهوات محفوظند پاکدامن و اهل ورعند و در سایه ورع و پاکدامنی تأمین کننده خیر دنیا و آخرت خویش هستند.

آنان که نظر طمع به زنان نامحرم و به اموال مردم و به حقوق جامعه دارند و نمی توانند به خاطر طمع جلوی امیال و غرایز و شهوات خود را بگیرند، به هر گناهی اعم از گناهان غریزی و مالی و خانوادگی و اجتماعی دچار می شوند و بر اثر طمع، تیشه به ریشه سعادت دنیا و آخرت خود می زنند.

قرآن و طمع

اشاره

طمع، حالتی است که انسان را به ورطه محرمات می کشد و از رحمت و اسعه حق محروم می کند و ملکوت وجود آدمی را به ظلمت و تاریکی آلوده می نماید و از انسان منبع شرّ و خطر می سازد و شقاوت دنیا و آخرت را برای بشر به ارمغان می آورد.

قرآن مجید در آیه سی و دوم سوره مبارکه احزاب (۱) طمع را ثمره مرض قلب

ص: ۱۷۹

(۱- ۱) - ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾. ای همسران پیامبر! شما اگر پرهیزکاری پیشه کنید [از نظر منزلت و موقعیت] مانند هیچ یک از زنان نیستید، پس در گفتار خود، نرمی و طنازی [چنان که عادت بیشتر زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند، و سخن پسندیده و شایسته گوید.

می داند. قلبی که از نور معرفت و ایمان به خدا و انبیا و اولیا محروم است، خواهی نخواهی گرفتار حالات ابلسی گوناگون از جمله حالات خطرناک طمع است.

قرآن مجید در سوره مبارکه مدثر می فرماید:

این گونه افراد هرچه از نعمت های مادی برخوردار شوند باز سیر نشده و طمع در اضافه شدنش دارند که البته این طمع باعث می شود، آدمی از حدود و مرزها و مقررات الهی تجاوز کرده و دست تعدی به حقوق حقه مردم دراز کند!

طمع کار حد و مرزی برای خود نمی شناسد و قانونی را محترم نمی داند و به هر کاری که شهوت او اقتضا کند دست می زند.

[وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا* وَ بَيْنَ شُهُودًا* وَ مَهْدَتْ لَهُ تَمْهيدًا* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ* كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا] (۱).

و برایش ثروت گسترده و فراوان قرار دادم،* و فرزندانی که نزدش حاضرند* و نعمت ها [ی مادی و وسایل زندگی] را به طور کامل برای او فراهم آوردم* باز هم طمع دارد که بیفزایم.* این چنین نیست؛ زیرا او همواره به آیات ما دشمنی می ورزد،

اقسام طمع در قرآن

قرآن مجید طمع را به چند مرحله تقسیم می کند، بعضی از آن ها طمع مثبت و برخی طمع منفی هستند.

طمع به زنان نامحرم، طمع به مال مردم، طمع به حقوق اجتماعی جامعه، طمع به بیش از مقدرات حق که در رابطه با سعی و کوشش انسان است از قبیل طمع

ص: ۱۸۰

منفی است که مورث بدبختی دنیا و آخرت است.

طمع به رحمت و عنایت حق، طمع به دخول در بهشت، طمع به آمرزش و عفو حضرت حق بدون عمل و بدون انجام واجبات و بدون ترک محرّمات و بدون توبه و استغفار حقیقی طمعی شیطانی و حالتی غلط است که قرآن کریم از این طمع ها که در حقیقت یک حالت درونی ولی متوجّه به جهات گوناگون است منع فرموده است.

[فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ] (۱).

کافران را چه شده که به تو چشم دوخته به سویت شتابانند؟* از راست و چپ، گروه گروه،* آیا هر یک از آنان طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت درآورند؟!

طمع به عنایت و رحمت خدا، طمع به بهشت و مغفرت حضرت حق در جنب عمل و اجرای دستورها و پیاده کردن مقرّرات و ترک محرّمات و طمع به استجاب دعا به شرط دعای با شرایط طمع، مثبت و از بهترین حالات الهی و ملکوتی است و هم چنین طمع به بخشوده شدن گناه به شرط توبه حقیقی طمع مثبت و در حقیقت همان امیدی است که گنهکار تائب باید به حضرت مولا داشته باشد.

[وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ] (۲).

و بر پایه چه عذر و بهانه ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان

ص: ۱۸۱

۱- ۱) - معارج (۷۰): ۳۶-۳۸.

۲- ۲) - مائده (۵): ۸۴.

نیاوریم؟ و حال آن که امید داریم که پروردگاران ما را در زمره شایستگان درآورد.

[قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

گفتند: [در این شکنجه و عذاب] هیچ زیان و باکی [بر ما] نیست، یقیناً ما به سوی پروردگاران باز می گردیم، قطعاً ما امیدواریم که چون نخستین ایمان آورندگان [از این قوم] بودیم، پروردگاران خطاهای ما را بیامرزد.

قرآن مجید از قول حضرت ابراهیم نقل می کند:

[وَ الَّذِي أطمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ] (۲).

و آن که امید دارم روز جزا خطایم را بر من بیامرزد.

[إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] (۳).

فقط کسانی به آیات ما ایمان می آورند که وقتی به وسیله آن آیات به آنان تذکر داده شود، سجده کنان به رو در می افتند و همراه با سپاس، پروردگارش را از هر عیب و نقصی تنزیه می کنند در حالی که [از سجده و سپاس و تنزیه] تکبر و سرکشی نمی ورزند؛* [ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه هایشان دور می شود در حالی که همواره پروردگارش

ص: ۱۸۲

۱-۱) - شعراء (۲۶): ۵۰-۵۱.

۲-۲) - شعراء (۲۶): ۸۲.

۳-۳) - سجده (۳۲): ۱۵-۱۶.

را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم، انفاق می کنند.

آری، پس از عمل و پس از تقوا و ترک محرمات و بعد از توبه واقعی از گناهان طمع به رحمت و عنایت و مغفرت بستن کاری الهی و عملی عقلایی است و چه نیکوست که انسان حالت طمع خویش را که یک حالت فطری و طبیعی است به این جهات مثبت هدایت کند و تا زنده است فقط به حضرت دوست طمع بندد.

آن کس که گدای پیشگاه اوست، آن کس که نیازمندی خود را متوجه عنایت او کرده، آن کس که با تکیه بر عشق و عمل طمع به عنایت او دارد چه موجود پر ارزش و چه گوهر گرانبهایی است؟

سریر سلطنت جاودان گدای تو باد*** که سر فدای تو کردست و جان برای تو باد

تو بیگناه اگر خون یار خویش بریزی*** که راست زهره و یارا که ماجرای تو دارد

زمال و ملک ندارند خسروان زمانه*** تمتعی که زعشق تو مبتلای تو دارد

خلاف شرط وفا باشد ار بیان کند اشکم*** شکایتی که دل خسته از جفای تو دارد

عماد سوخته در بوته محبت و اخلاص*** مس وجود به امید کیمیای تو دارد

روایات طمع

قال أبو الحسن الثالث عليه السلام: **الطَّمَعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ (۱).**

حضرت هادی علیه السلام فرمود: طمع، اخلاق ناپسندی است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: **الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ (۲).**

ص: ۱۸۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۷۵، باب ۲۸، حدیث ۳.

۲- ۲) - کنز العمال: ۷۵۷۶.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: طمع، حکمت را از دل دانشمندان می زداید.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلُ الطَّمَعِ يُفْسِدُ كَثِيرَ الْوَرَعِ (۱).

علی علیه السلام فرمود: طمع اندک، ورع بسیار را فاسد می کند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود: چیزی همانند بدعت خراب کننده دین و برنامه ای چون طمع فاسد کننده انسان نیست.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر می خواهی دیده ات روشن باشد و به خیر دنیا و آخرت برسی طمع خود را نسبت به آنچه در اختیار مردم است قطع کن.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِيَّاكُمْ وَ اسْتِشْعَارَ الطَّمَعِ فَإِنَّهُ يَشُوبُ الْقَلْبَ شِدَّةَ الْحِرْصِ وَ يَخْتِمُ عَلَى الْقُلُوبِ بِطَابِعِ حُبِّ الدُّنْيَا، وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ سَبَبُ الْخِلَاطِ كُلِّ حَسَنَةٍ (۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را از افتادن در بند طمع هشدار می دهم که قلب را به حرص شدید آلوده می کند و مهر عشق به دنیا را به قلب می زند، طمع کلید

ص: ۱۸۴

۱- ۱) - غرر الحکم: ۲۹۷، حدیث ۶۷۰۷؛ مستدرک الوسائل: ۷۱/۱۲، باب ۶۷، حدیث ۱۳۵۴۱.

۲- ۲) - کنز الفوائد: ۳۵۰/۱؛ بحار الأنوار: ۹۱/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۹۸.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۱۶۸/۷۰، باب ۱۲۹، حدیث ۳.

۴- ۴) - أعلام الدین: ۳۳۹، الرابع و العشرون؛ بحار الأنوار: ۲۷/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۴۰.

هر گناهی است و ریشه هر اشتباهی است و از بین برنده هر عمل خوبی است.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ارَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُشْكِنِ الطَّمَعُ قَلْبَهُ (۱).

علی علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد تمام دوره زندگی آزاد زندگی کند، طمع را در قلب جای ندهد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَمَرَةُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَشِقَاءُ الْآخِرَةِ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود: میوه طمع، ذلت دنیا و بدبختی آخرت است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يُنَزِّهِ نَفْسَهُ عَنِ دَنَائِهِ الْمَطَامِعِ فَقَدْ آذَلَ نَفْسَهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ آذَلٌ وَآخِزٌ (۳).

و نیز آن جناب فرمود: هر کس وجودش را از مراحل طمع پاک نکند نفسش را ذلیل کرده و در آخرت ذلیل تر و بدبخت تر است.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَشَسَ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ (۴).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه بد بنده ای است بنده ای که رهبریش بدست طمع باشد.

در حدیث قدسی آمده:

ص: ۱۸۵

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۴۹/۱، باب الطمع.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۲۹۸، حدیث ۶۷۲۴.

۳- ۳) - غرر الحکم: ۲۹۸، حدیث ۶۷۲۹؛ مستدرک الوسائل: ۷۲/۱۲، باب ۶۷، حدیث ۱۳۵۴۱.

۴- ۴) - الکافی: ۳۲۰/۲، باب الطمع، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۴/۱۶، باب ۶۷، حدیث ۲۰۸۶۵.

«ما أَقَلَّ حَيَاءَ مَنْ يَطْمَعُ فِي جَنَّتِي بغيرِ عَمَلٍ» (۱).

چه کم حیا است آن کسی که بدون عمل، طمع در بهشت من دارد؟

و در حدیث دیگر قدسی آمده:

«كَيْفَ اجوُدُ بِرَحْمَتِي عَلَيَّ مَنْ يَنْخُلُ بِطَاعَتِي؟» (۲).

چگونه رحمتم را نصیب کسی کنم که از اطاعت من بخل می ورزد؟

ص: ۱۸۶

۱-۱ - تفسیر الثعلبی: ۱۷۰/۳.

۲-۲ - تفسیر الثعلبی: ۱۷۰/۳.

[وَ الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِحَوَاصِّهِ فَمَنْ سَيَّكَرَ مِنْهُ لَا يَضْحَكُوا إِلَّا فِي الْيَمِّ عَذَابِ اللَّهِ وَ مُجَاوِرِهِ سَاقِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الطَّمَعِ سَيِّئٌ إِلَّا مُشَارَاهُ الدِّينِ بِالْذُّلِّ لَكَانَ عَظِيمًا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ] (۱).

شراب شیطان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

طمع، شراب شیطان است که به دست آن دشمن خطرناک به کام دوستان خاصیش ریخته می شود و هر کس از این شراب مست شود، به هوش نمی آید تا در جهنم و عذاب الیم حق، در کنار شیطان دیده بگشاید و به هوش آید و معلومش گردد که چه بلای غیر قابل جبرانی بسرش آمده.

در عیب طمع همین مسئله بس که طمعکاران را به خریدن دنیا و فروختن آخرت و از دست دادن دین می کشاند و این مسئله در جای خود مسئله کوچک و کمی نیست.

خداوند متعال می فرماید:

اینانند که گمراهی را به جای هدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند.

ص: ۱۸۷

[وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَضَّلْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ، وَاسْتِغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَافْتَقِرْ إِلَيَّ مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ
اسِيرُهُ]

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

به هر که خواهی احسان کن که بر اساس قاعدهٔ الانسان عبید الاحسان امیر او گردی و از غیر حضرت عزّت استغنا جو تا نظیر او باشی و به هر که خواهی اظهار حاجت کن به قصد چشم داشت احسان از او تا اسیر او گشته و دچار خفت شوی.

ریشهٔ طمع

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

ایمان انسان طمعکار ناقص است در حالی که از این معنی خبر ندارد و نمی داند دچار چه زیان خطرناکی است ایمان وقتی تجلی در قلب داشته باشد بین انسان و طمع قرار می گیرد و به انسان می گوید: ای مؤمن و ای صاحب من! خزانه های حضرت الهی از کرامت و نعمت مملوّ است و او خلدایی است که مزد نیکوکار را ضایع نمی کند، آنچه در دست مردم است و طمعکاران به آن طمع می ورزند آمیخته به زحمات و رنج ها و حلال و حرام است و به دست آوردن یک قیراط از آنان بی خفت و منت و زحمت میسر نیست. با این هشدار روی عبد را به جانب توکل

ص: ۱۸۸

و قناعت و کوتاهی آرزو و لزوم عبادت و طاعت و ناامیدی از خلق می نماید، اگر عبد به این حقایق آراسته شود، ایمان تا ابد ملازم او خواهد بود و اگر به این واقعیت ها روی نیاورد دچار شومی طمع گشته و ایمان از دلش رخت برمی بندد.

حکما فرموده اند: طمع، حالتی است که هر کجا وطن کند، سلسله و زنجیر شرک و نفاق را به حرکت آورد و اگر قوت یابد آدمی را به کفر می کشد.

ملا عبد الرزاق لاهیجی مترجم کتاب شریف «مصباح الشریعه» می گوید:

باید دانست که:

اول: طمع که از باطن مردم سر برزند نتیجه حرص باشد و آن را در کلیات و جزئیات از عام و خاص مردم معلوم می توان کرد، بلکه محسوس می توان دید.

نه از حرص کودک بر آرد نفیر*** پس آن که طمع دارد از دایه شیر

جوانان و پیران که ره می روند*** هم از حرص بهر طمع می روند

و چون این معنی نخست از نفس حیوانی است اثر او را در جمیع حیوانات مشاهده می توان کرد.

دوم: طمع از ریا در وجود آید و این نوع خاص تر است؛ زیرا که منبع او نفس انسانی است و سایر حیوانات را در این معنی مدخلی نیست و این طمع از این حاصل آید که شخصی مالی نفقه کند یا طاعتی بجای آرد یا به کار خیری اقدام نماید و مقصودش این نباشد که ثواب آخرت حاصل کند یا در طلب رضای حقّ جلّ و علا کوشد، بلکه نفس او را طمع قبول خلق و زیادتی شهرت و ذکر خیر و نشر محامد و امثال این باشد، چنان که اکثر خلق از خاص و عام و ضعیف و شریف مبتلا به این معنی شده اند الی ماشاء الله و سرچشمه نفاق را نیز از اینجا مشاهده میکن و طلب منصب و جاه و رغبت ریاست و فوقیت و امارت و حکومت که به نزد اهل معرفت هر یکی از این ها زناری است علی حده همه را نتیجه طمع میدان و اگر به

تحقیق بنگری ریا نیز از طمع خیزد و چون این دو صفت لازمه یکدیگرند و از هم منفک نمی شوند حضرت حق جل و علا در شأن حضرت امیر و خلوص و پاکی و بی ریایی و بی طمعی آن جناب فرمود:

[إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا] (۱).

[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

طمع از عجب ظاهر می شود و آن را تعلق به نفس انسانی است؛ زیرا که این نه از روی احتیاج است، بلکه از راه فرط نخوت و کبر ناشی می شود چنان که فرعون لعین که از غلبه عجب خود را بدان کبری که داشت و در خلقت او متمکن و مرکوز بود، خود را مستحق آن دانست که طاعت او بر همه واجب است تا چنان ترک ادبی از آن بی ادب صادر شد و از جهل نفس و غرور دنیا و نخوت مُلک، کلیم الله را بدین نوع تهدید کرد که:

[قَالَ لئنِ اتَّخَذتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ] (۲).

[فرعون] گفت: اگر معبودی جز من بگیری، قطعاً تو را از زندانیان [که زیر سخت ترین شکنجه اند] قرار خواهم داد.

و این هر سه نوع که تقریر کرده شد در اصطلاح طمع است و از جمله مهلکات است.

ص: ۱۹۰

۱-۱) - انسان (۷۶): ۹.

۲-۲) - شعراء (۲۶): ۲۹.

بدان که طمع از جمله اخلاق مذموم است و مذلت اندر حال نقد بود و خجالت به آخر کار.

هر که به کسی طمع دارد با وی مدهانت کند و نفاق کند و به عبادت ریا کند و بر استخفاف و باطل وی صبر کند و آدمی را حریص آفریده اند که بدان که دارد هرگز قناعت نکند و جز به قناعت از حرص و طمع نرهد.

و رسول صلی الله علیه و آله گفت:

اگر آدمی را دو وادی پر زر بود وادی خواهد و جز خاک اندرون آدمی پُر نگرداند (۱).

و فرمود: خُنک آن کس که راه اسلام به وی نمودند و قدر کفایت به وی دادند و بدان قناعت کرد (۲).

عوف بن مالک گفت:

نزدیک رسول صلی الله علیه و آله بودیم هفت یا هشت کس گفت: بیعت کنید با رسول خدای، گفتیم: بر چه بیعت کنیم؟ گفت: بیعت کنید که خدای را بپرستید و پنج نماز بپای دارید و هر چه فرماید به سمع و طاعت پیش روید و یک سخن آهسته گفت: و از هیچ کس سؤال مکنید و این قوم پس از آن چنان بودند که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی فراکس نگفتندی که به من ده (۳).

ص: ۱۹۱

۱-۱) - روضه الواعظین: ۴۲۹/۲؛ محجه البیضاء: ۵۰/۶، کتاب ذم المال.

۲-۲) - مجموعه ورام: ۱۶۳/۱، بیان ذم الحرص و الطمع؛ محجه البیضاء: ۵۱/۶، کتاب ذم المال.

۳-۳) - مجموعه ورام: ۱۶۴/۱، بیان الحرص و الطمع؛ محجه البیضاء: ۵۲/۶، کتاب ذم المال.

موسی علیه السلام گفت:

یا ربّ از بندگان تو که توانگرتر؟ گفت: آن که قناعت بکند بدانچه من دهم، گفت: که عادل تر؟ گفت: آن که انصاف از خود بدهد (۱).

محمد بن واسع رحمه الله علیه نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفتی که هر که بدین قناعت کند از همه خلق بی نیاز بود.

یکی از حکما می گوید:

هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مُطمع نبود و هیچ کس را عیش خوش تر از قانع نبود و هیچ کس اندوهگین تر از حسود نبود و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که به ترک دنیا بگوید و هیچ کس پشیمان تر از عالم بد کردار نبود (۲).

عبرت از طمع کار

شعبی رحمه الله علیه همی گوید:

صیادی گنجشکی بگرفت، گفت: مرا چه خواهی کرد؟ گفت: بکشم و بخورم، گفت: از خوردن من چیزی نیاید، اگر مرا رها کنی سه سخن به تو آموزم که تو را بهتر از خوردن من، گفت: بگوی، مرغ گفت: یک سخن در دست تو بگویم و یکی آن وقت که مرا رها کنی و یکی آن وقت که بر کوه شوم. گفت: اول بگویی، گفت: هر چه از دست تو بشد بدان حسرت مخور، رها کرد و بر درخت نشست گفت:

دیگری بگوی. گفت: محال هرگز باور مکن و پرید بر سر کوه نشست و گفت: ای بدبخت! اگر مرا بکشتی اندر شکم من دو دانه مروارید بود هر یکی بیست مثقال،

ص: ۱۹۲

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۶۳، بیان ذم الحرص و الطمع؛ محجه البیضاء: ۵۱/۶، کتاب ذم المال.

۲- ۲) - محجه البیضاء: ۵۲/۶، کتاب ذم المال.

توانگر می شدی که هرگز درویشی به تو راه نیافتی.

مرد انگشت در دندان گرفت و دریغ و حسرت همی خورد و گفت: باری بگوی.

گفت: تو آن دو سخن فراموش کردی چه کنی؟ تو را گفتم: بر گذشته اندوه مخور و محال باور مکن، بدان که پر و بال و گوشت من ده مثقال نباشد اندر شکم من دو مروارید چهل مثقال چگونه صورت بندد و اگر بودی چون از دست تو بشد غم خوردن چه فایده. این بگفت و بپسید و این مثل برای آن گفته همی آید تا معلوم شود که چون طمع پدید آید همه محالات باور کند.

ابن السماک رحمه الله علیه گوید:

طمع، رسنی است بر گردن و بندی است بر پای. رسن از گردن خود بیرون کن تا بند از پای برخیزد (۱).

در هر صورت راه علاج مرض خطرناک طمع، توجه به حضرت حق و بیداری نسبت به قیامت کبری و چشم پوشی از نامحرم و دیده بستن از اموال و حقوق مردم و قناعت به داده حق و محصول کار خویش است.

چون به عنایت و کرامت او نظر داشته باشی و به داده جناب او قناعت ورزی از ذلت طمع رهایی یابی و به خیر دنیا و آخرت و عزت امروز و فردا رسی.

به قول جناب فیض آن عارف با کرامت:

منوش ساغر دنیا که دُرد ناب نماست***درونش خون دل است از برون شراب نماست

هر آنچه در نظر آید ز زینت دنیا***به نزد اهل بصیرت سراب آب نماست

ص: ۱۹۳

۱-۱) - کیمیای سعادت: ۵۴۱.

به بر مگیر عروس جهان که غدار است***مرو به جامه خوابش که پیر شاب نماست
مدوز کیسه نفعش که نفع او ضرر است***مخور فریب خطایش جهان صواب نماست
در این سرا دل اشکسته بیت معمور است***اگر چه در نظر بی بصر خراب نماست

ص: ۱۹۴

باب ۵۳ در مدح جود و سخاوت

اشاره

ص: ۱۹۵

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

السَّخَاءُ مِنَ اخْتِلاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا إِلَّا سَخِيًّا وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذَا يَقِينٍ وَهَمَّهِ عَلَيْهِ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ (١) نُورِ الْيَقِينِ، وَمَنْ عَرَفَ مَا قُصِدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَلَ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا جَبَلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَالسَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مَحْبُوبٍ أَقْلُهُ الدُّنْيَا.

وَمِنْ عَلَامَاتِ السَّخَاءِ أَنْ لَا تُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا وَمَنْ مَلَكَهَا، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، حَاصٍ أَوْ مُطَبَّعٍ، شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ.

يُطْعَمُ غَيْرُهُ وَيَجُوعُ، وَيَكْسُو غَيْرُهُ وَيَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطَاءِ غَيْرِهِ، وَيُؤْمِنُ بِمَلَكَكَ وَلَا يُؤْمِنُ، وَلَوْ مَلَكَكَ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا لَمْ يَرِ نَفْسَهُ فِيهَا إِلَّا اجْتِنِيًّا، وَلَوْ بَدَّلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَا مَلَّ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ، وَالبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.

وَلَا يُسَيِّمِي سَخِيًّا إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ لَوَجْهِهِ وَلَوْ كَانَ بَرِغِيفٍ أَوْ شَرْبَةٍ مَاءٍ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ بِمَا يَمْلِكُ وَارَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُتَسَخِّيُّ فِي

ص: ١٩٧

مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَحَمَّالٌ لِسَخَطِ اللَّهِ وَغَضَبِهِ وَهُوَ ابْنُ خُلِّ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِعَٰبِهِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ] (١). وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: يَقُولُ اللَّهُ: ابْنُ آدَمَ مُلْكِي مُلْكِي وَ مَالِي مَالِي، يَا مَسِيكِينَ ائِنَّ كُنْتُ حَيْثُ كَانَ الْمُلْكُ وَ لَمْ تُكُنْ؟ وَ هَلْ لَكَ الْآ مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ وَ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ أَمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ، فَأَعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالٌ غَيْرَكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ.

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمَالِكِينَ، وَ مَا أَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوَارِثِينَ، وَ مَا مَعَكَ فَمَا لَكَ عَلَيْهِ سَبِيلٌ سِوَى الْغُرُورِ بِهِ. كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ كَمْ تَزْعَى؟ أَمْ تَرِيدُ أَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَ تُغْنِيَ غَيْرَكَ؟!

ص: ١٩٨

[السَّخَاءُ مِنْ اخْتِلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيحًا وَلَا يَكُونُ سَخِيحًا إِلَّا ذَا يَقِينٍ وَهَمَّهُ عَالِيهِ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ، وَمَنْ عَرَفَ مَا قُصِدَ بِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَّلَ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَالسَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مَحْبُوبٍ أَقْلُهُ الدُّنْيَا]

حقیقت سخاوت

امام صادق علیه السلام در این فصل به یکی از مهم ترین فضایل اخلاقی و صفات ملکوتی و حقیقتی که مصدر و منشأ حضرت ربّ الارباب است یعنی سخاوت اشاره می کنند.

امام می فرماید:

سخاوت از اخلاق انبیای الهی است و آن ستون و تکیه گاه ایمان است و چون سخاوت اقتضای ایمان است، پس مؤمنی نیست مگر این که سخی است و کسی سخاوت ندارد مگر این که صاحب یقین به حقایق الهیه است و همتش اعلا- همت می باشد، سخاوت و کرم لباس و شعاع نور یقین است و هر کس آگاه شود که مقصود از سخاوت، رسیدن به مقام قرب و لقای حضرت اوست امر سخاوت برای او بسیار آسان می شود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

ص: ۱۹۹

سخاوت و کرم جبلی و فطری و طبیعی عاشقان خداست که هر چه ربط به مبدأ بیشتر باشد رابطه انسان با امور مادی که ما یملک اوست کمتر است، چرا که سخی آنچه دارد از خدا می داند و به این معنی باور و یقین دارد و صرف آنچه در دست اوست برای او در راه محبوب سخت و مشکل نیست.

سخاوت بر چیزی واقع می شود که محبوب و معشوق انسان است نه بر اشیایی که انسان لازم ندارد و به آن ها دلبستگی نیست چنان در قرآن آمده:

[لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ] (۱).

و آنچه از هر چیزی انفاق می کنید [خوب یا بد، کم یا زیاد، به اخلاص یا ریا] یقیناً خدا به آن داناست.

در اینجا بسیار مهم است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اقلّ مرحله سخاوت بذل مال دنیاست و این جمله به خاطر این است که اکثر مردم غرق در عشق به مال و منالند و چون چیزی در راه خدا بدهند تصور می کنند کار بسیار بزرگ و مهمی کرده اند در حالی که این طور نیست چون امور مادی نسبت به امور معنوی امری ناچیز است، پس عمل در امور مادی هم در مقابل امور معنوی مسئله مهمی نیست، این است که بذل مال اقلّ سخاوت و بذل جان در راه خدا سخاوت اعظم در این عالم است.

سخاوت انبیا

نیاز انسان در تمام شؤون حیات به رسالت و نبوت انبیای گرامی نیازی فطری و ضروری است.

ص: ۲۰۰

اگر پیامبران الهی به رسالت مبعوث نمی شدند اثری از سعادت دنیا و آخرت برای احدی نبود.

اگر رسولان خدا در فضای حیات انسانی تجلی نمی کردند، آثاری از ارزش های واقعی در عرصه زندگی دیده نمی شد.

خداوند مهربان از باب عنایت و لطف و عشق و محبت به انسان و برای این که این موجود زمینی تبدیل به موجود ملکوتی و آسمانی شود و از وجود او منبعی از خیر و برکت به وجود آید، پاک ترین و عاقل ترین و نیکوکارترین و دلسوزترین انسان ها را به نام پیامبر و رسول مبعوث به رسالت کرد.

این بزرگواران در بین جوامع بدون کم ترین چشم داشت برای نجات انسان از مهالک در کمال سخاوت و جود به فعالیت پرداختند.

آنان در بین مردم به خاطر رضای محبوب و خشنودی حضرت دوست از بذل هیچ برنامه ای که در راه رشد انسان بود دریغ نکردند.

آنان از محصول کوشش مادی خود که در جهت کشاورزی یا دامداری، یا صنعت و یا تجارت بود، برای هدایت انسان مایه گذاشتند.

آنان از خرج کردن دانش خود به هر صورتی که ممکن بود دریغ نورزیدند، آنان از بذل زحمت و کوشش و فعالیت، در حالی که برای آنان مشقت ها و رنج های سختی از پی داشت اعراض نکردند، آنان برای هدایت انسان در آخرین برنامه خود به بذل جان خود که عزیزترین گوهر خزانه آفرینش بود اقدام کردند و در این راه به شرف نوشیدن شربت شهادت موفق شدند.

آنان به خاطر این که منبع کمالات و آراسته به حقایق ملکی و ملکوتی بودند و دانش و علمشان متصل به علم بی نهایت بود و کم ترین سیئه ای در عمل و اخلاق نداشتند و در جهت فکر و روح و نفس و عمل از مقام با عظمت عصمت برخوردار

بودند، اطاعت و فرمانبرداریشان تا روز قیامت بر تمام مرد و زن واجب گشت و سرپیچی از آنان به عنوان کفر اعلام شد.

[قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ] (۱).

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد.

[إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ] (۲).

مسلماً نزدیک ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند و انتساب معنوی] کسانی اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه به او نزدیک ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

آری، اگر کسی بخواهد محبوب خدا شود که راستی در تمام هستی مقامی بالاتر از این نیست، راهش آشنایی با انبیا و اطاعت و پیروی از آن بزرگواران است.

انبیای الهی از طرف حضرت معبود، در جهت اصلاح قلب و نفس و عمل، مسائل و معارفی ارائه کردند که هر انسانی علماً و عملاً به آن مسائل آراسته شود به خیر دنیا و آخرت می رسد و در این جهان و آن جهان محبوب حضرت حق می شود.

[وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ]

ص: ۲۰۲

۱-۱) آل عمران (۳): ۳۲.

۲-۲) آل عمران (۳): ۶۸.

مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ [(۱)] .

[ای پیامبر! از جانب خود و پیروانت به همه] بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم، و ما در برابر او [و فرمان ها و احکام او] تسلیم هستیم. * و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

آری، اسلام همان راه انبیا و پیامبران است، راهی را که در آن راه، عقاید و اعمال و دنیا و آخرت انسان به اصلاح کشیده می شود و بهره آدمی در آن راه سعادت دنیا و آخرت و خشنودی حق و بهشت ابدی است.

پیرو حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن که در حقیقت پیرو همه انبیا و اولیاست، با تمام وجود به محضر آن بزرگواران باید عرضه بدارد:

دردمند غم عشق تو دوا یافته است***وان که بیمار تو بودست شفا یافته است

هر کمالی که تن از صحت جان می یابد***دل ما از نظر لطف شما یافته است

گنج هر کام که شاهان جهان می طلبند***همه در گوشه ویرانه گدا یافته است

[وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا] [(۲)] .

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران

ص: ۲۰۳

۱-۱) - آل عمران (۳): ۸۴-۸۵.

۲-۲) - نساء (۴): ۶۹.

و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

راستی، پیروی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله چه منفعت عجیب و چه سود کلانی دارد، غیر از این که این پیروی مزد ابدی دارد. دوستانی چون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان نصیب انسان می نماید که لذت دوستی با آنان در فردای قیامت کمتر از لذت بهشت نیست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا] (۱).

ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

در هر صورت از قبیل این آیات درباره عظمت انبیا و نیاز انسان به نبوت و سود پیروی از آن بزرگواران که در برنامه نجات انسان از سخی ترین مردم روزگار بودند زیاد است، می توانید در این زمینه به سوره های قرآن مجید مراجعه کنید.

ص: ۲۰۴

[وَ مِنْ عِلَامَاتِ السَّخَاةِ أَنْ لَا تُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا وَمَنْ مَلَكَهَا، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، عَاصٍ أَوْ مُطِيعٌ، شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ]

نشانه های سخاوت

از علایم صفت بسیار مهم سخاوت این است که باک نداشته باشد و به خاطرش هم نگذرد که این مقدار ناچیز دنیا لقمه و ملک کیست، طرف مؤمن است یا کافر، عاصی است یا مطیع، بزرگ است یا کوچک.

اقتضای رحمانیت حقّ این است که به موجود زنده در جهت نیازهای مادی لطف و عنایت کند به قول سعدی:

ادیم زمین سفرهٔ عام اوست ***بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

مسئلهٔ خورد و خوراک و مسکن و پوشاک ضروری هر انسانی است و عنایت حقّ در این زمینه فقط مشروط به حیات موجود است و بس، نه ایمان شرط جذب است و نه کفر علت منع.

غصهٔ این مسئله که چرا این خانه در اختیار فلان است و آن لباس بر تن فلان و این مال در دست فلانی، در حالی که تمام موجودات زنده روزی خور حضرت اویند، غصه ای احمقانه و دور از کرامت روح انسان است.

سخی و کریم به خاطرش نمی گذرد که مردم در امور مادی چه دارند و به چه کیفیت زندگی می کنند، او همه را گرسنهٔ این سفره می داند و از این که تمام مردم

جدای از مشکلات مادی باشند شاد و خرم و دلشاد است، کریم و سخی روحش از این معانی بالاتر و نفسش از این مراحل برتر و بلکه تمام دنیا را اگر در دست کسی ببیند اثری در قلبش ندارد، چرا که شخص سخی نظرش به عالم قدس و حرکت به آن جهان با عظمت ملکوتی است و در این زمینه برای خود پای بندی و بازدارنده ای نمی شناسد.

به قول عارف شیدا مرحوم رفعت:

عشق تو می کشاندم، شهر به شهر و کو به کو***مهر تو می دواندم، پهنه به پهنه سو به سو

بافته با محبتم، رشته تار و پود جان***تار به تار نخ به نخ، رشته به رشته پو به پو

آنچه دل از فراق او، کرد به من نمی کند***آتش هجر من به من، آب وصال او به او

سیل سرشک و خون دل، از دل و دیده شد روان***قطره به قطره شط به شط، بحر به بحر و جو به جو

ص: ۲۰۶

[يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَيَجُوعُ وَيَكْسُو غَيْرَهُ وَيَمْنَعُ مِنْ قَبُولِ عَطَاءِ غَيْرِهِ، وَيُؤْمِنُ بِذَلِكَ وَلَا يُؤْمِنُ، وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا لَمْ يَرِ نَفْسَهُ فِيهَا
إِلَّا اجْتَبِيًّا، وَ لَوْ بَدَّلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَا مَلَّ]

سخی در عین نیازش به طعام، به دیگری می خوراند و در عین احتیاجش به لباس به دیگری می پوشاند، هدیه و احسان قبول کردن برایش بسیار مشکل، ولی هدیه و احسان به دیگران برایش بسیار آسان است، از نیکی دیگران در حق خویش ممنون ولی بر احسانش به دیگران منت ندارد، اگر مالک همه دنیا باشد و کلید خزائن عالم در اختیار او باشد، خود و غیر را در آن مساوی می بیند و بلکه خویش را نسبت به تمام آن اموال اجنبی می داند و اگر بر فرض زمینه ای پیش آید که تمام آنچه را دارد به یک ساعت در راه خدا بدهد، کم ترین اثری در دلش نخواهد کرد.

حکایاتی که از سخاوت و کرم انبیا و ائمه و اولیا ذکر شده بسیار است که قسمتی از آن را با خواست خدای کریم در شرح باب شصت و نه که در معرفت ائمه طاهرین علیهم السلام است ذکر خواهیم کرد.

[قال رسول الله صلى الله عليه و آله: السخي قريب من الله، قريب من الناس، قريب من الجنة بعيد من النار، و البخيل بعيد من الله، بعيد من الناس بعيد من الجنة قريب من النار]

سخی و بخیل

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سخی به پروردگار و به مردم و به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور است، در مقابل بخیل از خدا و مردم و بهشت دور و به جهنم نزدیک است.

[وَ لَا يُسْمَى سَخِيًّا إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ لَوَجْهِهِ وَ لَوْ كَانَ بَرِّغِيْفٍ أَوْ شَرَبِهِ مَاءٍ]

سخی به کسی نمی گویند مگر به آن که در راه اطاعت خدا ببخشد، گر چه بخشش او کرده نان یا شربت آبی باشد.

ص: ۲۰۸

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ بِمَا يَمْلِكُ وَارَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُتَسَخِّي فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَحَمَالٌ لِسَخَطِ اللَّهِ وَغَضَبِهِ وَهُوَ ابْتِخَالُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لغيرِهِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ]

سخاوت با مال حلال

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سخاوت با مال حلال آن هم به قصد قربت تحقق پیدا می کند، اما مصرف مال نامشروع در کار خیر سخاوت نیست که چنین مصرف کننده ای حمال سخط و غضب خداست و کسی که به سعادت خود پشت پا زند بخیل ترین مردم است به نفس خود چه رسد به غیر که چنین کسی پیرو هوای نفس و مخالف با امر خداست.

در قرآن مجید آمده:

[وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أُنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ] (۱)

و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد.

ص: ۲۰۹

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ: ابْنِ آدَمَ مُلْكِي مُلْكِي وَمَالِي مَالِي، يَا مَسْكِينُ إِنْ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمُلْكُ وَلَمْ تَكُنْ؟ وَهَيْلُ لِمَكَ الْمَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ وَ لَبِستَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَيَّدْتَ فَأَبْقَيْتَ أَمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقِبٌ عَلَيْهِ، فَأَعْقِلْ إِنْ لَا يَكُونُ مَالٌ غَيْرَكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ]

مالک حقیقی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند به انسان می گوید: این همه ملکها و اموال که در تصرف شماست و شما به حسب ظاهر مالک آنید از من است و مالک حقیقی و صاحب واقعی اینها منم، ای بیچاره ها! فکر کنید که وقتی این امور مادی به صورت حقایق طبیعی در بستر خلقت بود شما کجا بودید؟ و پس از سپری شدن عمرتان کجا خواهید بود، مگر نه این است که تمام حیثیت شما نسبت به مال فقط و فقط امانت داری است، امروز در اختیار شما و فردا در دست دیگران است، زیاده بر آنچه می خورید و فانی می کنید، اضافه تر از آنچه می پوشید و کهنه می کنید و یا در راه خدا می دهید و برای فردای خود ذخیره می نمایید، دیگر چه کاری از دست شما نسبت به ملک و مال برمی آید؟!

رابطه شما با مال اگر هم آهنگ با دستورهای حق باشد، در فردای قیامت غرق

رحمت حق خواهید بود و اگر مخالف با فرمان های الهی باشد به عذاب دچار خواهید شد، به هوش باشید که مال دیگران نزد شما از مال خودتان محبوب تر نباشد، به این معنی که به داده و عنایت حق از راه حلال قناعت کنید و پس از رفع نیاز خویش از حلال، بقیه را با خدا معامله کنید، به ملک و مال خود قانع باشید و از چشم داشتن به اموال دیگران بپرهیزید.

ص: ۲۱۱

[فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمَالِكِينَ، وَمَا أَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوَارِثِينَ، وَمَا مَعَكَ فَمَا لَكَ عَلَيْهِ سَبِيلٌ سِوَى الْغُرُورِ بِهِ. كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَكَمْ تَزْعَى؟ أَفَتُرِيدُ أَنْ تُفْقَرَ نَفْسَكَ وَتُغْنِيَ غَيْرَكَ؟!]

ذخیره مال برای وارث

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

آنچه از مال دنیا در راه خیر و برای حضرت حق مصرف کنی و پیش از مرگ برای آخرت ذخیره نمایی برای خود تو باقی خواهد ماند و آنچه را نگه داری و برای بعد از خود بگذاری نصیب وارثانت می شود.

اموال منقول و غیر منقول که در دست تو حبس است و آن را در راه حضرت حق قرار نمی دهی، تنها سودش برای تو ایجاد غرور و خودنمایی و فخر و تکبر است.

چه اندازه برای این دنیای دنی و مغرور کننده، خود را به زحمت و رنج می اندازی، چقدر این دنیا را به سوی خود می کشی، می خواهی با جمع ثروت خود را در پیشگاه حق تهیدست و بیچاره و وارث را صاحب ثروت و مال کنی؟ و که چه بدبختی.

برای توضیح بیشتر در این مسئله به شرح حدیث ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ درباره قناعت و حرص و زهد و دنیا در جلد هشتم مراجعه کنید.

ص: ۲۱۲

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخَاءُ خُلِقَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخاوت، بزرگ ترین خلق الهی است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا اغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُضُنٍ مِنْ اغْصَانِهَا فَلِسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُضُنُ إِلَى الْجَنَّةِ (۲).

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخا درختی از درختان بهشت است که برای آن شاخه هایی است آویخته در دنیا، هر کس سخی است چسبیده به شاخه ای از آن درخت بهشتی است که آن شاخه او را به بهشت می برد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَضِيَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی اسلام را به عنوان دین برای شما پسندید، مصاحبت با این مکتب را با سخاوت و حسن خلق نیکو بدارید.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيَمَنُ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ (۴).

علی علیه السلام فرمود: سخا و شجاعت از غرایز شریف است که خداوند هر دو را در

ص: ۲۱۳

۱- ۱) - كنز العمال: ۱۵۹۲۶.

۲- ۲) - الأُمالي، شيخ طوسي: ۴۷۴، المجلس السابع عشر، حديث ۱۰۳۶؛ بحار الأنوار: ۳۵۲/۶۸، باب ۸۷، حديث ۹.

۳- ۳) - الأُمالي، شيخ صدوق: ۲۷۰، المجلس السادس و الاربعون، حديث ۳؛ بحار الأنوار: ۳۵۰/۶۸، باب ۸۷، حديث ۲.

۴- ۴) - غرر الحكم: ۳۷۵، حديث ۸۴۴۳.

بندهٔ محبوب امتحان شده اش قرار داد.

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيكُمْ بِالسَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُمَا يَزِيدَانِ الرَّزْقَ وَ يُوجِبَانِ الْمَحَبَّةَ (۱).

و نیز آن حضرت فرمود: بر شما باد به سخا و حُسن خلق که هر دو اضافه کنندهٔ روزی و باعث جلب محبتند.

در جنگی عده ای اسیر شدند، نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمان اعدام اسیران را داد، چون نوبت اعدام به یکی از اسرا رسید، حضرت فرمود: او را نکشید که خدای من به خاطر پنج صفت که در اوست او را بخشید: سخا، صدق لسان، حُسن خلق، غیرت بر ناموس، شجاعت.

اسیر از این معنا تعجب کرد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ایمان بر من تعلیم کن، حضرت وی را به عرصهٔ اسلام هدایت کرد، پس از مدتی در یکی از جنگ ها در رکاب پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به شرف شهادت نایل شد (۲).

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ (۳).

و نیز علی علیه السلام فرمود: بخل، مرکز تمام عیوب و راهبر به سوی تمام بدی هاست.

از وجود مقدس امام عصر علیه السلام روایت شده که فرموده است:

ص: ۲۱۴

۱- ۱) - غرر الحکم: ۳۷۸، حدیث ۸۵۲۸.

۲- ۲) - الأملی، شیخ صدوق: ۲۷۱، حدیث ۷، المجلس السادس و الاربعون؛ بحار الأنوار: ۳۸۴/۶۸، باب ۹۲؛ الخصال: ۲۸۲/۱، حدیث ۲۸؛ وسائل الشیعه: ۱۵۵/۲۰، باب ۷۷، حدیث ۲۵۲۹۱.

۳- ۳) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۸؛ بحار الأنوار: ۳۰۷/۷۰، باب ۱۳۶، حدیث ۳۶.

از پروردگرم حیا می کنم بهشت را برای برادر دینی خود از او بخواهم ولی نسبت به دینار و درهم در حقّ او بخل ورزم، چون قیامت شود حضرت حقّ به من بگوید: اگر بهشت از تو بود هر آینه بخیل تر، بخیل تر، بخیل تر از آن درهم و دینار نسبت به برادرت بودی.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مردان چهار نفرند:

۱-سخی، ۲-کریم، ۳-بخیل، ۴-لئیم.

سخی کسی است که می خورد و می خوراند، کریم کسی است که نیاز خود را به دیگران می دهد، بخیل کسی است که می خورد و نمی خوراند، پست آن آدمی است که نمی خورد و نمی خوراند (۱).

ص: ۲۱۵

۱- ۱) -جامع الأخبار: ۱۱۳، فصل ۶۹؛ بحار الأنوار: ۳۵۶/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱۸.

باب ۵۴ در گرفتن و عطا کردن

اشاره

ص: ۲۱۶

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ كَانَ الْآخِذَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْعَطَاءِ فَهُوَ مَعْبُودٌ لِأَنَّهُ يَرَى الْعَاجِلَ بِعَفْلَتِهِ أَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ.

وَ يَتَّبَعِي لِلْمُؤْمِنِ إِذَا أَخَذَ أَنْ يَأْخُذَ بِحَقٍّ وَإِذَا أُعْطِيَ فَفِي حَقٍّ وَ بِحَقٍّ وَ مِنْ حَقٍّ.

فَكَمْ مِنْ آخِذٍ مُعْطٍ دِينَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ، وَ كَمْ مِنْ مُعْطٍ مُورِثٍ نَفْسَهُ سَخَطَ اللَّهِ، وَ لَيْسَ الشَّأْنُ فِي الْآخِذِ وَ الْإِعْطَاءِ وَ لَكِنْ فِي النَّاجِي، وَ النَّاجِي مَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِي الْآخِذِ وَ الْإِعْطَاءِ وَ اعْتَصَمَ بِحَبْلِ الْوَرَعِ.

وَ النَّاسُ فِي هَاتَيْنِ الْخَصْمَتَيْنِ خَاصٌّ وَ عَامٌّ، فَالْخَاصُّ يَنْظُرُ فِي دَقِيقِ الْوَرَعِ فَلَا يَتَنَاوَلُ حَتَّى يَتَيَقَّنَ أَنَّهُ حَلَالٌ وَ إِذَا اشْكَلَ عَلَيْهِ تَنَاوَلَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ الْعَامُّ يَنْظُرُ فِي الظَّاهِرِ فَمَا لَمْ يَجِدْهُ وَ لَا يَعْلَمُهُ غَضَبًا وَ لَا سِرْفَةً تَنَاوَلَ، وَ قَالَ: لَا بَأْسَ هُوَ لِي حَلَالٌ.

وَ الْأَمِينُ فِي ذَلِكَ مَنْ يَأْخُذُ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ يُنْفِقُ فِي رِضَاهُ.

[مَنْ كَانَ الْأَخْذُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْعَطَاءِ فَهُوَ مَغْبُونٌ لِأَنَّهُ يَرَى الْعَاجِلَ بِغَفْلَتِهِ أَفْضَلَ مِنَ الْأَجْلِ، وَيَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ إِذَا أَخَذَ أَنْ يَأْخُذَ بِحَقِّ وَ إِذَا أُعْطِيَ فَفِي حَقِّ وَ بِحَقِّ وَ مِنْ حَقِّ]

اخذ و عطای نادرست

اشاره

مسئله مال دوستی و عشق به درهم و دینار فطری هر انسان است و اگر محبت به مال دنیا نبود، نظام زندگی بشری از هم می گسست، چیزی که هست اگر محبت به مال مقید به بازدارنده های الهی از قبیل ورع و تقوا و قوانین حلال و حرام خدایی نباشد آدمی را دچار مرض بسیار خطرناک استکبار، استغنا و طغیان خواهد کرد و در جو این امراض است که آدمی تبدیل به غول وحشت آوری شده و دچار تجاوز و یاغی گری و پایمال کردن حقوق انسان ها در همه شؤون حیات خواهد شد.

انسان در درجه اول باید تمام سعی و کوشش او بر این باشد که از راه مشروع:

دامداری، کشاورزی، صنعت، تجارت و شؤون این چهار اصل، به کسب مال پردازد و در خرج مال هم قوانین الهی را مراعات کند.

دارنده مال و یا خواهنده مال اگر عامل بیت المال است و یا عامل شخصی به حکم آیات و روایات باید از اهلیت کامل و امانت و حفظ و صلاحیت علمی و بصیرتی برخوردار باشد.

که اگر بیت المال دست این گونه افراد باشد و یا مال و ثروت در اختیار چنین

انسان‌هایی قرار گیرد. استعدادها به کار می‌افتد و ارزش‌ها ظاهر می‌شود و هنر انسان بودن اوج می‌گیرد، تا جایی که کشور نمونه بهشت و ملت نمونه ملایکه الهی می‌گردند.

مسئله به دست آوردن مال اگر از طریق غیر حق صورت گیرد، زیان‌های غیر قابل جبران برای فرد و جامعه به بار می‌آورد.

شهوت پول‌پرستی از بدترین موانع در راه رشد و تکامل و سعادت و تعالی انسان است.

مال و ثروت و عشق به پول گاهی منبع طغیان هواها و غرایز و امیال و خودخواهی‌هاست، به صورتی که انسان را به هلاکت انداخته و راه نجات را بر وی مسدود می‌کند.

در صدر اول اسلام پس از انحراف خسارت باری که در مسئله خلافت به وجود آمد و دست پاک‌ترین و امین‌ترین و آگاه‌ترین امت، یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مقام الهی و خدایش که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آن بود از حکومت قطع شد، ثروت بی‌حسابی که از فتح بلاد در اختیار مردم و بیت‌المال قرار گرفت و اخذ و عطا‌های نابجایی که انجام گرفت بلاهایی به سر قرآن و حدیث و مملکت و ملت و تربیت و اخلاق و عقاید آورد که بدون شک تا بر پا شدن صبح محشر قابل جبران نیست.

من ریشه تمام اختلافات مسلمانان و بلاها و مصایبی که در تمام شؤون زندگی، بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون به سر جامعه اسلامی آمده معلول همان اخذ و عطا‌ی غلط مال می‌دانم.

تحریف در تفسیر آیات کتاب حق و به خصوص تحریف در حدیث در سایه اخذ و عطا‌ی خلفا و به خصوص بنی‌امیه و بنی‌عباس که هر درهمش تیشه‌ای به ریشه

حقیقت بود، پایه گذار مکتب ها و مسلک ها در برابر صراط مستقیم الهی در پوشش اسلام شد که از این رهگذر نه تعداد گمراهان تاکنون بر ما معلوم است و نه ضربه های مادی و معنوی و تربیتی که بر پیکر انسان وارد آمد بر ما روشن است.

امامان معصوم و راستین که امامتشان انتخاب خدا بود و رسول حق مأمور ابلاغ آن خانه نشین شدند، ستم پیشگان بر تمام شؤون حیات مردم حاکمیت یافتند، بازرگانان حدیث چهره های پاک را به تهمت گرفتند و ناپاکان را پاک جلوه دادند، قرآن را بر اساس میل خطرناک ترین افراد اموی و عباسی تفسیر کردند و به نفع آنان هزاران حدیث جعل نمودند، اولیای الهی هم چون ابوذرها و حجرها و رشیدها و میثم ها و کمیل ها و سعیدها تبعید شده و عاقبت بر دار شهادت رفتند و حکم بن عاص ها و مروان ها و... که تبعیدشدگان خدا بودند به مدینه بازگشته و همه کاره اسلام شدند، اطفال اموی در گهواره های بند طلا خوابانده شدند و مردان و زنان و کودکان الهی در سرزمین کربلا نشسته و گرسنه با فجیع ترین وضعی به شهادت رسیدند.

زندان های معاویه و یزید و مروان و عبد الملک و هشام و ولید اموی و مهدی و هادی و هارون و مأمون و متوکل عباسی از اهل حقیقت پر بود و آنان به جرم ایمان و آگاهی از قرآن زیر بدترین شکنجه ها بودند، ولی در رأس دستگاه های دولتی بی دینان واقعی با پول بیت المال و عطاهای بیجا مشغول کردن درخت اسلام از ریشه بودند.

قاضیان آلوده، روحانی نمایان فاسد، وعاظ السلاطین، دبیران و معلمان شکم پرست با اخذ پول کلان از بنیان فساد و تباهی، دوا سبه به هدم بنیان اسلام تاختند.

پول آری! پول، اخذ و عطا آری! اخذ و عطا چه بلاها که بر سر پاکان و مظلومان

و نیکان و اولیای حق و انبیا و امامان و کتب آسمانی و حدیث نیاورد.

اگر پول دست پاکان بود و یا گیرندگان مال از پاکان بودند اسلام و ملت اسلام به این همه تفرقه و جدایی و مصیبت دچار نمی شد.

دولت های به ظاهر اسلامی امروز که ننگ تاریخ هستند با دادن و گرفتن پول، آن هم از جیب مردم و حق مردم و نفت و معادن مردم و بیت المال مردم چه می کنند، چه روابط نامشروعی که با استعمار و سازمان های جاسوسی ندارند، چه سرها که از تن جدا نمی کنند، چه پاکانی را که از صحنه حیات نمی رانند، چه سفره هایی که از فساد و شهوت پهن نمی کنند، چه جنایت ها که به بار نمی آورند و چه خیانت ها که مرتکب نمی شوند؟!!

عمال اینان که با اخذ ثمن نجس به دین فروشی و غیرت فروشی و از دست دادن شرف انسانی مشغولند چه ظلم ها که نمی کنند و چه جاسوسی ها که بر علیه ملت های مظلوم نمی نمایند؟!!

درباره این چنین پول که کثیف ترین پول و نجس ترین مال است در «مقامات حمیدی» آمده:

ای طلعت تو نجس تر از صورت زحل***وی خوی تو نفایه(۱) ولی نیک تو بدل

احباب را ز مهر تو با یک دیگر نفاق*** زهاد را ز عشق تو با یک دیگر جدل

هر مرد را تویی به هوا سابق قضا*** مر خلق را تویی به هوس رهبر اجل

ص: ۲۲۳

۱-۱) نفایه: هر چیز که به سبب فساد و پستی و بی قیمتی به دور انداخته شود.

دلبندهای ثباتی و دلدار شوم پی***محبوب بیوفایی و مرغوب مبتذل

مسجود احمقان شده چون نار و چون صلیب***معبود ابلهان شده چون لات و چون هبل

در چشم اهل دانش و در دست اهل عقل***بی وزن هم چو بادی و چون خاک بی محل(۱)

در گیر و دار این اخذ و عطاها نامشروع که هدفی جز هدم اسلام و آثار آن نداشت اگر ائمه معصومین علیهم السلام از علی علیه السلام تا امام عصر و یاران باوفایشان به فریاد اسلام نمی رسیدند و اگر بزرگان دین شیعه از جاده تبعید و شهادت و رنج و زحمت و خون نمی گذشتند، امروز و فردا از اسلام جز اسمی باقی نبود و باور کنید که همان اسم خشک هم از دین خدا باقی نمانده بود و به عمر پر برکت دین خاتمه داده می شد، از این جهت امام صادق علیه السلام در این فصل مسئله اخذ و عطا را متذکر شده و می فرماید:

هر کس گرفتن چیزی از مردم در نزدش محبوب تر از بخشش باشد مغبون است، چه او منفعت دنیا را بر اثر غفلت از بخشش و عطای در راه خدا که نفع آخرت است بهتر دانسته است.

سزاوار است انسان آنچه را می گیرد به حق و موافق شرع باشد و هرگاه می بخشد در راه حق و به حق و از حق باشد.

چه بسا که اخذ کننده در برابر اخذش دینش را معامله می کند که این بدترین معامله است و چه بسا عطاکننده که بر اثر عطایش در معرض سخط و غضب حضرت حق قرار می گیرد که مصداق اتم و اکمل این جمله همان دستگاه های ستم و عمل کثیفشان هستند و در مرحله بعد آنان که بدون استحقاق از خمس و زکات

ص: ۲۲۴

و صدقات استفاده می کنند و یا این گونه حقوق را در راه شهرت و شخصیت خود به افراد غیر مستحق می دهند.

اهل نجات در اخذ و عطا

اشاره

سپس حضرت می فرماید:

من در اصل موضوع سخن ندارم، سخنم در این است که در اخذ و عطا اهل نجات کیانند و اهل هلاکت و بدبختی کدام طایفه اند؟

اهل نجات آنان هستند که در اخذ و عطا جانب تقوا را رعایت می کنند و به حیل و روع و پاکدامنی چنگ می زنند.

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرمایند:

مراتب آدمی در تقوا و روع منقسم به دو قسم است: خاص و عام.

جماعتی در مسئله اخذ، کمال دقت را به کار می برند و تا صد در صد یقین به حلال بودن مال و مورد نداشته باشند از گرفتن امتناع می ورزیدند و به وقت ضرورت هم به بیش از سد جوع و پوشش بدن روی نمی آورند.

و دیگر دسته ای هستند که تنها به ظاهر مسئله اکتفا می کنند و تفحص زیادی نمی نمایند و همین که بر حسب ظاهر علم به غصب و سرقت و حرمت ندارند اکتفا کرده و دست خویش را برای گرفتن دراز می کنند.

ورع و عفت نفس

در ایام تحصیل به وسیله یکی از نیک مردان که دستش از مال دنیا تهی بود از فقر شدید خانواده محترمی باخبر شدم، به توسط آن نیک مرد، ماه به ماه یا چند هفته به چند هفته کمک ناچیزی به آن خانواده می کردم.

ص: ۲۲۵

یک روز مبلغ بیست و پنج تومان که در آن روز مخارج چند روز یک خانواده را اداره می کرد برای آن خانواده به توسط آن مرد پاک فرستادم ولی پس از چند لحظه آن مقدار را برگرداند، در حالی که می دانستم با داشتن عایله سنگین به آن محتاج است، سبب برگشت دادن پول را از واسطه پرسیدم پاسخ گفت: سرپرست خانواده فقیر گفت: من مخارج امروز و فردا را دارم این مقدار پول را به کسی بدهید که خرج امروز و امشبش را ندارد.

راستی، پاکدامنی و ورع و عفت نفس و دیگر دوستی چه می کند و چه نقش پاک و ارزنده ای را در زندگی ایفا می نماید.

این گونه افراد دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده اند و همانانند که خدای مهربان در قرآن مجید از آن ها به عنوان اولیایش یاد فرموده است که هدفی جز حق و حقیقت و صبر در برابر پیش آمدها برای کمال نفس ندارند و همینانند که با تمام وجود به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه می دارند:

الهی به مستان میخانه ات***به عقل آفرینان دیوانه ات

به میخانه وحدتم راه ده***دل زنده و جان آگاه ده

دماغم زمیخانه بویی شنید***حذر کن که دیوانه هویی شنید

بزن هر قدر خواهیم پا به سر***سرمست از پا ندارد خبر

به میخانه آی و صفا را بین***مبین خویشان را خدا را بین

جهان منزل راحت اندیش نیست***ازل تا ابد یک نفس بیش نیست(۱)

عزت نفس

دوستی داشتم که در کار خیر و گره گشایی از زبده های این روزگار بود، در بنای بسیاری از مساجد و بیمارستان ها و مدارس و خانه سازی ها برای مستحقان

ص: ۲۲۶

و مشاهد مشرفه و حوزه های علمیه سهم به سزایی داشت، می گفت: هر شب جمعه برای رسیدگی به بناهایی که در جهت خیر داشتم به قم می رفتم، در این رفت و آمد از فقر ده ها خانواده مطلع شدم، برای هر یک به فراخور حالشان سهمی قرار دادم، عصر پنج شنبه ای نزدیک حرم نشسته بودم، پیره زنی سراغم را می گرفت، یکی از خادمان حرم وی را به سوی من هدایت کرد، یازده ریال به من داد، به او گفتم: چیست؟ پاسخ داد: من از آن خانواده هایی هستم که از اعطای شما سهم دارد، با زحمت به شناخت شما نایل شدم، تا دیروز بی خرجی بودم، دیروز پسرم از سربازی آمد و همان دیروز سرکار رفت و شب با گرفتن مزد به خانه آمد این یازده ریال از کمک شما باقی مانده بود که من با کمک پسرم نسبت به آن بی نیاز شدم، خرج کردن آن را حرام دانستم، به این خاطر پس آوردم تا به مستحق دیگر برسد!!

خلق را حق چو ساخت در ظلمت***نورشان ریخت بر سر از رحمت

اندر ایشان نهاد گوهرها***از صفات قدیم و علم و سخا

تا تو خود در صفات او بینی***در صفت هایش ذات او بینی

پس تو در خود ببین صفات خدا***گرچه اندک بود بدان زصفا

کز چه سان است آن صفات ضمیر***سیر کن زین قلیل سوی کثیر

زین صفات قلیل رو سوی اصل***مکن اندر میان هر دو تو فصل

باب ۵۵ در آداب برادری

اشاره

ص: ۲۲۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ وَهِيَ الْإِخَاءُ فِي اللَّهِ، وَالزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ الْأَلْفُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْوَلَدُ الرَّشِيدُ، وَمَنْ أَصَابَ أَحَدَهُ
الثَّلَاثَةُ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحِطُّ الْأَوْفَرَ مِنَ الدُّنْيَا وَاحْتَذَرَ أَنْ تُوَاجِحَ مَنْ أَرَادَكَ لِيَطْمَعُ أَوْ خَوْفٍ أَوْ أَكْلِ أَوْ شُرْبٍ وَاطْلُبْ
مُؤَاخَاهُ الْأَتْقِيَاءَ وَكُلَّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَانْأَنِّتْ عُمَرَكَ لِطَلَبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ عَلِيًّا وَجِهَ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ يَغْدُو
النَّبِيِّنَ صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَالْأَوْلِيَاءِ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ لِصُحْبَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [الْأَخِلَاءُ
يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] (١).

وَاطْنُ أَنْ مَنْ طَلَبَ فِي زَمَانِنَا هَذَا صَدِيقًا بَلَا عَيْبٍ بَقِيَ بِلَا صَدِيقٍ.

أَلَا تَرَى أَنَّ أَوَّلَ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِهَا أَنْبِيََاءُهُ عِنْدَ الظُّهْرِ دَعْوَتِهِمْ تَصِيدُهُمْ أَوْ وَلِيِّ وَكَذَلِكَ مِنْ أَجْلِ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ
الصِّدْقَاءَ وَالْأَوْلِيَاءَ وَامْنَاءَهُ صُحْبَةَ أَنْبِيَائِهِ وَهُوَ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنَّ مَا فِي الدَّارَيْنِ نِعْمَةٌ اخِلِي وَاطْيَبُ وَارْكَبِي مِنَ الصُّحْبَةِ فِي اللَّهِ وَ
الْمُؤَاخَاهِ لَوَجْهِهِ.

ص: ٢٣١

[ثَلَاثُهُ أَشْيَاءٌ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ وَهِيَ الْأَخَاءُ فِي اللَّهِ، وَالرَّوَجُحُ الصَّالِحَةُ الْأَلِيفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْوَلَدُ الرَّشِيدُ، وَمَنْ أَصَابَ أَحَدَى الثَّلَاثَةِ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحِطُّ الْأَوْفَرُ مِنَ الدُّبْيَا وَاحْذَرُ أَنْ تُوَاخِيَ مَنْ ارَادَكَ لَطَمَعٌ أَوْ خَوْفٌ أَوْ أَكْلٌ أَوْ شُرْبٌ وَأَطْلُبْ مُوَاخَاةَ الْأَتْقِيَاءِ وَكَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ أَنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ لِطَلْبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ عَلِيًّا وَجِهَ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ يَغْدُ النَّبِيِّنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَالْأَوْلِيَاءِ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبِيدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ لِصِدْقِيَّتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] [١]

نعمت برادری و اخوت

اشاره

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به مسئله با عظمت برادری در راه حق اشاره دارند که در اواخر جلد نهم در باب چهل و پنجم در شرح معاشرت به دقایق و لطایف این بحث اقدام شد و در این باب تنها به ذکر ترجمه تحت اللفظی روایت اکتفا می شود.

ص: ۲۳۲

سه چیز در هر زمان بسیار اندک و کم و عزیز الوجود است:

۱- برادری و اخوت در راه خدا.

۲- همسر صالحه که الفت به شوهر داشته باشد و در فنون اطاعت تقصیر نکند و در حفظ سیرت خود و مال شوهر کوشا باشد.

۳- فرزند رشید صالح.

هر کس یکی از این ها را داشته باشد، به حقیقت که به خیر دنیا و آخرت رسیده است.

از برادری با کسی که برادریش برای طمع، یا برای ترس یا برای خوردن و آشامیدن است پرهیز که البته شناخت اینان در حین برادری و دوستی ممکن است.

برادری را انتخاب کن که اهل تقواست و در تفحص از این گونه افراد هر چند در ظلمات باشد و عمرت را بر باد دهد کوشا باش؛ زیرا بعد از انبیا و اولیا بهتر از مردم با تقوا و پرهیزکار آفریده نشده و هیچ نعمتی به مانند نعمت برادری با ایشان به بندگان عطا نشده، چنانچه در قرآن مجید آمده:

برادران و مصاحبان در دنیا در آخرت دشمن یکدیگرند مگر اهل تقوا و پرهیزکاران.

اخوت در بنی آدم

در این قسمت از روایت، ملا عبد الرزاق لاهیجی می گوید:

بدان که خلت و دوستی در بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست: دو وجه آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی و دو وجه دیگر مذموم و منتج شقاوت ابدی.

ص: ۲۳۳

آن دو که مستحسن است:

یکی: خلت حقیقی است که آن را محبت روحانی خوانند و استناد به آن به تناسب ارواح است و تعارف آن، چون محبت انبیا و اولیا با یکدیگر.

دوم: محبت قلبی است و آن مستند است به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی امم به انبیا و ائمه هدی علیهم السلام.

و اما آن دو که مذموم است:

یکی: به سبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صنایع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا.

دوم: محبت نفسانیه است و استناد آن به لذات حسیه و مشتیهات نفسیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن به حصول نرسد آن محبت زوال پذیرد و به دشمنی مبدل گردد، پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت با یکدیگر محض رضای الهی باشد و مشوب به اغراض دنیوی نباشد تا در قیامت به خطاب مستطاب:

[يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ] (۱).

[خدا آن روز به آنان گوید: ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

سرافراز گردند.

ص: ۲۳۴

[وَ أَظُنُّ أَنَّ مَنْ طَلَبَ فِي زَمَانِنَا هَذَا صِدْقًا بَلَّا عَيْبٍ بَقِيَ بَلَّا صِدْقٍ. أَلَا تَرَى أَنَّ أَوَّلَ كَرَامِهِ أَكْرَمَ اللَّهِ تَعَالَى بِهَا أَنْبِيَاءَهُ عِنْدَ أَظْهَارِ دَعْوَتِهِمْ تَصْدِيقُ امِينٍ أَوْ وَلِيِّ وَ كَذَلِكَ مِنْ أَجْلِ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ أَصْدِقَاءَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَمَنَاءَهُ صَحْبَهُ أَنْبِيَاءِهِ وَ هُوَ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنَّ مَا فِي الدَّارَيْنِ نِعْمَةٌ أَخْلَى وَ أَطْيَبُ وَ أَزْكَى مِنَ الصُّحْبَةِ فِي اللَّهِ وَ الْمُؤَاخَاهِ لَوْجْهِهِ]

حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

گمان من این است که هر کس در این زمان دنبال چنین رفیقی که از هر عیبی پاک باشد بگردد، یافتنش میسر نباشد.

آیا نمی بینی که اول کرامت و عزتی که کرامت فرمود کریم علی الاطلاق به پیامبران خود، وجود اصداقا و اولیا بوده که ایشان در وقت اظهار نبوت انبیا و وصایت اوصیا، پیش از همه تصدیق انبیا و اوصیا کردند و باعث رونق و رواج نبوت و وصایت شدند و هم چنین عظیم ترین نعمتی که خداوند کرامت فرمود به اصداقا و اولیا و امنا، صحبت و معاشرت پیامبران با آنان بود و این هر دو دلیلی هستند واضح و برهانی قاطع بر این که در دنیا و آخرت نعمتی شیرین تر و خوش تر از صحبت فی الله و برادری با برادران مؤمن در راه خدا نیست.

گر آسایشی خواهی از روزگار***جمال عزیزان غنیمت شمار

به جمعیت دوستان روی نه***پراکندگی را به یک سوی نه(۱)

ص: ۲۳۵

باب ۵۶ در مشورت

اشاره

ص: ۲۳۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

شَاوِرْ فِي أُمُورِكَ مِمَّا يَقْتَضِي الدِّينَ مَنْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: عَقْلٌ وَعِلْمٌ وَتَجْرِبَةٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوَى فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَاسِدٍ تَعْمَلِ الْخَمْسَةَ وَاعْزِمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّيكَ إِلَى الصَّوَابِ.

وَمَا كَانَ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا الَّتِي هِيَ غَيْرُ عَائِدَةٍ إِلَى الدِّينِ فَارْفُضْهَا وَلَا تَتَفَكَّرْ فِيهَا فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ اصْبَتَ بَرَكَهَ الْعَيْشِ وَحَلَاوَةَ الطَّاعَةِ.

وَفِي الْمَشُورَةِ اكْتِسَابُ الْعِلْمِ، وَالْعَاقِلُ مَنْ يَسْتَفِيدُ مِنْهَا عِلْمًا جَدِيدًا وَيَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْصُولِ مِنَ الْمُرَادِ.

وَمَثَلُ الْمَشُورَةِ مَعَ أَهْلِهَا مَثَلُ التَّفَكُّرِ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَفَنَائِهِمَا وَهُمَا غَتِيَانِ عَنِ الْعَمِيدِ (١) لِأَنَّهُ كَلَّمَا تَفَكَّرَ فِيهَا غَاصَ فِي بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَازْدَادَ بِهِمَا اعْتِبَارًا وَيَقِينًا.

وَلَا تُشَاوِرْ مَنْ لَا يُصَدِّقُ عَقْلَكَ وَانْ كَانَ مَشْهُورًا بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ وَإِذَا شَاوَرْتَ مَنْ يُصَدِّقُ قَلْبَكَ فَلَا تُخَالِفْهُ فِيمَا يُشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ وَانْ كَانَ بِخِلَافِ مُرَادِكَ فَإِنَّ النَّفْسَ تَجْمَعُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِّ، وَخِلَافُهَا عِنْدَ الْحَقَائِقِ ابْتِغَاءً، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ] (٢)، وَقَالَ تَعَالَى: [وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ] (٣).

ص: ٢٣٩

١-١) -در نسخه عبد الرزاق «القيد» آمده است.

٢-٢) -آل عمران (٣): ١٥٩.

٣-٣) -شوری (٤٢): ٣٨.

[شاورُ في امورك مما يقتضى الدين من فيه خمس خصال:

عقل و علم و تجربه و نصح و تقوى فان لم تجد فاستعمل الخمسة و اعزم و توكل على الله فان ذلك يؤدبك الى الصواب]

مشورت در اسلام

امام صادق عليه السلام در این باب به یکی از مسائل مهم که گاهی خیر دنیا و آخرت انسان در آن است یعنی مسئله مشورت با صاحبان صلاحیت اشاره می فرمایند.

امام علیه السلام بیان می دارند:

در اموری که اقتضای دین و امر آخرت است، با کسی که دارای پنج خصلت است مشورت کن:

۱- از عقل و اندیشه پاک و روشنی برخوردار باشد.

۲- دارای علم و دانش باشد.

۳- از عرصه با عظمت تجربه در تمام امور برخوردار باشد.

۴- در او روح نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی به حق قوت داشته باشد.

۵- از محرمات و منہیات در پرهیز بوده و صاحب تقوا و خویشتن داری باشد.

اگر اندیشه و عقل انسان بر همه امور و حقایق لازم و به خصوص عواقب کارها و برنامه ها احاطه کامل داشت، نیاز به مشورت نبود، ولی سازمان و ساختمان عقل

ص: ۲۴۰

به گونه ای نیست که بتواند عاقبت واقعی هر برنامه و کاری را درک کند، نورافکن عقل قوی نیست و محدوده درک و فهم و بینش انسان بسیار کم است.

انسان اگر بخواهد با تکیه بر عقل تنهای خود به هر امری وارد گردد به هر کاری دست بزند، بدون شک ضرر و خسارت انسان بیش از منفعت او خواهد بود.

تاریخ بشر روشن تر از آفتاب نشان می دهد که حرکت در مسیر زندگی به همراهی عقل تنها خسارت های غیر قابل جبران نصیب انسان کرده است.

قسمت عمده ای از بدبختی ها و تیره روزی های بشر در طول تاریخ معلول همین داستان است.

آنان که از کمک گیری از عقول بالاتر و اندیشه های الهی و تفکرات خدایی و به خصوص از کمک گیری از عقول سفیران حق و امامان معصوم علیهم السلام تکبر کردند به چاه مذلت و هلاکت افتادند.

تشکیل سمینارها، کنفرانس ها، مجالس قانون گذاری، مجالس مشورتی، همه و همه دلیل قاطع و برهان ساطعی بر این حقیقت است که عقل و علم انسان به هر درجه ای که باشد باز نیاز به مشورت دارد.

آیات و روایات بسیار مهم اسلامی هم این معنا را تصدیق می کنند و انسان را به مشورت با عقول عالیه در امر دین و دنیا و امروز و فردا توجه می دهند.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمودند:

يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ (۱).

ص: ۲۴۱

ای هشام! به حقیقت که خداوند بر مردم دو حجت دارد، حجت عیان و حجت نهان، حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامانند و حجت درونی و نهان عقل است.

می توان از این روایت بدین گونه استفاده کرد که اگر در انسان عقل نباشد راه استفاده او از انبیا و امامان علیهم السلام مسدود است، اگر انسان بی رابطه با انبیا و امامان علیهم السلام زندگی کند از خسارت و ضرر مصون نخواهد بود؛ زیرا عقل تنها نمی تواند در همه شؤون راهنمای انسان باشد، نیاز عقل به عقول عالیه یک نیاز طبیعی و ضروری است و بر انسان است که از کمک گیری از عقول الهیه تکبر نکند.

توجه به این نکته لازم است که انسان اگر طالب خیر و سعادت در امور دین و دنیا و آخرت است باید در درجه اول از کتاب خدا و درجه بعد از انبیا و به خصوص خاتم رسولان و آن گاه از ائمه طاهرین علیهم السلام و سپس از آنان که از عقل بیدار و علم و تجربه و تقوا و روح نصیحت برخوردارند مشورت کند که سیر این مسیر آدمی را به مقام قرب و عرصه ملکوت و رضایت حق و بهشت برین رهنمون می گردد.

مشورت با خدا به این است که به کتاب حق، علم و معرفت پیدا کند و از آیات قرآن برای زندگی دستور بگیرد.

مشورت با انبیا و ائمه علیهم السلام به این است که به روایات صحیحه مراجعه کند و راه خود را بر اساس دستورهای آن بزرگواران تنظیم نماید.

مشورت با صاحبان اوصاف پنج گانه به این است که امر خود را با آنان در میان بگذارد و از آنان بخواهد که وی را راهنمایی کنند.

اگر کسی عارف به قرآن و روایات نیست، برای بهره گیری از آیات و روایات لازم است دست در دست عالم ربانی گذاشته و از دانش او نسبت به آیات و روایات بهره بگیرد.

در هر صورت راه خیر و سعادت در تمام شؤون زندگی به روی هر کس که عاشق خیر و سعادت است باز است و دیدن ضربه و خسارت معلول تنها سفر کردن در جاده زندگی است.

اگر انسان همراه با کتاب خدا و دستوره‌های انبیا و ائمه علیهم السلام و محصول عقل عاقلان حقیقی، طی راه کند بدون شک به سعادت ابدی خواهد رسید.

در جهان محرم رازی نبود الا دوست*** غصه با یار توان گفت و غم دل با دوست

تا من بی سر و پا گرد جهان می گردم*** به مقامی نرسیدم که نبود آنجا دوست

جای ما در دل صاحب نظران کی باشد*** به عنایت نظری گر نکند با ما دوست

گر دل ما قدمی پیش نهد از سر صدق*** نیم گامی نبود فاصله از ما تا دوست

منم امروز در آتش زغم و درد فراق*** با من سوخته تا خود چه کند فردا دوست

دولت این است که در کنج دل تنگ عماد*** هیچ کس رخت اقامت ننهد الا دوست

قرآن و مشورت

قبل از قرآن مجید مسئله مشورت در بین مردم اهمیتی نداشت، هر کس به هر برنامه ای علاقه داشت به دنبال آن علاقه حرکت می کرد، بدون این که بتواند نفع و ضرر مورد علاقه اش را بسنجد.

قرآن مجید این مسئله مهم را در میان مردم زنده کرد و مسلمانان را به این امر مهم ترغیب و تشویق نمود.

[فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] (۱).

ص: ۲۴۳

[ای پیامبر !] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] (۱).

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه روزی آنان کرده ایم، انفاق می کنند.

بعد از این آیات بود که مسئله مشورت در بین مردم مسلمان زنده شد و آنان که بر این امر مهم تکیه کردند. کمتر دچار خسارت و ضرر شدند.

روایات و مشورت

[قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يُوصِينِي يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَ وَلَا نَدِمَ مِنْ اسْتِشَارَ] (۲).

علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا مرا به یمن فرستاد و به عنوان وصیت به من فرمود: آن کس که طلب خیر کند سرگردان نمی شود و هر کس مشورت کند پشیمان نمی شود.

ص: ۲۴۴

۱- ۱) - شوری (۴۲): ۳۸.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ طوسی: ۱۳۶، المجلس الخامس، حدیث ۲۲۰؛ بحار الأنوار: ۱۰۰/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۱۳.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتَبْصَرَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ (۱).

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس با صاحبان عقل و بینش مشورت کند، از روشنایی های عقول بهره می گیرد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ النَّجَاحِ (۲).

و آن جناب فرمود: مشورت کننده در جهت رستگاری است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَشْيَارُ عَيْنُ الْهُدَايَةِ وَ قَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ (۳).

و آن حضرت فرمود: مشورت کردن عین هدایت است و هر کس مستقل به رأی باشد خود را به خطر انداخته است.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ (۴).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرد با کسی مشورت نمی کند، مگر این که به رشد و عاقبت نیکو می رسد.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضَيِّفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأَى الْعُقَلَاءِ وَ يَضْمَمَ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ (۵).

انصاف این است که عاقل رای عقلا را به رأی خود اضافه کند و علوم حکما را به علمش بیفزاید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

ص: ۲۴۵

۱-۱ - غرر الحکم: ۴۴۲، حدیث ۱۰۰۸۰.

۲-۲ - غرر الحکم: ۴۴۲، حدیث ۱۰۰۶۹.

۳-۳ - نهج البلاغه: حکمت ۲۱۱؛ بحار الأنوار: ۱۰۴/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۳۸.

۴-۴ - نور الثقلین: ۵۸۴/۴.

۵-۵ - غرر الحکم: ۵۵، حدیث ۴۹۶.

با ترسو مشورت مکن که راه خروج از مشکل را بر تو تنگ می کند با بخیل مشورت منما که تو را از رسیدن به هدف باز می دارد، با حریص مشورت مکن که شرّ و بدی را در برابرت جلوه می دهد (۱).

علی علیه السلام می فرماید:

با دروغگو مشورت مکن که او مانند سراب است دور را نزدیک و نزدیک را دور می نمایاند (۲).

و نیز آن حضرت فرمود:

با آنان که خدا ترسند مشورت کن تا به رشد برسی (۳).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مشورت با عاقل ناصح، رشد و برکت و توفیق الهی است، چون عاقل ناصح راهنمایی کرد، مخالفت مکن که در آن مخالفت رنج و سختی خواهد بود (۴).

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مشورت کننده را راهنمایی کن که این امر ادای حق نعمت است (۵).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر قاتل علی مرا بر چیزی امین بخواهد، یا از من طلب نصیحت کند، یا مرا طرف مشورت خود قرار دهد و من در مقابل خواسته هایش اراده قبول داشته باشم

ص: ۲۴۶

۱-۱) - علل الشرایع: ۵۵۹/۲، باب ۳۵۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۹۹/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۱۱.

۲-۲) - غرر الحکم: ۴۴۲، حدیث ۱۰۰۹۲.

۳-۳) - المحاسن: ۶۰۱/۲، باب ۳، حدیث ۱۹؛ بحار الأنوار: ۹۸/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۴.

۴-۴) - المحاسن: ۶۰۲/۲، باب ۳، حدیث ۲۵؛ بحار الأنوار: ۱۰۲/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۲۷.

۵-۵) - تحف العقول: ۲۸۳؛ بحار الأنوار: ۱۴۱/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۳.

حق امانت را نسبت به او مراعات می کنم (۱).

علی علیه السلام می فرماید:

هر کس در مشورت نسبت به مسلمانان حيله کند از او بیزارم (۲).

و نیز می فرماید:

زشت ترین امور و بدترین شرور، خیانت به مشورت کننده در امر مشورت است که باعث عذاب سخت الهی خواهد بود (۳).

ص: ۲۴۷

۱-۱) - الکافی: ۱۳۳/۵، باب أداء الأمانة، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۷۴/۱۹، باب ۲، حدیث ۲۴۱۸۳.

۲-۲) - عیون اخبار الرضا: ۶۶/۲، باب ۳۱، حدیث ۲۹۶؛ بحار الأنوار: ۹۹/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۸.

۳-۳) - غرر الحکم: ۴۴۳، حدیث ۱۰۱۰۲.

[وَمَا كَانَ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا الَّتِي هِيَ غَيْرُ عَائِدَةٍ إِلَى الدِّينِ فَارْفُضْهَا وَلَا تَتَفَكَّرْ فِيهَا فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ اصْبَيْتَ بَرَكَهَ الْعَيْشِ وَحَلَاوَةَ الطَّاعَةِ]

مشورت در امور دنیایی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر در کاری که مربوط به دنیا است و در نتیجه و عاقبت آن در تردیدی، از آن بگذر و فکرت را نسبت به آن مشغول مکن که در گذشت تو از آن برنامه، برکت زندگی و شیرینی طاعت حضرت حق است.

شما تاریخ را ملاحظه کنید و ببینید در مسئله مشورت در امور مربوط به وضع دنیایی آن هم دنیایی که به قیمت از دست رفتن آخرت بود، معاویه در مشورت هایش با عمرو عاص خائن و زبیر در مشورت هایش با فرزندش عبد الله و عمر سعد در مشورتش با یکی از فرزندانش به کجا کشیده شدند.

معاویه از پس آن مشورت ها با عمرو عاص از نظر کردار و رفتار روی تاریخ را سیاه کرد. در این زمینه به اثر جاودانی «الغدیر» و تمام نوشته های پر قیمت علامه عسکری مراجعه کنید.

زبیر در پس مشورت با فرزندش عبد الله دچار جنگ جمل و هلاکت ابدی خود و بسیاری از مردم بصره شد.

ص: ۲۴۸

عمر سعد مرتکب جنایاتی گشت که تاریخ بشر نظیر آن را به یاد ندارد، فاجعه عظیم کربلا- با هیچ ترازویی و میزانی قابل سنجش نیست، بشر در آن فاجعه انواع شرور و جنایات را از خود بروز داد و کمال بی رحمی را در این صحنه از خود به یادگار گذاشت.

ص: ۲۴۹

[وَفِي الْمَشُورَةِ اكْتِسَابُ الْعِلْمِ، وَالْعَاقِلُ مَنْ يَسْتَفِيدُ مِنْهَا عِلْمًا جَدِيدًا وَيَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْضُولِ مِنَ الْمُرَادِ. وَ مَثَلُ الْمَشُورَةِ مَعَ أَهْلِهَا مَثَلُ التَّفَكُّرِ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ فَنَائِهِمَا وَ هُمَا غَتِيَانِ عَنِ الْعَمِيدِ لِأَنَّهُ كَلَّمَا تَفَكَّرَ فِيهَا غَاصٌ فِي بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ أَزْدَادَ بِهِمَا اِعْتِبَارًا وَ يَقِينًا]

نتیجہ مشورت

و در مشورت با اهل ایمان و آنان که از نور تقوا برخوردارند، کسب دانش است و عاقل و اندیشمند کسی است که از طریق مشورت به علم جدید دست پیدا کند و از آن علم به مقصد و مقصود خود راه یابد.

مشورت کردن با مردم دانا و افراد بینا مانند اندیشه در آفرینش آسمان ها و زمین و پایان یافتن روزگار آن هاست که بدون ستون در این فضای لایتناهی به دنبال امر حضرت حق در حرکتند و اندیشه در آن ها موجب شنا در دریا های نور معرفت و کسب یقین نسبت به حضرت حق است، به همین گونه مشورت با دانایان موجب به دست آوردن یقین به حق بودن کاری است که انسان می خواهد انجام دهد.

ص: ۲۵۰

[وَ لَا تُشَاوِرْ مَنْ لَا يُصَيِّدُ قَلْبَهُ عَقْلِكَ وَ أَنْ كَانَ مَشْهُورًا بِالْعَقْلِ وَ الْوَرَعِ وَ إِذَا شَاوَرْتَ مَنْ يُصَيِّدُ قَلْبَهُ قَلْبِكَ فَلَا تُخَالِفْهُ فِيمَا يُشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ وَ أَنْ كَانَ بِخِلَافِ مُرَادِكَ فَإِنَّ النَّفْسَ تَجْمَحُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِّ، وَ خِلَافُهَا عِنْدَ الْحَقَائِقِ ابِينُ]

از آنجایی که دل مؤمن همانند آینه است و قدرت منعکس کردن قسمتی از حقایق را دارد، حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

با کسی که عقلت وی را تصدیق نمی کند مشورت مکن، گرچه در بین مردم به عقل و ورع مشهور باشد و هرگاه مشورت کردی، با انسانی که قلبت او را می پذیرد و تصدیق می کند با او مخالفت مکن و خلاف گفته او را جایز مدان، چرا که نفس آدمی سرکش و چموش است و به آسانی قبول حق نمی کند، چنان که گفته اند:

حق تلخ است، ولی باید بدانی که رشد و کمال در مخالفت با نفس است و این معنی نزد دانایان راه روشن و به تجربه ثابت شده است.

ص: ۲۵۱

باب ۵۷ در مدح حلم

اشاره

ص: ۲۵۲

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحِلْمُ سِرَاجٌ اللَّهُ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ الَّذِي جَوَّارِهِ، وَلَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ.

وَ الْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ:

أَنْ يَكُونَ عَزِيْرًا فَيَبْذُلَ، أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّهَمَ، أَوْ يَدْعُوَ إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَخَفَّ بِهِ، أَوْ أَنْ يُؤْذَى بِلَا جُزْمٍ، أَوْ أَنْ يُطَالَبَ بِالْحَقِّ فَيَخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ أَتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقًّا فَقَدْ اصْبَتَ.

وَ قَابِلِ السَّفِيْهِ بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَ تَرْكِ الْجَوَابِ يَكُنِ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّهُ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيْهِ فَكَأَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَ إِذَا هُمُ عَلَيْهَا.

وَ مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلُ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ.

وَ حِكْمِي أَنْ رَجُلًا قَالَ لِلْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ: أَيَاكَ أَعْنِي، قَالَ: أَنَا عَنْكَ أَحْلَمُ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَزَكْرًا وَ لِلْعِلْمِ مَعْدِنًا وَ لِلصَّبْرِ مَسْكَنًا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

وَ حَقِيقَةُ الْحِلْمِ أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ خَالَفَكَ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْهُ كَمَا وَرَدَ فِي الدُّعَاءِ:

□ الهی أنت أوسع فضلاً و أوسع حِلماً مِنْ أَنْ تُؤَاخِذَنِي بِعَمَلِي وَ تَسْتَدِلَّنِي بِخَطِيئَتِي (۱).

ص: ۲۵۶

۱-۱) این فراز دعا در نسخه مصباح عبد الرزاق لاهیجی نمی باشد.

[الْحِلْمُ سِرَاجٌ اللَّهُ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ الَّذِي جَوَّارِهِ، وَلَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ]

حقیقت حلم و بردباری

امام صادق علیه السلام در این فصل، از یکی از مهم ترین اوصاف پسندیده و موارد حمیده یعنی شکیبایی و بردباری و حوصله و حلم سخن می گویند.

در ابتدای روایت می فرمایند:

شکیبایی و بردباری چراغ پر فروغ الهی است که انسان در سایه نور آن چراغ به جوار رحمت حضرت حق راه پیدا می کند و به سبب آن از فیوضات نامتناهی حضرت دوست مستفیض می گردد.

حلم و بردباری، حوصله و شکیبایی برای کسی میسر نیست، مگر این که مؤید به انوار معرفت و توحید باشد.

آری، حقیقت این است که اگر کسی آگاه به آیات قرآن و عالم به اخلاق انبیا و ائمه و اولیا و بینای نسبت به روایات باشد و از طرفی در عرصه با عظمت توحید یعنی پیوند قلبی و عملی با حضرت حق باشد و از آن جناب در مسئله اوصاف و صفات نفسی کسب نور کند، بدون تردید به صفت پاک و پر ارزش بردباری و حوصله متصف می گردد و از این طریق از بسیاری از گناهان در امان مانده و به کسب بسیاری از واقعیت ها و حقایق موفق خواهد گشت.

ص: ۲۵۷

حلم در مرحله اول از اوصاف حضرت حق و در مرحله بعد از خصوصیات انبیا و ائمه و اولیای الهی است.

منور به نور حلم در حقیقت هم‌رنگ با حضرت حق و انبیا و اولیا و ائمه طاهرین علیهم السلام است.

در تمام برخوردها حوصله و شکیبایی به خرج دهید.

انسان از زندگی کردن با دیگران چاره ای ندارد، چرا که از ابتدای خلقتش مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده و ادامه حیات در ظلمت تنهایی برای او میسر نیست.

انسان در زندگی خانوادگی و اجتماعی خویش باید بداند که آنان که طرف او هستند همه آن‌ها از علم و معرفت و امانت و صداقت و ظرفیت و حقیقت و ایمان و اسلام کامل و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده برخوردار نیستند و به خاطر این کمبودها ممکن است در حق انسان مرتکب اشتباهاتی شوند و یا انسان اگر در برابر این حوادث که معلول بی خبری و بی معرفتی و کم ظرفیتی دیگران است از کوره در برود و بر کرسی خشم و غضب و عصبانیت بنشیند. به ناچار دچار شر و ظلم و گناه و معصیت شده و از رحمت و اسعه حق خود را محروم می نماید.

اما اگر حلم و حوصله و شکیبایی و بردباری پیشه سازد اولاً به طرف مقابل درس حق و حقیقت آموخته و ثانیاً او را از کرده خود پشیمان ساخته و به راه فضیلت رهنمون می گردد.

حلم در وجود انسان منبع جاذبه برای جذب مردم به سوی حق است و این واقعیتی است که در انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام تجلی داشت و از این راه بسیاری از مردم به حقیقت گرایش پیدا کرده و به ایمان و عمل آراسته شدند.

قرآن مجید در آیه صد و پنجاه و نه سوره مبارکه آل عمران گرایش مردم صدر اسلام به دین خدا را معلول بردباری و حلم و شکیبایی و اخلاق پیامبر بزرگ

اسلام صلی الله علیه و آله می داند.

اگر بردباری رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آن همه حوادث و طوفان ها و امواج آزاردهنده زمان نبود کجا چرخ با عظمت اسلام به حرکت می افتاد و چگونه موج آیین الهی عالم گیر می شد؟

اگر بردباری انبیا در برابر حادثه آفرینی امم و حوصله و شکیبایی ائمه علیهم السلام در برابر مردم کم ظرفیت زمان خود نبود، از آیین خدا و فضایل اخلاقی و حقایق ملکوتی اثری و خبری در جهان نمانده بود.

آراسته بودن مؤمن به حلم که راه به دست آوردنش تمرین حوصله در برابر حوادث و دوری وی از غضب و خشم می باشد، از واجبات اخلاق اسلامی است.

در اینجا لازم است به مسئله حلم و غضب از دیدگاه آیات و روایات اشاره رود، باشد که برای تمام مطالعه کنندگان سود دنیایی و آخرتی ببار آورد.

حلم در قرآن مجید

قرآن مجید حلم را از اوصاف حضرت حق دانسته و از پیامبران الهی به عنوان انسان هایی حلیم یاد کرده و این همه برای این است که مردم از حضرت حق و انبیای الهی درس گرفته و به نور حلم و بردباری متصف شوند که راه نجات هم رنگی با خدا و انبیای الهی است.

[وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ] (۱).

و بدانید که خدا آنچه در دل دارید می داند؛ بنابراین از [مخالفت با] او

ص: ۲۵۹

بپرهیزید، و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ] (۱).

خدا شما را به خاطر سوگندهای لغوتان [که جدی و حقیقی نیست و عادتاً بدون قصد قلبی بر زبان جاری می شود] مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به خاطر آنچه دل هایتان [از سوگند جدی و حقیقی] مرتکب شده مؤاخذه می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ] (۲).

گفتاری پسندیده [در برابر تهیدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد، و خدا بی نیاز و بردبار است.

[إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ] (۳).

قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم رویاروی شدند، به دشمن پشت کردند، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهایی که مرتکب شده بودند لغزاید، و یقیناً خدا از آنان در گذشت؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

ص: ۲۶۰

۱-۱) - بقره (۲): ۲۲۵.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۶۳.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۱۵۵.

[إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ] (۱).

یقیناً ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود.

[إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ] (۲).

به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.

[قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ] (۳).

گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم؟ به راستی که تو [انسانی] بردبار و راه یافته ای [پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر کیفیتی که بخواهیم بایستی؟!]

[رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ] (۴).

پروردگارا! مرا فرزندی که از صالحان باشد عطا کن. * پس ما او را به پسری بردبار مژده دادیم.

در این آیات دقت کردید که مسئله حلم از چه ارزش والایی برخوردار است که حلم، اخلاق حضرت حق و از اوصاف پسندیده انبیای الهی است.

اگر حلم خدا در برابر مردم عاصی و کم ظرفیت نبود، اگر انبیا از حلم و بردباری

ص: ۲۶۱

۱-۱) - توبه (۹): ۱۱۴.

۲-۲) - هود (۱۱): ۷۵.

۳-۳) - هود (۱۱): ۸۷.

۴-۴) - صفات (۳۷): ۱۰۰-۱۰۱.

برخوردار نبودند، تمام گنهکاران به سرعت به عذاب دچار می شدند و از عنایتی به عنوان توبه آثاری برجای نمی ماند و بسیاری از صالحان که از نسل عاصیان گذشته بودند با معذب شدن عاصیان و از بین رفتن آنان به وجود نمی آمدند که حلم خدا و انبیا باعث شد بسیاری از عاصیان موفق به توبه شوند و صالحان روزگار هم به لباس حیات آراسته گردند.

حلم مانع از مؤاخذه حق و نفرین انبیا در حق عاصیان بود و این عاصیان و سرکشان بودند که از برکت حلم موفق به جلب عفو و آمرزش گشته و علت تحقق نسل صالح شدند.

خداوند بزرگ در برابر گناه بسیار بزرگ فرزندان یعقوب حلم ورزید و یعقوب بزرگوار از نفرین در حق فرزندان خودداری کرد و این حلم حق و یعقوب باعث گشت که فرزندان گنهکار یعقوب موفق به توبه شدند و با زنده ماندنشان باعث به وجود آمدن نسل صالحی چون انبیای بعد از یعقوب گشتند که تمام انبیای بنی اسرائیل تا عیسی علیه السلام از نسل فرزندان حضرت یعقوب به وجود آمدند و این همه نتیجه حلم و بردباری حق و حضرت یعقوب درباره آن گنهکاران بود.

چه نیکوست که ما هم در مقابل برخورد نامناسب پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و تمام مردمی که با آن ها سر و کار داریم همانند حضرت حق و انبیا حلم بورزیم و از خشم و غضب و عصبانیت خودداری کنیم که منافع حلم قابل ارزیابی و خسارت های غضب و خشم قابل اندازه گیری نیست.

آنان که از حلم و شکیبایی و صبر و حوصله برخوردارند، درونشان منور به نور امتیت و قلبشان متصف به صفت آرامش و طمأنینه و از همه بالاتر تمام مصایب ارضی و سمایی و اجتماعی و خانوادگی برای آنان تحملش ساده و آسان و راحت و سهل است.

اینان به خاطر حلم و شکیبایی از ثوابی عظیم و اجری بی نهایت از طرف حضرت حق برخوردارند و به حق که محبوب خدا و انبیا و امامان بزرگوار هستند.

صلای عشق جانان بی بلا نیست***زمانی بی بلا بودن روا نیست

اگر صد تیر بر جان تو آید***چو تیر از شصت او آید خطا نیست

از آنجا هر چه آید راست آید***تو کز منگر که کز دیدن روا نیست

سر مویی نمی دانی از این سر***مبین خود را در آنجا و رضا نیست

بلاکش تا لقای دوست بینی***که مرد بی بلا مرد لقا نیست

میان صد بلا خوش باش با او***که در آن جایگه هرگز بلا نیست

ز حیرت چون دل عطار امروز***درین گرداب خون یک مبتلا نیست(۱)

حلم در روایات

ائمة معصومین علیهم السلام در این زمینه روایات متعددی دارند، امام علی علیه السلام می فرماید:

الْحِلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ (۲).

بردباری اخلاق برتر است.

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَ الْعَقْلُ حُسَامٌ بَاتِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ (۳).

بردباری پرده پوشاننده و عقل شمشیر برّانی است، خلل اخلاقت را به بردباری خود پوشان و هوای نفست را با قدرت عقل از میان بردار.

ص: ۲۶۳

۱- ۱- عطار نیشابوری.

۲- ۲- کنز الفوائد: ۳۱۹/۱؛ بحار الأنوار: ۴۲۸/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۷۸.

۳- ۳- نهج البلاغه: حکمت ۴۲۴؛ بحار الأنوار: ۴۲۸/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۷۶.

الْحِلْمُ حِجَابٌ مِنَ الْآفَاتِ (۱).

بردباری و شکیبایی مانعی از آفات و بلیات است.

الْحِلْمُ رَأْسُ الرَّيَاسَةِ (۲).

بردباری ریشه آقایی و ریاست است.

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ (۳).

بردباری برای انسان قبیله است.

الْحِلْمُ نِظَامٌ أَمْرَ الْمُؤْمِنِ (۴).

شکیبایی نظام حیات مؤمن است.

لَا عِزَّ انْفَعَمَ مِنَ الْحِلْمِ (۵).

سربلندی با منفعت تر از بردباری نیست.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرَّجَالِ (۶).

حضرت علی علیه السلام فرمود: بردباری و شکیبایی و تحمل پیش آمدها را برای خود یاری کننده تر از مردان شجاع دیدم.

سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْخَلْقِ أَقْوَى، قَالَ: الْحَلِيمُ (۷).

از امام علی علیه السلام قوی ترین انسان را پرسیدند فرمود: بردبار و شکیبا.

ص: ۲۶۴

۱- ۱) - غرر الحکم: ۶۴، حدیث ۷۹۴.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۳۴۲، حدیث ۷۸۱۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۸.

۴- ۴) - غرر الحکم: ۲۸۵، حدیث ۶۳۸۲.

۵- ۵) - تحف العقول: ۹۲؛ بحار الأنوار: ۴۲۸/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۷۸.

۶- ۶) - غرر الحکم: ۲۸۷، حدیث ۶۴۶۷.

۷- ۷) - بحار الأنوار: ۴۲۰/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۵۲.

أَنَّمَا الْحِلْمُ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ مَلِكِ النَّفْسِ (۱).

بردباری فرو خوردن خشم و مالکیت بر نفس است.

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَحْلَمِ النَّاسِ فَقَالَ: الَّذِي لَا يَغْضَبُ (۲).

از حضرت از بردبارترین مردم پرسیدند فرمود، کسی است که خشمگین نمی شود.

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ زِينَةُ (۳).

امام حسین علیه السلام فرمود: حلم و بردباری زینت انسان است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِرًا (۴).

امام صادق علیه السلام فرمود: حلم و بردباری یآوری کافی است.

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّىٰ يَكُونَ حَلِيمًا (۵).

امام رضا علیه السلام فرمود: مرد بنده نیست مگر بردبار باشد.

قرآن و غضب

کتاب خدا فرو خوردن خشم را از اوصاف محسنین و مردم با ایمان و علاقه مندان به حضرت حق به حساب آورده است.

ص: ۲۶۵

۱- ۱) - غرر الحکم: ۲۸۶، حدیث ۶۴۰۷.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه: ۳۸۳/۴، حدیث ۵۸۳۳؛ بحار الأنوار: ۴۲۰/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۵۲.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۱۲۲/۷۵، باب ۲۰، حدیث ۵.

۴- ۴) - الکافی: ۱۱۲/۲، باب الحلم، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۲۶۶/۱۵، باب ۲۶، حدیث ۲۰۴۶۹.

۵- ۵) - الکافی: ۱۱۱/۲، باب الحلم، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۴۰۳/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۱۲.

قرآن مجید فرو خوردن غضب را از اخلاق و اوصاف انبیا و اولیا و پاکان از عباد خدا دانسته است.

قرآن مجید رضایت ندارد، مردم مؤمن در برخورد با یکدیگر و به خصوص در برخورد با حوادث خشمگین شده و عصبانی و غضبناک شوند.

[وَ لِلَّهِ ارْغُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةً عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] (۱).

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است؛ * آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمُ الْتَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] (۲).

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل هایشان را از تعصیب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود، و آنان به [روح تقوا] سزاوارتر و شایسته آن بودند؛ و خدا همواره به هر چیز داناست.

ص: ۲۶۶

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۳۳-۱۳۴.

۲-۲) - فتح (۴۸): ۲۶.

در آیه شریفه بنا به تفسیر بزرگان دین، از کفار به خاطر آتش خشم بیجایشان مذمت شده و از رسول و مؤمنان به خاطر وقار و حلم و آرامشان توصیف شده است.

روایات و غضب

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ (۱).

امام ششم علیه السلام فرمود: خشم و عصبانیت، کلید هر شری است.

عبد الاعلی می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا موعظه ای کن که از آن بهره مند شوم.

فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و همین سؤال را کرد حضرت فرمود:

برو و عصبانی مشو، برگشت و دوباره سؤالش را تکرار کرد، حضرت فرمود: برو و عصبانی مشو، دوباره آمد همان سؤال را کرد حضرت بار سوم همان پاسخ را داد (۲).

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت از بین برنده دل حکیم است.

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ (۴).

ص: ۲۶۷

۱-۱) - الکافی: ۳۰۳/۲، باب الغضب، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۳.

۲-۲) - الکافی: ۳۰۳/۲، باب الغضب، حدیث ۵.

۳-۳) - الکافی: ۳۰۵/۲، باب الغضب، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار: ۲۷۸/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۳۳.

۴-۴) - الکافی: ۳۰۵/۲، باب الغضب، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۱.

نیز آن جناب فرمود: هر کس خود را از خشم و عصبانیت حفظ نکند نمی تواند عقلش را حفظ کند.

آری، آدم عصبانی قدرت اندیشه و تفکرش را از دست می دهد و در فضای تاریک عصبانیت و خشم، به هر کار خطرناکی دست می زند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن هر گاه غضب کند، خشم و غضبش وی را از مرز حق بیرون نبرد و چون خشنود گردد، خشنودیش سبب ورودش به باطل نمی گردد و چون قدرت یابد چیزی را خارج از حدود حَقِّش قبول نکند (۱).

□ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ يُثِيرُ كَوَامِنَ الْحَقِّدِ (۲).

علی علیه السلام فرمود: عصبانیت برانگیزنده کینه های درونی و پنهانی است.

□ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ شَرٌّ أَنْ أُطْعَمَهُ دَمَّرَ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت شری است که اگر مطیع او باشی هلاک می کند.

□ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مَرْكَبُ الطَّيْشِ (۴).

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت مرکب آدم کم عقل و انسان گیج است.

ص: ۲۶۸

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۳۳، باب المؤمن و علاماته، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۳۵۸، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۱.

۲-۲) - غرر الحکم: ۳۰۳، حدیث ۶۸۹۷.

۳-۳) - غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۹۱؛ مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۱، باب ۵۳، حدیث ۱۳۳۷۶.

۴-۴) - غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۸۸.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِيَسِّ الْقَرِينِ الْغَضَبِ، يُبْدِي الْمَعَائِبَ وَيُذْنِي الشَّرَّ، وَيُبَاعِدُ الْخَيْرَ (١).

و نیز آن جناب فرمود: غضب چه دوست بدی است، آشکار کننده معایب و نزدیک کننده شر و دور کننده خیر و خوبی است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ طَبَايِعِ الْجُهَالِ التَّسْرُّعُ إِلَى الْغَضَبِ فِي كُلِّ حَالٍ (٢).

و آن حضرت فرمود: از سرشت نادانان زود عصبانی شدن در هر حال است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ نَارُ الْقُلُوبِ (٣).

و نیز آن جناب فرمود: خشم و عصبانیت آتش دل هاست.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ (٤).

و آن حضرت فرمود: از خشم و عصبانیت بپرهیز که اولش دیوانگی و آخرش پشیمانی است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمُنْطِقَ وَ تَقَطِّعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ وَ تَفَرِّقُ الْفَهْمَ (٥).

و آن حضرت فرمود: خشم زیاد: منطق صحیح را تغییر دهد و ریشه دلیل را قطع کند و پریشانی فهم آورد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْظَمُ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ (٦).

ص: ۲۶۹

۱-۱ - غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۹۳؛ مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۳، باب ۵۳، حدیث ۱۳۳۷۶.

۲-۲ - غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۷۵.

۳-۳ - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۵۹.

۴-۴ - غرر الحکم: ۳۰۳، حدیث ۶۸۹۸؛ مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۵۳، حدیث ۱۳۳۷۶.

۵-۵ - کنز الفوائد: ۳۱۹/۱؛ بحار الأنوار: ۴۲۸/۶۸، حدیث ۷۸.

۶-۶ - غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۶۶؛ مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۵۳، حدیث ۱۳۳۷۶.

و آن جناب فرمود: مسلطترین مردم بر نفس، کسی است که خشم را مقهور کرده و شهوت غلط و بیجا را از بین ببرد.

□ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَضَبُ جَمْرَةُ الشَّيْطَانِ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم پاره آتشی از شیطان است.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوبترین راه به سوی خدا دو جرعه است: جرعه غیظی که با بردباری کنار زده شود و جرعه مصیبتی که با صبر برطرف گردد.

مِنْ كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ: وَ أَكْظِمِ الْغَيْظَ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ احْلُمِ الْغَضَبَ وَ اضِفْحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ (۳).

علی علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی نوشت، خشم خود را فرو خور و به وقت قدرت بر انتقام گذشت نما و در برابر عصبانیت حلم و رز و با داشتن زور چشم بپوش تا برایت عاقبت خوشی باشد.

از عیسی علیه السلام پرسیدند: چه چیزی از هر چیز سخت تر است؟ گفت:

شدیدترین و سخت ترین برنامه ها غضب و خشم خدای عز و جل است، گفتند:

چگونه خود را از آن حفظ کنیم؟ فرمود: به دوری از عصبانیت و خشم (۴).

ص: ۲۷۰

۱-۱) -جامع الأخبار: ۱۶۰، فصل ۱۲۴؛ بحار الأنوار: ۲۶۵/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۱۵.

۲-۲) -الکافی: ۱۱۰/۲، باب کظم الغیظ، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۱۷۶/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۵.

۳-۳) -نهج البلاغه: نامه ۶۹.

۴-۴) -مشکاه الأنوار: ۲۱۹، فصل ۱۱، فی الحلم؛ وسائل الشیعه: ۳۶۲/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۵.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

عصبانی مشو، چون خشمگین شدی بنشین و در قدرت حضرت حق بر بندگانش و گذشتی که در عین قدرت از عبادتش دارد اندیشه کن و هرگاه طرف مقابل به تو بگوید از خدا بترس، غضبت را رها کن و به فضای با برکت حلم قدم بگذار (۱).

سلیمان علیه السلام به فرزندش فرمود:

از بسیاری خشم پرهیز که زیاد عصبانی شدن باعث خواری قلب است (۲).

عکرمه مفسر قرآن در سوره آل عمران در تعریف یحیی به وصف [سَيِّدًا وَ حَصُورًا] (۳) می گوید:

سید کسی است که خشم بر او تسلط ندارد (۴).

ابو دردا به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

مرا به عملی هدایت کن که عاقبتش بهشت باشد فرمود: عصبانی مشو (۵).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی غضب نمی کند مگر این که خود را بر جهنم مشرف می کند (۶).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ اغْرَاضِ النَّاسِ اِقَالَ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ

ص: ۲۷۱

۱-۱) -تحف العقول: ۱۳؛ بحار الأنوار: ۶۸/۷۴، باب، حدیث ۶.

۲-۲) -محججه البيضاء: ۲۹۱/۵، کتاب آفه الغضب...

۳-۳) -آل عمران (۳): ۳۹.

۴-۴) -منیه المرید: ۳۱۹، الفصل الثانی؛ محججه البيضاء: ۲۹۱/۵، کتاب آفه الغضب...

۵-۵) -محججه البيضاء: ۲۹۱/۵، کتاب آفه الغضب؛ بحار الأنوار: ۲۶۷/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۲۱.

۶-۶) -منیه المرید: ۳۲۰، الفصل الثانی؛ بحار الأنوار: ۲۶۷/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۲۱.

امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خود را از ضربه زدن به آبروی مردم حفظ کند، خداوند در روز قیامت از وی چشم پوشی می کند.

و هر کس نسبت به مردم جلوی خشمش را بگیرد، خداوند وی را از عذاب قیامت حفظ می کند.

و نیز آن حضرت می فرماید:

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: چیزی به من یاد بده، حضرت فرمود: برو و عصبانی مشو.

آن مرد می گوید: به همان موعظه اکتفا کرده به سوی اهلم روانه شدم، مدتی گذشت برای قبیله آن مرد جنگی پیش آمد، آماده کارزار شدند، آن مرد هم سلاح برداشته به میان قوم آمد، ناگهان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به یادش آمد که فرمود: از خشم و غضب پرهیز. سلاح را گذاشت و به میان دشمن آمد و فریاد زد، از زخم و قتل و زدن اثر و سودی برای طرفین نیست، من بر ذمه می گیرم که از مال و منالم به شما بدهم، تا دست از درگیری بردارید، دشمن گفت: آنچه تو می گویی ما به آن سزاوارتریم، آن گاه هر دو قوم با هم آشتی کرده و آتش غضب بین آنان خاموش شد (۲).

ص: ۲۷۲

۱-۱) - الکافی: ۳۰۵/۲، باب الغضب، حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعه: ۳۵۹/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۶.

۲-۲) - الکافی: ۳۰۴/۲، باب الغضب، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۲۷۷/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۳۱.

خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» می گوید:

غضب حرکتی بود نفس را که مبدأ آن شهوت و انتقام بود و این حرکت چون به عنف بود آتش خشم افروخته شود و خون در غلیان آید و دماغ و شریانات از دخانی مظلم ممتلی شود تا عقل محجوب گردد و فعل او ضعیف، چنان که حکما گفته اند:

بنیه انسانی مانند غار کوهی شود مملو به حریق آتش و محتق به لهب و دخان که از آن غار جز آواز و بانگ و مشغله و غلبه اشتعال چیزی دیگر معلوم نشود و در این حال معالجه این تغیر و اطفای این نایره در غایت تعدّر بود، هر چه در اطفای اشتعال استعمال کنند ماده قوت گیرد و سبب زیادت اشتعال شود، اگر به موعظت تمسک کنند خشم بیشتر شود و اگر در تسکین حيله نمایند لهب و مشعله زیاده گردد و در اشخاص به حسب اختلاف امزجه این حال مختلف درافتد، چه ترکیبی باشد مانند ترکیب کبریت که از کمتر شرری اشتعال یابد و ترکیبی باشد به مناسبت ترکیب روغن که اشتعال آن را سببی بیشتر باید و هم چنین ترکیبی بود مانند ترکیب چوب خشک و چوب تر، تا به ترکیبی رسد که اشتعال آن در غایت تعدّر بود و این ترتیب به اعتبار حال غضب بود در عنفوان مبدأ حرکت.

اما آن گاه که سبب متواتر شود، اصناف مراتب متساوی نمایند، چنان که از اندک آتشی که از احتکاکی ضعیف متواتر که در چوبی حادث شود، بیشه های عظیم و درختان بهم در شده، چه خشک و چه تر سوخته گردد و تأمل باید کرد در حال میغ و صاعقه که چگونه از احتکاک و بخار رطب و یابس بر یکدیگر اشتعال بروق و قذف صواعق که بر کوه های سخت و سنگ های خاره گذر یابد حادث

می شود و همین اعتبار در حال تهیج غضب نکابت او اگر چه به سبب کمتر کلمه بود رعایت باید کرد.

و بقراطیس حکیم گوید:

من به سلامت آن کشتی که باد سخت و شدت آشوب دریا به لجه افکند که بر کوه های عظیم مشتمل بود و بر سنگ های سخت زند، امیدوارترم از آن که به سلامت غضبان ملتهب، چه ملاحان را در تخلیص آن کشتی مجال استعمال لطایف حیل باشد و هیچ حيله در تسکین شعله غضبی که زبانه می زند نافع نیاید و چندان که وعظ و تضرع و خضوع بیشتر به کار دارند مانند آتشی که هیزم خشک بر او افکند تیزی بیشتر نماید.

اسباب غضب

و اسباب غضب ده است.

اول: عجب، دوم: افتخار، سوم: مرأء، چهارم: لجاج، پنجم: مزاح، ششم:

تکبر، هفتم: استهزاء، هشتم: غدر، نهم: ضیم (۱)، دهم: طلب نفایسی که از عزت موجب مناقشه و محاسده شود و شوق به انتقام غایت این اسباب بود و بر سیل اشتراک و لواحق غضب که اعراض این مرض بود، هفت صنف باشد:

اول: ندامت، دوم: توقع مجازات عاجل و آجل، سوم: مشقت دوستان، چهارم: استهزای اراذل، پنجم: شماتت اعدا، ششم: تغییر مزاج، هفتم: تألم ابدان هم در حال، چه غضب جنون یک ساعت بود، امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود:

ص: ۲۷۴

۱- ۱) - ضیم: ستم کردن، جور و جفا کردن، بیداد کردن.

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ لِصَاحِبِهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ (۱).

غضب و خشم نوعی از دیوانگی است؛ زیرا غضبناک پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد، پس جنون او ریشه ای است.

و گاه بود که به اختناق، حرارت دل ادا کند و از آن امراض عظیم که مؤدی باشد به تلف تولد کند و علاج این اسباب علاج غضب بود چه ارتفاع سبب موجب ارتفاع مسبب بود و قطع مواد مقتضی ازاله مرض و اگر بعد از علاج سبب به نادر چیزی از این مرض حادث شود به تدبیر عقل دفع آن سهل بود.

علاج اسباب غضب

و معالجه اسباب غضب این است:

امّا عجب، و آن ظنی کاذب بود در نفس، چون خویشتن را استحقاق منزلتی شمرد که مستحق آن نبود و چون بر عیوب و نقصانات خویش وقوف یابد و داند که فضیلت میان خلق مشترک است، از عجب ایمن شود، چه کسی که کمال خود به دیگران یابد معجب نبود.

و اما افتخار، و آن مباهات بود به چیزهای خارجی که در معرض آفات و اصناف زوال باشد و به بقا و ثبات آن و ثوقی نتواند بود چه اگر فخر به مال کنند از غضب و نهب آن ایمن نباشند و اگر به نسب کنند صادق ترین این نوع آن گاه بود که شخصی از پدران او به فضل موسوم بوده باشد، پس چون تقدیر کنند که آن پدر فاضل او حاضر آید و گوید که این شرف که تو دعوی می کنی بر سیل استبداد مرا است نه تو را و تو را به نفس خویش چه فضیلت است که بدان مفاخرت توانی کرد از جواب او عاجز آید.

ص: ۲۷۵

و حکایت کنند که:

یکی از رؤسای یونان بر غلام حکیمی افتخار نمود، غلام گفت: اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامه های نیکوست که خویشتن را بدان آراسته ای، حسن و زینت در جامه است نه در تو و اگر موجب فضل تو این اسب را است که بر او نشسته ای، چابکی و فراهت در اسب است نه در تو و اگر فضل پدران است، صاحب فضل ایشان بوده اند نه تو و چون از این فضایل هیچ کدام حق تو نیست، اگر صاحب هر یکی حظ خویش استرداد کند بلکه خود فضیلت هیچ کدام از او به تو انتقال نکرده است تا بر او حاجت افتد پس تو که باشی؟

و هم چنین گویند که:

حکیمی نزد صاحب ثروتی بود که به زینت و تجمل و کثرت مال و عدت مباحات نمودی، در اثنای محاوره خواست که آب دهن بیفکند از راست و چپ نگریست موضعی نیافت که آن را شاید بزاقی که در دهن جمع کرده بود به روی صاحب خانه افکند، حاضران عتاب و ملازمت نمودند، حکیم گفت: ادب نه چنان بود که آب دهن به اخس و اقبیح مواضع افکنند، من چندان که از چپ و راست نگاه کردم هیچ موضع خسیس تر و قبیح تر از روی این شخص که جهل موسوم است نیافتم.

و اما مرء و لجاج، موجب ازاله الفت و حدود تباین و تباغض و مخاصمت باشد و قوام عالم به الفت و محبت است چنان که بعد از این شرح آن داده آید.

پس مرء و لجاج از فسادهایی بود که مقتضی رفع نظام عالم باشد و این تباہ ترین اوصاف رذایل است.

و اما مزاح، اگر به قدر اعتدال استعمال کنند محمود بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله مزاح می کرد ولی اهل هزل نبود.

ص: ۲۷۶

و اما وقوف بر حد اعتدال به غایت دشوار بود و اکثر مردمان قصد اعتدال کنند و لیکن چون شروع نمایند به مجاوزت حد تعدی کنند تا سبب وحشت شود و غضب کامن (۱) را ظاهر کند و چقدر در دل ها راسخ گرداند پس مزاح بر کسی که اقتصار نتواند نگاه داشت محظور بود چه گفته اند: حدیثی بود مایه کارزار.

و اما تکبر، به عجب نزدیک تر است و فرق آن بود که معجب با نفس خود دروغ می گوید، به گمانی که بدو دارد و متکبر با دیگران دروغ می گوید و اگر چه از آن گمان خالی بود و علاج این نزدیک بود به علاج عجب.

و اما استهزاء، و آن افعال اهل جنون و مسخرگی باشد و کسی بر آن اقدام کند که به احتمال مثل آن مبالات ننماید و مذلت و صغار و ارتکاب رذایل دیگر که موجب ضحک اصحاب ثروت و ترفه بود وسیله معیشت خویش سازد و کسی که به حریت و فضل موسوم بود نفس و عرض خویش را گرامی تر از آن دارد که در معرض یک سفاهت سفیهی آرد و اگر چه در مقابل آنچه در خزاین پادشاهان بود بدو دهند.

و اما غدر، را وجوه بسیاری بود، چه استعمال آن هم در مال و هم در جاه و هم در مودت و هم در حرم اتفاق افتد و هیچ وجه از وجوه غدر نزدیک کسی که او را اندک مایه انسانیت بود محمود نباشد و از اینجا است که هیچ کس بدان معترف نشود.

و اما ضمیم، و آن تکلیف تحمل ظلم بود غیر را بر وجه انتقام، هم قبح او به قبح ظلم و انظلام که گفته شده است معلوم شود و عاقل باید که بر انتقام اقدام ننماید تا داند که به ضرری بزرگتر از آن عاید نخواهد شد و آن بعد از مشاورت عقل و تدبیر رأی بود و حصول این حال بعد از حصول فضیلت حلم تواند بود.

ص: ۲۷۷

و اما طلب نفایس، که موجب مناقشه و منازعت بود مشتمل باشد بر خطای عظیم از کسانی که به سعت و قدرت موسوم باشند تا به اوساط الناس چه رسد (۱).

در هر صورت از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و فرمایش های اولیای حق و حکیمان استفاده می شود که غضب مرضی مهلک و رذیلتی ابلیسی و صفتی شیطانی است و این رذیلت در هر کسی باشد از رحمت حق محروم و در بین خلق خدا از اعتبار عاری است. چه نیکوست که انسان در تمام برخوردهایش از حلم و بردباری بهره گرفته و از غضب و خشم به دور باشد که حلم موجب نورانیت و غضب علت تاریکی درون و ظلم و ستم بر مردمان است.

اولیای خدا که غرق در معرفت حق و منور به نور عشق حضرت دوست بودند از این رذایل راحت و از این آلودگی ها مصون بودند.

آنان جز لقای حق و وصال یار طلب نمی کردند و لقا و وصال را در پیراستگی از اوصاف ابلیسی و آراستگی به حسنات الهی می دانستند.

به قول عاشق عارف مرحوم الهی قمشه ای:

بی نور عشق نتوان رخسار یار دیدن***بی عاشقی نشاید بر وصل او رسیدن

عشق است بال انسان ای مرغ باغ سبحان***بی بال عشق نتوان بر عرش جان پریدن

عشق ار به کوه و صحرا آواره ساخت ما را***از این شرر توان هم بر طور دل رسیدن

گر جرعه می وصل خواهی ز کوثر عشق***باید به وجد و مستی جام بلا کشیدن

ما و هزار زاری از عشق روی آن گل***وز گل به ناله ما صد پیرهن دریدن

گل های باغ عالم بوی وفا ندارد***آلا گل وصالش از باغ عشق چیدن

ص: ۲۷۸

محدّث قمی در کتاب پر ارزش «سفینه البحار» می گوید:

افضل حکما و متکلمین، سلطان علما و محققان بزرگ وزیر خواجه نصیر الملّه والدین قدس اللّٰه روحه در اخلاق و بردباری و در حلم و حوصله اقتدای به حضرت باقر العلوم علیه السلام کرده، آنجا که یک مرد نصرانی در رهگذر به آن جناب گفت: انت بقر؟ حضرت فرمود: نه، من بقر نیستم باقرم، گفت: تو پسر زنی هستی که شغلش نانوائی است، حضرت فرمود: اشتباه کردی. گفت: تو فرزند زن سیاه چهره بد زبانی، حضرت فرمود: اگر راست می گویی خدا مادرم را رحمت کند، اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد، نصرانی از شدت حلم و بردباری حضرت مسلمان شد (۱).

خواجه به پیروی از این حلم است که وقتی در زمان قدرت و سطوت و وزارتش نامه ای برایش آمد، در آن نامه به خواجه خطاب شده بود ای سگ! پسر سگ! آن جناب جواب نوشت این موضوعی که برای من نوشته ای صحیح نیست؛ زیرا سگ از حیوانات چهار پاست و پارس کننده و دارای ناخن های بزرگ است ولی من قائم موزون، پوستم روشن، ناخنم کوتاه و دارای نطق و ضحکم و این از امتیازات انسان است، خواجه در جواب آن مرد یک کلمه زشت نوشت، به همین خاطر است که علامه حلی آن بزرگ مرد جهان دانش در اجازه اش برای خواجه نوشت:

شیخ ما خواجه طوسی برترین فرد اهل زمان در علوم عقلیه و نقلیه است، در علوم فلسفی و احکام شرعی بر وفق مذهب امامیه دارای تألیفات زیادی است،

ص: ۲۷۹

شریف ترین کسی که در این زمان در اخلاق دیده ام اوست، خداوند قبرش را نورانی کند (۱).

در توفیق زن ای دل که گشاد تو از اوست***جلوه شاهد مقصود و مراد تو از اوست

عشق بر کشورت از شش جهت آورده هجوم***بر حذر باش که تسخیر بلاد تو از اوست

شکوه و شکر تو از عشق سزد زانکه به دهر***دل تنگ تو از او خاطر شاد تو از اوست

کارفرمای تو عشق است یقین دان طالب***که صلاح تو از او بلکه فساد تو از اوست

حلم و بردباری آیت الله اصفهانی

حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ تقلید و مقیم نجف اشرف بود، از شاگردان آن جناب سه داستان در حلم و بردباری و کرامت نفسش شنیده ام که دانستنش برای همه سودمند است.

۱- از هندوستان از آن حضرت عالمی فقیه و دانشمندی بصیر جهت سرپرستی شیعیان آن سامان درخواست کردند، سید یکی از فضیلتی نجف را خواست، برای او اجازه مفضیلمی در علم و دانش و فقه و بینش نوشت و از شیعیان آن سامان درخواست کرد که وجود آن عالم بزرگ را مغتنم بشمارند، آن عالم متن اجازه را خواند، سپس با چهره ای جدی رو به سید کرد و گفت: بدان که من از جانب تو به

ص: ۲۸۰

بلاد هند می روم اما اگر از من مسئله مرجع تقلید را بپرسند من دیگری را برای مرجعیت معرفی می کنم؛ زیرا شما را اعلم نمی دانم!

سید با کمال متانت و بردباری فرمودند، من شما را جهت تبلیغ اسلام و حلال و حرام خدا به هندوستان می فرستم نه برای تبلیغ شخصیت و مرجعیت خودم.

ای خوش آن سر که در او نشئه سودایی هست***داغ آشوب از او بر دل شیدایی هست

نیکبخت آن دل آشفته که از روزن داغ***بر گلستان غمش چشم تمنّایی هست

مژده ای خار ره عشق که این شیفته را***طرف دامانی اگر نیست کف پایی هست

اجل اینک بصرم تاخته جان می طلبد***نا امیدش نکنم گرز تو ایمایی هست

عشق بی جلوه حسنی نکشد ناز وجود***یوسفی هست به هر جا که زلیخایی هست

۲- طلبه ای فقیر برای رفع نیازمندی خود به آن جناب رجوع کرد، آن حضرت به او وعده کمک داد، در بین نماز عشاء آن شب، ستمگری بی رحم با خنجری تیز به فرزند جوان سید حمله ور شد و سر او را از بدن جدا کرد، فردای آن روز برای تشییع جنازه تمام شهر نجف تعطیل شد، سید بزرگوار به دنبال جنازه فرزندش حرکت کرد، آن طلبه می گوید: من هم در تشییع شرکت داشته و درد خود را فراموش کرده بودم عبور جنازه به رهگذری تنگ افتاد که جای عبور دو سه نفر بیشتر نبود، ناگهان با سید بزرگوار که داغی سنگین بر جگرش نشسته بود مواجه شدم، بدون این که کسی بفهمد کمک لازم را نسبت به من رعایت فرمود، از قدرت صبر و حوصله

و مقاومت و بردباری آن حضرت تعجب کردم که با چنین مصیبت سنگینی چگونه آرامش و حلم خود را حفظ کرده است؟! !

آری، تجلی ایمان و قدرت معرفت و اوصاف حسنه در اولیای الهی چنان قوی است که هیچ حادثه ای نمی تواند بین آنان و بین حقایق حجاب شود!

با مهرش از دام علایق دل گسستم***وز شهپر جان این قفس درهم شکستم

در عرصه باغ ابد پرواز کردم***وز دام پر پیچ و خم گردون بجستم

دیدم درآمد یوسف جانم از این چاه***وز مکر اخوان حسود تن برستم

دیدم که چون رنج خمارم دید ساقی***داد از کرم جامی ز صهبای الستم

دیدم که لطفش حاجت ما را روا کرد***داد اختیار نفس سرکش را بدستم

۳- عربی خشن و بی سواد به محضر مقدس سید آمد و با تندی از آن حضرت طلب کمک کرد، آن جناب با کمال متانت به او فرمود: اکنون چیزی در بساط من برای کمک به تو نیست، عرب به آن حضرت پرخاش کرد و ناسزا گفت و در عین خشم و غضب خانه سید را ترک کرد.

چند روزی از این ماجرا گذشت، سید در شب تاریک و در حال تنهایی به در خانه عرب رفته و دق الباب کرد، همسر عرب به پشت درآمد و گفت: کیست؟ سید فرمود: ابوالحسنم، اگر آقای شما در خانه هست به او بگویید چند لحظه ای با او کار دارم، زن پیغام آن مرد بزرگ را رساند، عرب به در خانه آمد و با سید با تندخویی برخورد کرد، سید اجازه ورود خواست، به تلخی به سید اجازه ورود داد، سید پس از چند لحظه، کمک قابل توجهی به او نمود و از نداشتن آن روز عذرخواهی کرد، عرب از خواب غفلت بیدار شد، خنجری آورد و به سید گفت: یا با پای کفشدار بر صورتم بگذار یا با این خنجر سینه ام را می شکافم، سید آنچه اصرار کرد، عرب نپذیرفت برای حفظ جان عرب آهسته به صورتش پای گذاشت

آن گاه از خانه او رفت !!

آری، مردان خدا جز به یاد خدا و برای خدا و به دستور خدا زندگی نمی کنند و هیچ علتی بین آنان و محبوبشان نمی تواند حایل گردد.

بردباری علامه کاشف الغطا

کاشف الغطا از بزرگ ترین فقهای شیعه و از علمای به نام مکتب اسلام است، او در دانش فقه مردی کم نظیر و دانشمندی بی بدیل بود. بسیاری از فقها و دانشمندان از شاگردان و تربیت شدگان آن فقیه بزرگ و عالم سترگ هستند.

روز عید فطر با هزاران نفر نماز عید را در صحن مطهر حضرت مولی الموحدين بجای آورد، فقیری دل شکسته که از شدت فقر و نداری کارد به استخوانش رسیده بود به محضر او آمد و اظهار حاجت کرد و گفت: از فطریه ای که مردم نزد شما آورده اند به من کمک کن که سخت محتاجم.

آن جناب فرمود: من تمام فطریه ها را به محلّ خودش رساندم و اکنون از آن پول چیزی نزد من نیست، نیازمند دچار عصبانیت شد، آب دهن به روی آن مرجع بزرگ انداخت و گفت: تو که از کمک به هم چون منی عاجزی چرا بر این مسند نشسته ای ؟ !

کاشف الغطا آب دهان آن مرد را به روی و به محاسن خود کشید، آن گاه برخاست و عبا از دوش خویش برداشت و روی به جانب نماز گزاران کرد و گفت:

هر کس مرا دوست دارد به اندازه وسعش در این عبا پول بریزد، آن گاه خود آن جناب در صف نماز گزاران گشت و برای آن فقیر کمک قابل توجهی از مردم گرفت !! راستی، بجای این که این موارد را حلم بنامیم بهتر است معجزه اخلاقی بگوییم که این گونه اخلاق هم سویی با اولیا و انبیای الهی است.

من الهی بنده عشقم که آزاد از جهانم***در گلستان طبیعت بلبل بی آشیانم

عاشقی آواره کوی حبیبی دلفریبم***عاقلی دیوانه وصل نگاری دلستانم

روز و شب در خلوت دل با خیالش هم نشینم***آفرین بر دل که بنمودی نشان زان بی نشانم

کرده لطفش ایمن از جور سپهر کج مدارم***داده مهرش پرتوی افزون زماه آسمانم

حلم و بردباری ملا مهدی نراقی

پس از آن که ملا مهدی کتاب با ارزش «جامع السعادات» را در اخلاق نوشت و نسخه های آن در مناطق مسلمان نشین پخش شد، نسخه ای از آن کتاب به دست بزرگ مرد شیعه، جامع فضایل و کمالات سید مهدی بحر العلوم که در نجف اشرف محور علم و تقوا و زهد و عبادت و کیاست و مرجعیت بود رسید.

سید از دیدن آن کتاب در شگفت شد و آرزو کرد روزی به دیدار مؤلف آن گنجینه پر قیمت موفق گردد.

ملا- مهدی نراقی در آتش اشتیاق زیارت ائمه طاهرین علیهم السلام می سوخت، از خدای بزرگ می خواست که به اعتبار مقدسه مشرف شود، حضرت حق توفیق زیارت عتبات عالیات را نصیب آن عبد صالح کرد.

آن انسان والا و وارسته وارد نجف شد، بر اساس رسوم دیرینه تمام مراجع و علما و دانشمندان و طلاب، از آن حضرت دیدن کردند و آن جناب به بازدید همه شتافت، تنها کسی که از آن مجسمه اخلاق دیدن نکرد سید مهدی بحر العلوم بود!!

نجف از این واقعه شگفت زده شده بود، همه از هم می پرسیدند که علت این که بحر العلوم به دیدن نراقی نرفت چه بود ؟ !

نراقی بزرگوار احوال سید را پرسید و از خانه او نشانی خواست و سپس فرمود:

بر ما لازم است از این بزرگ مرد علم و عمل دیدن کنیم.

از این که نراقی می خواست به دیدن بحر العلوم برود همه تعجب کردند، آن جناب به منزل سید رفت، در آنجا جمعی از علما و طلاب حضور داشتند، نراقی وارد مجلس شد همه ورود او را گرمی داشتند ولی بحر العلوم به نراقی توجهی نکرد و حتی از جهت احترام در برابر او از جای خود برنخاست و تا پایان مجلس نسبت به نراقی از رعایت احترام و ادب خودداری کرد !!

نراقی با رعایت دقت و موقعیت مجلس بدون این که خم به ابرو بیاورد از سید خدا حافظی کرد و به خانه خود رفت، قضیه برخورد بحر العلوم با نراقی در نجف اشرف با اعجاب بسیار شدید علما و طلاب روبرو شد، آری، برای همگان این موضوع بی سابقه بسیار سنگین بود، تنها کسی که از آن مجلس کم ترین اثری بر نداشت نراقی بزرگ بود.

پس از چند روز که از بازدید بحر العلوم خبری نشد، باز وجود مبارک نراقی به دیدار او شتافت و سید به گونه مجلس اول و شاید کمی سردتر با نراقی برخورد کرد، مجلس دوم هم بدون این که در نراقی اثر سوء بگذارد تمام شد، باز هم سید به بازدید نراقی نرفت.

سفر نراقی رو به پایان بود، نجف از آن پیش آمد در بهت و حیرت بود، نراقی در روزهای آخر سفر باز هم به دیدار سید میل کرد و برای بار سوم به زیارت آن مرد الهی شتافت، چون وارد منزل شد علما و طلاب دیدند سید بحر العلوم با حالی عجیب تا درب منزل به استقبال نراقی شتافت و آن جناب را چون بنده ای در برابر

مولا- در آغوش گرفت و عجیب و غریب نسبت به آن حضرت رعایت ادب و احترام کرد و وی را تا داخل منزل برد و چون شاگردی در برابر استاد مقابل نراقی نشست و در کمال خضوع و تواضع از آن حضرت پذیرایی کرد.

پس از پایان مجلس سبب برخوردهای اول و برخورد اخیر را از علامه بحر العلوم پرسیدند، آن جناب جواب داد: من کتاب «جامع السعادات» را مطالعه کردم و آن را در نوع خود بی نظیر دیدم، آرزو داشتم مؤلف آن را ببینم و وی را آزمایش کنم که آیا آنچه در آن کتاب در باب فضایل اخلاقی نوشته در خود او هست یا نه که وی را در آن دو مجلس امتحان کردم و دیدم از ایمان و اخلاق و حلم و تواضع و صبر و عاقبت بینی بالایی برخوردار است و از این جهت در مجلس سوم کمال احترام و ادب و خشوع و خضوع را نسبت به وی مراعات کردم که او مرد دین و پیکره اخلاق و مجسمه عمل صالح است.

به قول الهی آن مجسمه عرفان و اخلاق:

پرسند الهی کیستی دیوانه عشق***مستی خرابی ساکن میخانه عشق

بر ما فقیران غیر آن سلطان که بخشید*** گنج شهود و افسر شاهانه عشق

بر ما گدایان سر کویش عطا کرد*** آن شاه شاهان گوهر یک دانه عشق

گنجی است عشقت ای جمال آرای عالم*** پنهان به کنج این دل ویرانه عشق

عین است و شین و قاف و بس درس و کتابم*** نامو ختم درس دیگر فرزانه عشق

گیتی مسافرخانه عشق است و خوش باش*** این یک دو روز اندر مسافرخانه عشق

وقف گدایان سر کوی تو کردند*** ملک رضا و شادی شاهانه عشق

[وَ الْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسِهِ أَوْجُهُ: أَنْ يَكُونَ عَزِيْرًا فَيَذِلُّ، أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّبِعُهُمْ، أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَتَخِفُّ بِهِ، أَوْ أَنْ يُؤْذِيَ بِلَا جُرْمٍ، أَوْ أَنْ يُطَالِبَ بِالْحَقِّ فَيُخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ أَتَيْتَ كُلَّمَا مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصَيْبْتَ. وَقَابِلِ السَّفِيَةَ بِالْأَعْرَاضِ عَنْهُ وَ تَرَكِ الْجَوَابَ يَكُنِ النَّيَاسُ انْصَارَكَ لِأَنَّهُ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ فَكَأَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطْبَ عَلَى النَّارِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَ إِذَا هُمْ عَلَيْهَا.]

موقعیت های حلم

اشاره

امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت باب حلم می فرماید:

حلم و بردباری در پنج موقعیت صورت می گیرد: در موقعی که بزرگی و عزت داشته و اکنون خوار و کوچک شده، در حالی که راست می گفته و اکنون متهم به دروغ گشته، در مرحله ای که دعوت به سوی حق می کرده اهانت شده و در وقتی که جرم و گناهی نداشته از سوی مردم آزار و اذیت دیده، در زمانی که مطالبه حق نموده ولی با او مخالفت شده، در این پنج مورد که نقطه جوشیدن غضب است جای حلم ورزیدن و نشان دادن بردباری است.

شخص حلیم در این پنج صورت با کمال حوصله و وقار بردباری ورزیده و کم ترین تزلزل و حالت ناراحتی پیدا نمی کند و بردبار بودن انسان از این موارد

معلوم می گردد.

و سزاوار است که انسان حلیم با شخص سفیه به سؤال و جواب نپردازد، بلکه از او اعراض نماید و چون اعتراض به اهل جاهل را پاسخ نگوید از دیگران یاری و موافقت بیند، اما جواب دادن و بحث کردن با نادان مانند هیزم گذاردن در آتش است که شعله آتش را بیشتر و برافروخته تر خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن مانند زمین است که همه از آن استفاده می برند و آزار و اذیت و مزاحمت آنان نیز در روی همین زمین صورت می گیرد.

تقابل حلم و غضب

در «شرح مصطفوی» آمده:

صفت حلم در مقابل غضب است و در اثر صبر تواضع و خضوع حاصل می شود و خضوع و فروتنی حاصل نمی گردد مگر پس از تحقق حقیقت توحید و معرفت به عظمت و جلال و قدرت پروردگار متعال و چون انسان، خداوند توانا را مؤثر و محیط و حاکم مطلق و سلطان حقیقی بر همه موجودات دید، قهراً از خودبینی و خودپسندی و خودخواهی دور گشته و پیوسته با حالت بندگی و خضوع و خشوع و اطاعت و ذلت و تسلیم و تفویض و رضا و صبر زندگی خواهد کرد، این است که در روایات شریفه علم توام با حلم ذکر می شود، یعنی علمی که توام با خضوع و خشوع بوده و از خودپسندی و خودخواهی و خودبینی دور باشد.

ص: ۲۸۸

[و مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَمْ يَصِلْ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ. وَحِكْمِي أَنْ رَجُلًا قَالَ لِلْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ: أَيَاكَ اغْنَى، قَالَ: أَنَا عَنْكَ أَحْلَمُ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرْكَزًا وَ لِلْعِلْمِ مَعِيدًا وَ لِلصَّبْرِ مَسِيكًا بُعِثْتُ لِتَمَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَ حَقِيقَةُ الْحِلْمِ أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ اسْتَاءَ إِلَيْكَ وَ خَالَفَكَ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْهُ كَمَا وَرَدَ فِي الدُّعَاءِ: الْهِيَ أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَ أَوْسَعُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُوَاجِدَنِي بِعَمَلِي وَ تَسْتَدِلَّنِي بِخَطِيئَتِي]

حضرت صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

آن کس که صبر و تحمل بر جفا و آزار مردم نکند، به رضای پروردگار نایل نشود؛ زیرا خشنودی حق آمیخته و توام با جفای خلق است.

حکایت شده که:

مردی با احنف بن قیس درشتی کرد و گفت: منظورم تویی، احنف در پاسخ گفت: من در برابر تو و حرف های زشت بردباری نشان می دهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برانگیخته شده ام و برای بردباری مرکز و مرکبم و برای دانش معدنم و مسکن و محل صبرم.

ص: ۲۸۹

و حقیقت حلم این است که از کسی که در حق تو بدی کرده درگذری در حالی که قدرت بر انتقام داری، چنان که در دعا وارد شده:

خدایا! فضل تو وسیع تر و حلم تو برتر از آن است که به سبب سوء عمل مرا مؤاخذه کنی و به خطای من مرا خوار و ذلیل نمایی.

باب ۵۸ در تواضع

اشاره

ص: ۲۹۰

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

التَّوَّاضِعُ أَضْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبَةٍ رَفِيقَةٍ وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضِعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَاتِ الْعَوَاقِبِ.

وَ التَّوَّاضِعُ مَا يَكُونُ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ، وَ مَا سِوَاهُ فَكَبِيرٌ، وَ مَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ، وَ لِأَهْلِ التَّوَّاضِعِ سِيمَاءٌ يَعْرِفُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمَاتٍ بِسِيمَاهُمْ].

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ إِذْ وَحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَّاضِعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَ لَا يَبْتَغِي أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَ مَا تَوَّاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ، وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا مَرَّ عَلَى الصَّبِيَّانِ سَلَّمَ عَلَيْهِمَا لِكَمَالِ تَوَّاضِعِهِمَا، وَ أَضْلُ التَّوَّاضِعِ مِنْ أَجْدَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَيْبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِدَّةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابِهَا التَّوَّاضِعُ، وَ لَا يَعْرِفُ مَا فِي حَقِيقَتِهِ التَّوَّاضِعَ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ مِنْ عِبَادِهِ، الْمُتَّصِلُونَ بِوَجْهِدَائِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا].

وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اعْزَّ خَلْقِهِ وَ سَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالتَّوَّاضِعِ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: [وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ].

وَ التَّوَّاضِعُ مَرْعَةُ الْخُشُوعِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخَشْيَةِ وَ الْحَيَاءِ؛ وَ أَنَّهُنَّ لَا يَبْتَسِنُ إِلَّا مِنْهَا وَ فِيهَا، وَ لَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ التَّامُّ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.

[التَّوَّاضِعُ أَضْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبَةٍ رَفِيقَةٍ وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضِعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ]

حقیقت تواضع و فروتنی

اشاره

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به مسئله بسیار مهم و سودبخش تواضع و فروتنی توجه می دهند، مسئله ای که ریشه هر شرف نفیس و در پیشگاه حضرت حق دارای مرتبه ای بس بلند و رفیع است، این صفت نیکو که عامل سعادت دنیا و آخرت است اگر زبان داشت هر آینه تمام مردم را از فواید عظیمه و منافع کثیره خود خبر می داد که ای مردم! من در وجود هر کس باشم باعث جلب خشنودی حق و استکمال نفس و رشد انسان در همه امورم و به خاطر من است که عاقبت خوشی در دنیا و آخرت نصیب مردم می شود!

تواضع و فروتنی یک حالت عالی و روحی و روانی است که از برکت معرفت انسان به حق و به خود و به خلق و به دنیا به دست می آید.

آری، وقتی به این حقیقت آشنا شویم که وجود مقدس حضرت حق خالق کل شیء و رب عالم و روزی بخش تمام موجودات و حافظ همه هستی و بصیر خبیر به تمام امور و سمیع به تمام اصوات و قادر بر هر چیز است، بدون شک در برابر عظمت و هیبت و جلال و کمال او به تواضع برخاسته و از برکت آن تواضع مطیع

و فرمانبر او خواهیم شد و به دایره با عظمت بندگی و به میدان پر منفعت عبودیت قدم گذاشته و مجذوب و شیدای آن کمال مطلق خواهیم شد که تواضع در برابر حق جز فانی شدن در عظمت او و در تمام امور بنده و مطیع و فرمانبر او بودن، معنای دیگر ندارد.

تنها به این که بگوییم به وجود او معتقدم و او را دوست دارم تواضع حاصل نمی شود، تواضع حقیقی در برابر حضرت او معرفت واقعی به او و پیروی از دستورهای اوست.

عبادت و عبودیت معنایی جز این ندارد، عبد یعنی آشنای با مولا و مطیع و سر به فرمان ارباب.

آنان که ادعای خدا دوستی و خدا اعتقادی دارند، ولی عامل به قرآن و دستورهای حضرت دوست که از جانب انبیا و ائمه و اولیا اعلام شده نیستند متکبران و خدای عزیز متکبران را دوست ندارد.

تواضع، روزنه سعادت دنیا و آخرت و عامل دور شدن آتش عذاب از انسان و نزدیک کننده بهشت برین به آدمی است.

تواضع، باعث آراسته شدن انسان به حسنات و دور ماندن آدمی از سیئات و بدی ها و پستی هاست.

تواضع، خورشید جان و حیات روان و چشمه جاودان و روح بخش به انسان و کامل کننده آدم در راه خداوند متان است.

تواضع، مقدمه معرفت، علاج کسالت، دور کننده شقاوت، آورنده سعادت و آراسته کننده انسان به کرامت است.

تواضع، ریشه حقایق، چراغ قلب صادق، امید دل شایق، راه گشای عاشق، کوبنده منافق و جلب کننده خشنودی خالق است.

کبر در برابر حضرت حق از اعظم گناهان و از بدترین مفاسد و علت خزی دنیا و عذاب آخرت است.

در هر صورت، چون از طریق آیات الهی چه آیات آفاقی و چه آیات انفسی و چه آیات قرآنی، دارای معرفت به الله شوی و ربّ و خالق خود را بشناسی و به موقعیت و موقف خود و جهانی که در آن هستی واقف گردی و به این نتیجه بررسی که تنها راه سعادت و کسب رشد و کمال معرفت است، به حالت عالی تواضع دست یابی و از پی آن به اجرای دستورهای حضرت رب الارباب اقدام کنی و به تدریج قدرت خطرناک هوای نفس را که دشمن ترین دشمنان توست در مملکت وجودت به ضعف کشانی و حکومت باطل او را از دستش گرفته به دست حق بسپاری و وجود خویش را در این مرحله آینه تجلی اسما و صفات کنی و به معنای حقیقی عبد و بنده او گشته و از هر قیدی رهایی یابی و از بند هر اسارتی برهی و به جلب رضای دوست نایل شوی و نفس و حواسش را بارکش بندگی و عبادت حضرت حق نمایی و به مفهوم عالی تواضع تحقّق عینی بخشی.

اگر موفق به کبر و ورزی در برابر هوای نفس شویم و سرکشی غرایز و شهوات و امیال و خیالات و آرزوها را با توجه به حضرت حق و عمل به دستورهای جناب او مهار کنیم به عرصه با عظمت تواضع راه یابیم که حقیقت تواضع تکبر کردن با شیاطین و هوای نفس است، چنانچه تکبر در برابر حق محصول تواضع و فروتنی در برابر هوا و شیاطین است و این تواضع در برابر هوا و تکبر در برابر حق فقط به ضرر خود انسان است.

پس از آن که جلال الدین این مطلب را بیان می کند که در دنیا اغلب پیکارها و ستیزه جویی ها ناشی از خود دوستی افراطی و نفس پرستی است و اگر انسان بتواند نفس خود را مهار کند نه با کسی دشمنی خواهد داشت و نه کسی به او خصومت خواهد ورزید، این اعتراض را متذکر می شود که اگر این اصل صحیح بود، چرا پیامبران الهی دشمنان فراوان داشتند، با این که آنان بدون تردید نفس خویش را به کلی از پا در آورده بودند.

جلال الدین به این اعتراض پاسخ بسیار عالی می دهد و می گوید: شما گمان مبرید که خصومت با پیامبران دشمنی با آن ها بوده است، مثلاً برای آن بوده است که پیامبران مانع زندقگی آن ها بودند، یا پیامبران لذایذ آن ها را از دستشان می گرفتند، یا پیامبران خون ناحقی می ریختند، یا پیامبران قیافه زشتی داشتند، هیچ یک از این ها علت دشمنی با پیامبران نبوده است، بلکه باید ببینیم که پیامبران مطابق دستورهای الهی چه می گفتند؟

آنان می گفتند: موجودیت انسانی در خور و خواب و خشم و شهوت خلاصه نمی شود.

آنان می گفتند: موجودیت انسانی در تنفس و جنبش حیوانی پایان نمی پذیرد.

آنان می گفتند: این موجود بزرگ دارای گوهر روحانی است که او را می تواند از تمام طبیعت بالاتر برده و به مقامی برساند که جزئی از ابدیت گردد و در بارگاه الهی از هر گونه ماده و مادیات گام فراتر نهد.

برای به ثمر رسیدن چنین موجودیت بایستی نفس و خواسته های آن را محدود

کرد و بایستی در روابط افراد با یکدیگر عدالت ورزید، بایستی رابطه بندگی را میان خود و خدا برقرار ساخت.

چون این مقررات مخالف هوا و هوس های حیوانی بوده و از زندگانی بی خیال و ناخود آگاه آنان جلوگیری می کرد، لذا مردم به دشمنی با پیامبران برمی خاستند، این دشمنی در حقیقت با شخص پیامبران نبوده است، بلکه آنان نمی خواستند شهوات چند روزه خود را رها کنند و به اصطلاح، ساده لوحان بی خبر نمی خواستند نقد را به نسبه بفروشد، در نتیجه آنان با تکامل و رهسپار شدن به ابدیت و سعادت مطلق خویش در نبرد بودند، به همین جهت است که جلال الدین می گوید:

دشمن خود بوده اند آن منکران*** زخم بر خود می زدند ایشان چنان

نظیر این مطلب همان است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به نزد علاء الدین زیاد حارثی رفت و خانه وسیع او را دید و گفت:

ای علاء! با این خانه وسیع در این دنیا چه می کنی؟ مگر تو در آخرت به خانه وسیع تر احتیاج نداری؟ بلی می توانی با این خانه برای آخرت خود نیز توشه برگیری، مهمانان را پذیرایی کنی، خویشاوندان را رسیدگی کنی و حقوق آنان را پردازی، در این صورت تو با این خانه به آخرت خواهی رسید.

علاء می گوید: یا امیر المؤمنین! از دست برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت می کنم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عاصم چه کرده است؟ عرض کرد: عبایی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. فرمود: او را نزد من بیاورید، هنگامی که عاصم به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت فرمود: ای دشمن جان خود! آیا به خانواده

خود رحم نکردی از خدمت آن ها سرباز زدی، شیطان تو را گنج کرده (۱).

ملاحظه می شود که امیر المؤمنین علیه السلام تخلف عاصم را از دستورهای خداوندی موجب دشمنی با خویشان معرفی می کند، بدین مضمون آیات و روایات فراوانی وجود دارد.

از همین اصل روشن می شود که مسئله توجه به خدا و عمل به او امر او تنها و تنها به سود خود انسان هاست، چنان که تخلف از او امر او به ضرر خود انسان می باشد.

اگر انسان به جهت مسامحه کاری یا به جهت اشباع هوا و هوس مخالف احکام عقلی و وجدانی خود عمل کند این تخلف نه سودی به دیگران می رساند و نه ضرری، بلکه ضرر آن به خود انسان متخلف از قانون برمی گردد.

فیض آن حکیم بزرگ در شکایت از هوای نفس می گوید:

خویشان را در هوا کردیم گم***جاده در راه خدا کردیم گم

از عدم ما تا به اقلیم وجود***آمدیم و راه را کردیم گم

منزل و مقصود و راه و راه رو***جمله را در ابتدا کردیم گم

سالک مسلوک و مسلوک الیه***جمله ما بودیم و ما کردیم گم

هر چه ما را بود زاجناس و نقود***جمله را در راهها کردیم گم

زابتدا کردم چون آهنگ راه***گام اول خویشان را کردیم گم

بر در شه چون عطا جویمان شدیم***شاه را اندر عطا کردیم گم

یافتیم آخر درون خویشان***هر چه را در هر کجا کردیم گم

ص: ۲۹۹

اگر حالت عالی تواضع در نفس ما تجلی کند، نفس بدون تردید علاوه بر عشق به حق، بارکش عبودیت تمام وجود ما می گردد و بر این بارکشی افتخار کرده و رو به سوی رضایت دوست به حرکت خواهد آمد تا جایی که جز دوست را نشناسد و جز او را نبیند و غیر او را نخواهد و فرمان غیر او را نبرد.

ساختمان طبیعی ما به طوری است که وسیله آشنایی ما با جهان طبیعی همین حواس ظاهری است که به اندازه محدودی به ما داده شده است.

باز برای همین وضع طبیعی است که لذا باید ما منحصر به همان مقدار است که غرایز محدود ما اجازه می دهد.

پس نتیجه این اصل بدیهی این است که ما تابع و پیرو حواس خویشتن می باشیم، یعنی هر چه که آن ها برای ما امکان پذیر بسازند بهره برداری خواهیم کرد، ولی آن گاه که شخصیت ما اعتلا پیدا می کند و فعالیت روحی ما وسعت و عمق خود را در می یابد حواس تابع می شود.

حواس تابع ما می شود یعنی چه ؟

ممکن است برای اشخاص سطحی این مطلب تا حدودی غیر قابل قبول جلوه کند ولی ما می توانیم برای اثبات این حقیقت از آشکارترین پدیده ها استفاده کنیم.

آن احتیاجی که کودک برای تماس به نمودهای زندگانی دارد می بینیم، آن احتیاج در اشخاص رشد یافته وجود ندارد؛ زیرا جهان برای کودک تدریجاً مطرح می شود و انگهی شخصیت و حافظه و اندیشه او آن چنان رشد نیافته تا با نبودن حوادث در پیش رو، آن ها را به محاسبه درآورده و نتایج منطقی را اتخاذ نماید.

هنگامی که مغز انسانی به رشد طبیعی خویش می رسد و توانایی تجرید و انتزاع

کلی و غیر ذلک را به دست می آورد، در این موقع بدیهی است که به دیدن تمام حوادث و موضوعات که می خواهد درباره آن ها حکم کند نیازی نخواهد داشت، این رشد مغزی تا جایی می رسد که گویی انسان و جهان را در خود می بیند، ولی چون فعالیت روح بی نهایت است و عرصه هستی بیکران، لذا به یافتن انسان و جهان در خویشتن قناعت نمی ورزد؛ زیرا نه جهان محدود است و نه انسان هایی که در آن به وجود می آیند مشخص می باشند، این است که رو به بی نهایت کوشش خود را آغاز می کند.

در اینجا است که از خود و حوادث بی خبر شده و تنها متوجه حضرت حق گشته به طوری که حس می کند «لیس فی الدار غیره دیار» (۱).

همه ما ملاحظه کرده ایم که در هنگام تمرکز قوای مغز از حوادثی که در پیرامون ما صورت می گیرد غفلت می ورزیم، گویی اصلاً آن حوادث پیرامون ما اتفاق نیفتاده است.

گاهی همین حالت تمرکز به حدی از شدت می رسد که انسان حوادثی را که در بدن او تأثیر می گذارند احساس نمی کند.

در حال چشیدن عالی ترین لذت، نقطه ای توجه ما را جلب می کند شدت این جلب توجه به جایی می رسد که لذت تدریجاً از درک ما برکنار می شود و هم چنین گاهی تمام وجود ما را درد فرا می گیرد ولی یک حادثه یا یک مسئله ناگهان چنان ما را به خود مشغول می دارد که درد به کلی فراموش می شود.

در حالات عشق، هنگامی که درون عاشق از معشوق بهره مند است گاهی این مشغولیت به حدی است که هیچ حادثه ای اگر چه با تمام موجودیت او سر و کار

ص: ۳۰۱

داشته باشد نمی تواند او را از آن حالت منصرف کند.

به همین قیاس می توان حالت تسلیم به خدا را مجسم کرد، هنگامی که این عشق حقیقی پیدا می شود، دیگر برای انسان عاشق احساسی درباره موجودیت خود نمی ماند، او به قول عارف رومی مانند کوهی است که هزاران صدا در او می پیچد و او آن ها را منعکس می سازد ولی کوچک ترین آگاهی به این عمل ها و عکس العمل ها ندارد.

حکیم صفای اصفهانی در این زمینه چه خوش می گوید:

سلطان سریر عشق ماییم***هم پادشهییم و هم گداییم

بر خسرو گاه افسر سر***بر سالک راه خاک پاییم

بر دست سکندر ولایت***آینه قطب حق نماییم

ما مالک ملک و گنج فقیریم***ما صاحب افسر فنایم

دریای وجود را لالی***در بحر عدم نهنگ لاییم

در فلک نجات ناخدا کیست***ما بر سر ناخدا خداییم

ما بنده مصطفای مطلق***سلطان سریر اصطفاییم

در سطور گذشته به این نکات بسیار عظیم قرآنی و عینی واقف شدید که وجود مقدس او خالق، رب، رزاق، حافظ، قادر، بصیر، خبیر و سمیع است و ذات مقدسش نسبت به همه امور هستی از ظاهر و باطن و غیب و شهادت احاطه دارد و هیچ چیزی از دایره حکومت و عنایت او بیرون نیست و وقوف و معرفت به این حقایق از طریق قرآن و انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام بدون تردید پدید آورنده تواضع به معنای تسلیم در برابر او و اطاعت از قوانین و امر و نهی آن جناب است و در حقیقت ریشه تواضع حالی و عملی، یا قلبی و عینی در معرفت نسبت به آن وجود مقدس و ذات بی نهایت در بی نهایت است در این جا لازم است به آیاتی از قرآن مجید در آن زمینه ها توجه کنید.

قرآن کریم منبع حقایق و سرچشمه معارف و کتاب حسنات و بازگو کننده واقعیت ها است.

بی توجهی به کتاب خدا، در حقیقت بی توجهی به خدا و غفلت از عوامل رشد و کمال است.

قرآن مجید مبین واقعیت هایی است که اگر انسان به آن ها توجه کند، از بهترین حالات ملکوتی در دنیای نفس و قلبش برخوردار شده و به تمام اعمال صالحه و صفات حمیده و اوصاف پسندیده آراسته می گردد.

یک قسمت از قرآن مجید نمایشگر اوصاف و اسمای الهی است که راه شناخت حضرت او بسته به معرفت این اوصاف و اسما است که چون با دقت در آن آیات معرفت حاصل شود به دنبال آن معرفت تواضع قلبی که همان تسلیم در برابر اوست می آید و به دنبال تواضع قلبی فروتنی تن که همان عبودیت و بندگی است تجلی می کند، به این صورت که چون قلب و یا نفس به حالت تواضع آراسته شود، چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت در مدار اطاعت قرار گرفته و به تمام احکام عبادی و فقهی و اخلاقی و اجتماعی و آخرتی و معنوی سر می نهد.

گر کسی یابد در این کو خانه ای***هر دمش واجب شود شکرانه ای

هر که او بویی ندارد زین حدیث***هر بن مویش بود بت خانه ای

هر که در عقل لجوج خویش ماند***زین سخن خواند مرا دیوانه ای

هر که اینجا آشنای او نشد*** او بماند تا ابد بیگانه ای(۱)

ص: ۳۰۳

[الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ] (۱).

همه ستایش ها ویژه خداست که آسمان ها و زمین را آفرید و تاریکی ها و روشنی را پدید آورد. [با این همه نشانه ها که گواهی بر یکتایی و قدرت اوست] باز کافران برای پروردگارشان [بت ها و معبودهای باطل را] شریک و همتا قرار می دهند.

آنان که به انکار حضرت او برخاسته اند و بر حقیقتی که از هر چیز روشن تر است پرده می پوشند و هزاران سال است قلوب و مغزهای عادی را جولانگاه اباطیل و مزخرفات خود کرده، چرا تاکنون دلیل و برهان قانع کننده ای بر ادعایشان اقامه نکرده اند و اگر اقامه نموده اند در کدام کتاب و مجله علمی است؟ من خود کتاب های اصلی منکران حق را چه آن کتاب هایی که در داخل ممالک اسلامی نوشته اند و چه در خارج مطالعه کرده ام، آنچه آنان درباره مبدأ عزیز عالم نوشته اند فقط ادعای محض است و تاکنون استطاعت و قدرت اثبات آن ادعا را حتی با یک دلیل نداشته اند و بسیاری از آنان در نوشته های خود جز عصبیت و لج بازی چیزی ندارند و سخنی که عقل و وجدان را آرام و راحت نماید و به قلب اطمینان دهد نیاورده اند، بافته مغز علیل را یافته حساب کرده و مرض را سلامت و ظلمت را نور و مرگ را حیات قلمداد نموده اند و از این راه به خود و مریدانشان خسارت سنگین زده اند، آنان می گویند: مبدأ ماده ازلی و یا طبیعت و یا تصادف است و بر این مدعا حکمت و برهان و استدلال منطقی تاکنون اقامه نکرده و بعد هم نمی کنند، باید به اینان گفت: شما که بالاخره قائل به مبدأ هستید، چرا اسم حقیقی او را که الله است

ص: ۳۰۴

در نوشته ها نمی نویسید، این که او را بگویید ماده ازلی یا طبیعت و یا تصادف، چه دردی از شما و جهان دوا می کند و کدام مشکل را حل می کند؟

فرار شما از آن حضرت، علتی جز هوای نفس و امیال و غرایز و شهوات آزاد ندارد، شما می خواهید در بی خیالی و بی بند و باری و بی قیدی زندگی کنید و از مقتید کردن آزادی شیطانی خود وحشت دارید، شما از ممنوعیت زنا و حرمت ربا و ظلم و تجاوز و سلطه گری و شهوات غلط می ترسید و می دانید اگر به حوزه توحید و ایمان روی آورید به بی بندوباری ها و کثافت کاری ها و غارتگری ها و دزدی ها و تمام شهوات غلط جنسی باید خاتمه بدهید و مردم جهان را از شر خود آسوده کنید، از این جهت از این حوزه پاک فراری هستید و برای سرپوش گذاشتن بر فرار خود مارک انکار حق به خود زده و زیر پوشش کفر و شرک رفته و نام آن را با کمال بی شرمی و بی حیایی آزادی از خرافات گذاشته و محصول مغز مریض خود را به عنوان ماتریالیسم یا کمونیسم و یا با کلمات بی محتوای دیگر خواننده و تبلیغ کرده اید و با شرکت یهودیت صهیونیسم و مسیحیت غربی تمام روی زمین را به فساد و ناپاکی و آلودگی و بدبختی دچار کرده اید، چرا؟ چون به خاطر پیروی از شهوات نخواسته اید در برابر حضرت حق که آشکارترین آشکارهاست تواضع کنید، در حالی که با آن علم و دانش سرشارتان از حق خبر داشته و بودن او هم چون روز برایتان روشن است.

چون به این معنا توجه کردی که وجود مقدس او خالق سماوات و ارض و قرار دهنده نور و ظلمات است و محصول اراده او که جهان هستی است دنیایی بی نهایت از نظم و عدل و علم و حکمت است و هر ذره ای از ذراتش از حیث نظم و دقت و موقعیت و موقف متحیر کننده عقول و مست کننده درون است، آیا اقتضا ندارد که در برابر عظمت و کمالش به تواضع آبی و سر عبادت بر خاک پیشگاهش

نهی و به عجز و تقصیر و ذلت و کوچکی خود در برابر کبریاییش اعتراف کنی و از در تواضع به بستان سعادت وارد شده و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نمایی؟!!

خدایا! دست ما را بگیر و از چاه جهل و غرور و عجب و خودبینی بدر آر و ما را از بند اسارت هوای نفس نجات ده و در سعادت دارین را به روی ما بگشا.

نگارا نگاهی ز مهر و وفا***که درد من خسته سازی شفا

تو دانی که در کویت آواره ام***کرم کن که مسکین و بیچاره ام

صف آراسته دینی و نفس دون***که ریزد بخاک از دامن زار خون

مرا دوزخی خواهد این نفس زشت***نگارا زروی تو خواهم بهشت

کریم غفور رحیم شها***بهر زشت و زیبای خلق آگها

همه عمر اگر در گنه زیستم***در آن عفو نامنتها چیستم

مرا جرم اگر قطره بی شمار***ترا بحر بخشش ندارد کنار

بیاموز ما را ره بندگی***ز عشقت به جان بخش فرخندگی

ربوبیت در قرآن

در قرآن کریم و روایات و دعاهاى اسلامى، به اندازه اى که با نام حضرت حق تحت عنوان ربّ بر خورد مى کنیم با نام دیگر بر خورد نداریم.

ربّ به معنای مالک است و در جهت حضرت حق جلّ و علا- به مفهوم مالک عادل و عالم و حکیم و متصرف در تمام موجودات به مصلحت واقعی موجودات است، تصرفی که باعث بروز استعداد موجودات و علّت ظهور کمالات در تمام اجزای هستی است.

مقام ربوبیت آن جناب اقتضا دارد که پس از خلق موجود و آفرینش شیئی او را در مسیر تربیت لازم قرار دهد تا به جایگاهی که در خانه هستی دارد رسیده

و منفعتی که باید از خود به ظهور برساند آشکار نماید.

[رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى] (۱).

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

[اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] (۲).

خدای یکتا که معبودی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است.

[يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] (۳).

ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیان.

[وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ] (۴).

و بگو: پروردگارا! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور که تو بهترین فرود آورندگان.

[قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بَعْضَ رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ] (۵).

بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟!

آری، وجود مقدس او مالک تمام هستی و مربی همه موجودات است و عنایت و لطف و کرمش به طور متصل به تمام موجودات غیبی و شهودی می رسد و هیچ

ص: ۳۰۷

۱-۱ - طه (۲۰): ۵۰.

۲-۲ - نمل (۲۷): ۲۶.

۳-۳ - قصص (۲۸): ۳۰.

۴-۴ - مؤمنون (۲۳): ۲۹.

۵-۵ - انعام (۶): ۱۶۴.

شیئی بی نیاز از ربوبیت حضرت او نیست.

او به فرموده قرآن: «رب العالمین، رب سماوات و ارض، رب عرش عظیم، رب بلد حرام، رب آباء اولین، رب مشرق و مغرب و رب کل شیء» است.

شما بگویید و با فکر و اندیشه و دقت هم بگویید، آیا کبر و روگردانی از وجودی که همه کاره همه موجودات و حاکم علی الاطلاق و مربی هستی و مالک همه آفرینش است جایز است؟

آیا جز تواضع و فروتنی در برابر حضرت او و اطاعت از دستورهایش راه بهتری برای کسب کمال و رشد وجود دارد؟

بیچاره آنان که از حقیقت غافل شده و به راه جهل و بی خبری افتاده و از پی این خواب سنگین مشغول تیشه زدن به ریشه خود هستند!

ربوبیت در دعای عرفه

اشاره

آیا این جملات نورانی و بیدار کننده و بینایی بخش را در دعای عرفه حضرت سیدالشهدا، ابا عبد الله الحسین علیه السلام، دیده اید که در صحرای عرفات می خواند و مانند دو چشمه آب اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نورانش جاری بود.

رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعِيدَلْتُ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي فَأَحْسَيْتُ صَوْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَحْسَيْتُ الْإِلَهِي وَفِي نَفْسِي عَافَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا كَلَأْتَنِي وَوَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَيِّدْ يَتَنِي، رَبِّ بِمَا أَوْلَيْتَنِي وَ مِنْ كَمَلٍ خَيْرٍ اعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اطْعَمْتَنِي وَ سَيِّئَاتِي، رَبِّ بِمَا اعْنَيْتَنِي وَ أَقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اعْتَنَيْتَنِي وَ اعَزَّزْتَنِي، رَبِّ بِمَا الْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصَّافِي وَ يَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكَافِي.. (۱).

ص: ۳۰۸

پروردگارا! به این که مرا پدید آوردی، پس در خلقتم تناسب نهادی، پروردگارا! به این که آفرینش را آغاز نمودی، و صورتم را نیکو نمودی، پروردگارا! به این که به من احسان کردی، و در خویشتم عافیت نهادی، پروردگارا! به این که محافظتم نمودی و موفقم داشتی، پروردگارا! به این که بر من نعمت بخشیدی و راهنمایی ام نمودی، پروردگارا! به این که سزاوار احسانم کردی و از هر چیزی عظیم کردی، پروردگارا! به این که مرا خوراندی و نوشاندی، پروردگارا! به این که بی نیازم ساختی و اندوخته ام بخشیدی، پروردگارا! به این که یاری ام نمودی و عزتم بخشیدی، پروردگارا! به این که به من پوشاندی، از پوشش با صفایت، و بر من آسان نمودی از رفتار کفایت کننده ات.

پس بعد از توجه به این حقایق که از قول پاک ترین و راستگوترین انسان نقل شده چه جای تکبر نسبت به آن جناب است که ربوبیتش در همه احوال دستگیر تمام ذرات پیدا و ناپیدای هستی است؟!!

در اینجا چه بجاست که دست حاجت به سوی حضرت او دراز کرده و در کمال فقر و ذلت و زاری و نیازمندی، از جنابش بخواهیم از ما دستگیری کن و امراض باطنی ما را که بدترین برنامه در وجود انسان است علاج فرما و ما را به سوی خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی در همه زمینه های زندگی رهنمون شو.

آری، اوست خالق و رب تمام موجودات و منبع روزی بخش به جز او وجود ندارد، اوست که همیشه با قدرت کامله اش و با لطف و عنایت و محبتش به موجودات، سفره روزی همه را پر نگاه داشته و به هر کس هر چه لازم دارد از خزانه رحمتش عنایت می کند، به عبارت دیگر تمام موجودات عالم روزی خوار حضرت

اویند و نمک خور آن وجود مبارک، اما چه جای تأسف است که در میان آدمیان، گروهی نمک او را می خورند ولی نمکدان می شکنند، اینان از سفره حضرت او کسب قدرت و نیرو می کنند و آن قدرت را علیه حضرت او به کار می گیرند و به تعبیر دیگر از منابع روزی در هر حدی که می خواهند می خورند و چون سیر و سیراب شدند سر به طغیان و عصیان برمی دارند و در کنار هر گناهی صدای قهقهه خنده آنان به فلک می رسد، نمی دانم مست اند یا بر گناه و عصیان و آلودگی خود افتخار کرده، سینه سپر می نمایند؟

اندیشه در آیات توحید، بهترین راه تواضع

اشاره

[قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ] (۱).

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر می کند؟ به زودی خواهند گفت: خدا! پس بگو: آیا [از پرستش غیر او] نمی پرهیزید؟! این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟

ص: ۳۱۰

از آیات عجیب قرآن مجید است، کمال بی انصافی و ناجوانمردی است که انسان عاقل این گونه آیات را در قرآن کریم ببیند و در برابر حق به تواضع برنخیزد، من در طول مطالعاتم، بهترین راه را برای به دست آوردن تواضع جز اندیشه در آیات توحید قرآن و دقت در روایات و دعاهایی که معارف الهیه را توضیح داده اند ندیده ام.

منبع روزی

[قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ] (۱).

منبع روزی موجودات زنده به خصوص انسان از آسمان عبارت است از: باران، برف، نور خورشید، مهتاب و بسیاری امور دیگر که در کتب علمی ضبط شده و اموری که در آینده نزدیک یا دور به وسیله دانشمندان محقق کشف می شود.

منبع روزی از زمین عبارت است از: معادن، نباتات، حیوانات بحری و بری و هوایی که برای توضیح این امور تاکنون هزاران کتاب پر ارزش علمی نوشته شده است.

اندیشه در گوش و چشم

[أَمْنُ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ] (۲).

درباره گوش و چشم، در توضیح این آیه به چهار مطلب بسیار مهم می توان اشاره کرد:

ص: ۳۱۱

۱-۱) - بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟؛ یونس (۱۰): ۳۱.

۲-۲) - یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟؛ یونس (۱۰): ۳۱.

۱- چه نیرویی است که روزی شما و خوراکی ها و آشامیدنی ها را در وجود شما از هزاران کانال و مرحله عبور می دهد تا به کمالتش که شنوایی و بینایی است برساند؟ آیا در سایه قدرتی جز قدرت حق این حرکات عظیم و این مسائل عجیب انجام می گیرد؟ راستی چه اعجاب انگیز است که محصول آب و نان و میوه و سبزی و حبّه و دانه پس از عبور از مری و معده و روده و... تبدیل به شنوایی و بینایی می شود.

۲- گوش و چشم دو عضو بسیار لطیف و ظریف هستند که هستی و هویت گوش عبارت از یک پرده نازک و هستی و هویت چشم عبارت از یک مردمک بسیار ریز است که این پرده و مردمک عجیب آسیب پذیر هستند و در برابر کم ترین حادثه از کار می افتد و عمری انسان را به کوری و کوری مبتلا می کنند، کیست که در برابر این همه حادثه و فعل و انفعال در کره زمین و این همه حشرات موذی و سر و صداها و مناظر عجیب و غریب و نور شدید و ضعیف و سرما و گرمای سخت، گوش و چشم شما را از آسیب حفظ می کند؟ آیا سزاوار نیست در برابر این همه عنایت او سر تعظیم فرود آورده به حضرتش عشق بورزید و از دستورهایی سعادت بخش آن جناب پیروی کنید؟

۳- گوش و چشم دو وسیله بسیار مهم برای کسب علم و دانش و معرفت و بینش، چرا از این دو عضو برای شنیدن حقایق و دیدن عجایب بهره نمی گیرید و یا چرا با بازبودن گوش، خود را به کوری زده و با باز بودن چشم، خویش را به کوری زده اید، می شنوید و می بینید ولی از این شنوایی و بینایی برای درک حق استفاده نمی کنید؟

شما می توانید از کمک گرفتن از گوش و چشم به صراط مستقیم حق راه یابید و به مقام قرب و لقا و وصال محبوب برسید، کدام قدرت بود که گوش شنوا به شما

عنایت کرده، چرا در برابر او تواضع نمی کنید و سر فقر و ذلت در پیشگاه او به عبادت نمی گذارید؟

۴- انسان در برابر تمام شنیدنی ها و دیدنی ها مسئول است و برای آنچه شنیده و آنچه دیده بازپرسی می شود و در قیامت دادگاه های بس عجیب برایش برپا می شود، انسان حق ندارد هر چه را می خواهد و نفسش اقتضا می کند بشنود یا ببیند، شنیدن و دیدن باید بر اساس مقررات حق باشد و هماهنگ با رضایت حضرت رب الارباب، گوش را برای شنیدن حق و چشم را برای دیدن آثار حق عنایت کرده اند، اگر حق بشنوید حق می شوید از طریق دیده قلب که حق شنیدن گوش قلب را باز می کند و حق دیدن چشم دل را، اگر ناصحیح بشنوید از شنیدن حق کر می شوید و اگر ناصحیح ببینید از دیدن حق کور می گردید، راه باز شدن گوش دل و چشم قلب، حق شنیدن و حق دیدن است.

شما چند روزی از شنیدن غیبت و تهمت و دروغ و باطل و لغو و موسیقی پرهیزید و چند روزی از چشم چرانی و نظر به نامحرم خودداری کنید تا ببینید چگونه گوش جان و چشم دل باز می شود.

منبع حیات

[وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ] (۱)

و کدام قدرت موجود زنده را از نطفه و تخم و بذر بیرون می آورد و یا نطفه مرده و تخم و بذر را از زنده بیرون می کشد و به تعبیر دیگر کدام قدرت انسان عاقل متدین و زنده به معنا را از پدر و مادری کافر و مشرک به وجود می آورد و کدام اراده انسان

ص: ۳۱۳

مشرك و كافر را از انسان مؤمن و زنده به حیات الهی بیرون می آورد! و کیست که تدبیر تمام جهان به دست اوست، همه شما اقرار دارید که اوست پس چرا تقوای او را مراعات نمی کنید و در برابرش تعظیم نکرده و تواضع روا نمی دارید؟

او که تمام این امور به ید اوست خدای بر حق شماسست آیا بعد از حق غیر گمراهی و ضلال چیزی هست، کجا رو می کنید و چرا پس از این که حق برای شما معلوم شد به باطل تکیه زدید؟

دوران عمر ما به هجر یار بگذشت***نادیده روی حضرت دلدار بگذشت

فریاد اگر روز لقا دستم نگیرد*** اکنون که بنمودم جمال آن یار بگذشت

هر گه زدم دستی به دامان نیازش*** با ناز و قهر آن دلبر عیار بگذشت

گفتم صبا روزی به سلطان حقیقت*** عرضم رساند آن هم از دلدار بگذشت

[أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يُرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلِلهِ مَعَ اللّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] (۱).

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که مخلوقات را می آفرینند، آن گاه آنان را [پس از مرگشان] باز می گرداند؟! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟] بگو: اگر راستگوئید دلیل خود را بیاورید.

در زمینه مسئله روزی به سوره سبا آیه ۲۴ و فاطر آیه ۳ و ملک آیه ۲۱ و اسراء آیه ۷۰ و جاثیه آیه ۱۶ و آل عمران آیه ۲۷ و طلاق آیه ۳ و روم آیه ۴۰ مراجعه کنید که عجیب آیاتی است و دقت در آن آیات بدون شک آفریننده روح تواضع و فروتنی در انسان است.

ص: ۳۱۴

پس از ادای تواضع و فروتنی نسبت به جناب او نوبت تواضع کردن در برابر بندگان و عباد اوست و راه به دست آوردن این تواضع هم مشکل نیست، شما می توانید با دقت در یک روایت که از قول حضرت سجاده علیه السلام نقل شده آراسته به تواضع در برابر خلق حق شوید.

چون به بندگان خدا بررسی به کوچک و بزرگشان احترام کن و در برابر کسی که عمرش از تو کمتر و کسی که عمرش از تو بیشتر است تواضع کن؛ زیرا آن که عمرش از تو کمتر است، به احتمال قوی گناه و معصیتش از تو کمتر است، چرا که وقت کمتری در اختیار او بوده پس او از تو بهتر است و لازم است به خاطر بهتر بودنش در برابرش فروتن باشی و آن که عمرش از تو بیشتر است طاعتش از تو افزون تر است، چرا که وقت بیشتری در اختیار او بوده و به احتمال قوی یک «لا اله الا الله» از تو بیشتر گفته پس از تو بهتر است و تو لازم است در برابر بهتر از خود احترام و تواضع کنی.

این جاست که لزوم رعایت حق پدر و مادر و اقوام و دوستان و زن و فرزند و همه مردم بر انسان آشکار می گردد و آدم با انصاف خود را از جانب حضرت حق ملزم می بیند که در برابر همه از خدا تا خلق خدا تواضع کند.

ما که مالک حیات و موت و بود و نبود و نفع و ضرر خود نیستیم، چرا در برابر خدا و بندگانش تکبر کنیم، علت کبر در ظاهر و باطن ما وجود ندارد، بلکه هر چه علت میدان حیات ما را محاصره کرده، علت تواضع است و بس.

تا چند از این خاک بمیرید و بزایید*** گامی بگذارید و بر افلاک بر آید

یک بار بمیرید و دوم بار نمیرید***یک بار بزیاید و دوم بار بزیاید

باز آمدن و رفتن از این خانه شما را*** از چیست پرسید که چونید و چرااید

بر دولت و بر مال فزایش نکند سود*** آن سود بود سود که بر خود بفرزاید

روایات تواضع

اشاره

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا حَسَبَ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصل و تباری نیست مگر به فروتنی.

وَقَالَ: مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا: وَمَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ التَّوَاضُّعُ (۲):

و نیز آن حضرت به یاران و اصحاب فرمود: چرا لذت و شیرینی عبادت را در شما نمی یابم؟

عرضه داشتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: فروتنی.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالتَّوَاضُّعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ (۳).

علی علیه السلام فرمود: بر تو باد به فروتنی که تواضع و فروتنی از بزرگ ترین عبادات است.

ص: ۳۱۶

۱- ۲) - الأمامی، شیخ طوسی: ۵۹۰، المجلس السادس عشر، حدیث ۱۲۲۳؛ وسائل الشیعه: ۴۸/۱، باب ۵، حدیث ۹۱.

۲- ۳) - مجموعه ورام: ۲۰۱/۱، بیان فضیله التواضع.

۳- ۴) - مستدرک الوسائل: ۲۹۶/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۷۹.

آن حضرت در وصف انبیا می فرماید:

آنان از پرتو عنایت حق از کبر و متیّت متنفر بوده و سخت گریزان بودند که حضرت حق فروتنی را بر آنان رضایت داده بود، به خاطر این حالت عالی روانی بود که چهره در پیشگاه حضرتش به خاک می ساییدند و صورت ذلت بر خاک در گاهش به خاک می نهادند و در برابر مردم مؤمن کمال فروتنی و تواضع داشتند (۱).

در حدیث آمده:

دو برادر مؤمن یک پدر و یک پسر به عنوان مهمان وارد بر امیر المؤمنین علیه السلام شدند، با آنان غذا خورد و این برنامه در عصر ریاست حضرت بود. چون از غذا فارغ شدند، قنبر طشت و ابریق و حوله ای آورد، تا مهمانان دست خود را بشویند، حضرت از جا برخاست و ظرف آب را از قنبر گرفت و به طرف پدر آمد و فرمود:

دستت را بشوی، آن مرد سر به زیر انداخت و عرضه داشت: یا علی! تو با این عظمت و من با این مسکنت، چگونه دستم را بگیرم و تو آب بریزی (۲)؟

حضرت فرمود: بنشین و دستت را بشوی که خداوند ناظر این معناست که برادری به خدمت برادرش برخاسته و به این خاطر در بهشت ده برابر مزد برایش معین فرموده که کارگران بهشت به خدمتش برخیزند.

سپس فرمود: تو را به عظمت حقی که دارم قسم می دهم به آن حقی که می شناسی و بزرگ می دانی که آن چنان دست بشوی که انگار قنبر بر دستت آب می ریزد، بالاخره آن مرد با کمک حضرت مولا دست خود را شست، سپس ابریق و طشت را به محمد حنفیه داد و فرمود: اگر پسر به تنهایی مهمانم بود دستش را

ص: ۳۱۷

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۵؛ مستدرک الوسائل: ۲۹۶/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۷۹.

می شستم اما خداوند دوست ندارد بین پسر و پدر فرقی نگذارم، پدرت دست آن پدر را آب ریخت، تو دست پسر را آب بریز.

امام عسکری علیه السلام که این داستان را نقل می کند می فرماید:

هر کسی در تواضع و فروتنی از علی پیروی کند به حق که شیعه واقعی است (۱).

عَنْ ابْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: مَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ؟

قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ (۲).

ابن جهم می گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: حد تواضع چیست؟ فرمود:

آن را در حق مردم داشته باشی که دوست داری مردم در حق داشته باشند.

و نیز ابن جهم می گوید:

از حضرت پرسیدم: حد تواضع چه اندازه است که وقتی انسان انجام می دهد در زمره متواضعان باشد؟

حضرت فرمود: برای تواضع در جاتی است:

۱- انسان قدر خود را در همه جهات بشناسد و به قلب سلیم و دل پاک، خود را در جایی که اندازه اوست قرار دهد.

۲- آن را برای همه دوست داشته باشد که دوست دارد از همه به او برسد.

۳- اگر از مردم بدی دید به خوبی دفع کند، غیظ خود را فرو خورد، از مردم گذشت نماید که خدا عاشق نیکوکاران است (۳).

ص: ۳۱۸

۱- ۱) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۲۵، حدیث ۱۷۳؛ بحار الأنوار: ۱۱۷/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۱.

۲- ۲) - روضه الواعظین: ۳۸۲/۲؛ مشکاه الأنوار: ۲۲۶، الفصل الثانی، فی التواضع.

۳- ۳) - الکافی: ۱۲۴/۲، باب التواضع، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۳۶.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَاضُّعُ أَنْ تَرْضَى مِنَ الْمَجْلِسِ بِدُونِ شَرَفِكَ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَيَّ مَنْ لَاقَيْتَ وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَأَنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَرَأْسَ الْخَيْرِ التَّوَاضُّعُ (١).

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع به این است که در هر جلسه ای از مجالس عمومی بدون لحاظ کردن موقعیت قرار بگیری و هر جا در آن جلسه جای خالی بود بنشینی و حساب نکنی که بالای مجلس و یا جای خاص آن در خور شأن من است، من نباید در بین مردم و یا در آخر مجلس و یا نزدیک درب بنشینم و این که به هر کس برخوردی، سلام کنی و از لجاجت و داد و فریاد و جدال در بحث پرهیزی گرچه حق با تو باشد، رأس خیر فروتنی و تواضع است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رَفْعِهِ (٢).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین مردم کسی است که در عین رفعت و مقام و والایی و شخصیت فروتن باشد.

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

جای روییدن گیاه در زمین مستعد است، زمینی که واجد شرایط نیست ضایع کننده دانه و حبه است و چیزی در آن نمی روید، حکمت هم همین طور است در قلب انسان متواضع رشد می کند ولی در دل متکبر جبار تجلی نمی نماید؛ زیرا خداوند تواضع را نیروی عقل و تکبر را ابزار جهل و بی خبری قرار داده است (٣).

در این فصل باید به این نکته توجه داشت که همه جا تواضع جایز نیست،

ص: ۳۱۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲۳/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۲۰.

۲- ۲) - أعلام الدین: ۳۳۷، حدیث ۱۵؛ مجموعه ورام: ۱۷/۲.

۳- ۳) - مستدرک الوسائل: ۲۹۹/۱۱، باب ۲۸؛ ذیل حدیث ۱۳۰۸۸.

تواضع در برابر حضرت حق و مردم مؤمن لازم، ولی تواضع در مقابل متکبران و جباران و آنان که در خط خدا نیستند و یا تواضع برای ثروت ثروتمندان حرام و باعث خرابی دین و نابودی شخصیت است.

راستی، خوش ترین فضا و باصفاترین صحنه، فضای تواضع و صحنه فروتنی در برابر عظمت حق و مردان خداست که تواضع نردبان شرف و وسیله کمال و راهبر انسان به سوی خیر دنیا و آخرت است.

خاکی بودن و خاک نشین بودن، خود را به حساب نیاوردن، همنشینی با مسکینان و فقیران، تفقد از حال درویشان، همه را از خود بهتر دیدن، سر به خاک ذلت بر آستان دوست نهادن، آواره کوی یار شدن، امید به او بستن، در برابر اولیا کمال ادب را رعایت کردن، باعث ارزش انسان و علت جذب محبت و رحمت حضرت حق است.

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَيُّ حَسَنَةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟

قَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَ التَّوَاضُّعُ وَ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَ الرِّضَاءُ بِالْقَضَاءِ. قَالَ: أَيُّ سَيِّئَةٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: سُوءُ الْخُلُقِ وَ الشُّحُّ الْمَطْمَئِعُ (۱).

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام حسنه نزد خدا بهتر و برتر است؟ فرمود: حسن خلق، فروتنی و صبر بر بلا و رضایت به حکم حق.

عرضه داشت: کدام بدی نزد خدا بزرگ تر است؟ فرمود: بد اخلاقی و بخلی که انسان به دنبالش باشد.

ص: ۳۲۰

اشاره

رهبر بزرگوار اسلام، پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله به فرموده قرآن مجید، واجد تمام حسنات اخلاقی بود و تمام آن حسنات را در تمام برخوردها به کار می گرفت، به چند نمونه از تواضع حضرت عنایت کنید.

پیرزن و مشک آب

ملافتح الله کاشانی در «تفسیر منهج» در ذیل آیه شریفه (۱):

[وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ] (۲).

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

نقل می کند:

پیرزنی چادر نشین که راهش به مدینه منوره دور بود علاقه عجیبی به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله داشت.

چند بار به فرزندانش گفته بود مرا به مدینه ببرید تا به شرف زیارت محبوب خدا، رسول اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شوم، ولی فرزندان او موفق به این سفر نشده بودند، پیرزن در آتش فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله می سوخت و در اشتیاق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله در حسرت و اندوه و غم و غصه به سر می برد.

دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خود بهشت برین می دانست و زیارت حضرتش را بهترین عبادت به حساب می آورد.

ص: ۳۲۱

۱- ۱) - منهج الصادقین: ۳۷۰/۹.

۲- ۲) - قلم (۶۸): ۴.

دلش آرام نداشت، قلبش مضطرب بود، آتش عشقش هر لحظه زبانه بیشتر می کشید، ولی راه بجایی نداشت.

فرزندانش هر روز به صحرا می رفتند و او در تهیه وسایل استراحت و فراهم آوردن آب و غذا می کوشید و در قلب خود هم با خدای مهربان برای پیدا کردن توفیق زیارت حبیب خدا مناجات می کرد.

روزی برای آوردن آب همراه با یک مشک به سر چاهی که در بیابان بود آمد، از عنایت خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دو سه نفر از یاران و اصحاب از آن منطقه عبور می کرد چون به سر چاه رسید و پیر زن را دید که بند مشک به دست دارد و برای آب کشیدن از چاه آماده می شود، به او فرمود: این کار برای تو زحمت دارد، مشک را به من بده تا از چاه به کمک تو آب بیرون بیاورم، پیرزن در پاسخ گفت: اگر این زحمت را از دوش من برداری برایت دعا می کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله مشک را پر از آب کرد، سپس به دوش مبارک قرار داد و راهی به سوی خیمه و چادر آن زن شد، هوا در گرما بیداد می کرد، بار سنگین بود، عرق بر پیشانی رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده بود، یاران به آن جناب عرضه داشتند: مشک را به ما بده تا به در خیمه این پیرزن برسانیم، در پاسخ آنان با یک دنیا عاطفه و محبت فرمودند: دوست دارم بار امتم را خود به دوش بکشم !!

به خیمه رسیدند، مشک را بر زمین نهادند، از صاحب خیمه خدا حافظی کرده و به سوی مقصد به حرکت آمدند، فرزندان پیرزن از راه رسیدند، به آنان گفت: آن مردی که به این علامت در بین آن چند نفر است به من کمک کرد و آب از چاه کشید و تا درون خیمه آورد، بروید و از وی سپاس گزاری کنید، بچه ها دویدند، چشمشان به دیدار جمال الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن شد، به آن جناب عرضه داشتند: مادر ما در آتش شوق دیدار شما می سوزد، برگردید تا وجود مبارکتان را

زیارت کند، او شما را نشناخته، حضرت برگشتند، فرزندان آن زن به سوی وی دویدند و فریاد زدند: مادر! آن که برای آب کشیدن از چاه و آوردن به خیمه به تو کمک کرد محبوب تو رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پیرزن نزدیک بود از شوق این خیر قالب تهی کند، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و خدای را بر این نعمت آسمانی و معنوی و ملکوتی شکر کرد!

بکوشید تا رنج ها کم کنید***دل غمگنان شاد و بی غم کنید

که گیتی فراوان نماند به کس***بی آزاری و داد جوید و بس

براین گفتهها بر نشانه منم***سر راستی را بهانه منم

جز از بندگی پیشه من مباد***جز از راست اندیشه من مباد

همی خواهم از کردگار جهان***که نیرو دهد آشکار و نهان

که با زیردستان مدارا کنم***ز خاک سیه مشک سارا کنم

که با خاک چون جفت گردد تنم***نگیرد ستمدیده ای دامن

توبه جوان یهودی

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

جوانی بود یهودی که بسیاری از اوقات خدمت رسول خدا می رسید، رسول الهی رفت و آمد زیادش را مشکل نمی گرفت و چه بسا او را دنبال کاری می فرستاد یا به وسیله او نامه ای را به جانب قوم یهود می فرستاد.

چند روزی از جوان خبری نشد، پیامبر عزیز سراغ او را گرفت، مردی به حضرت عرضه داشت: امروز او را دیدم در حالی که از شدت بیماری باید روز آخر

عمرش باشد. پیامبر با عده ای از یارانش به عیادت جوان آمد، از برکات وجود نازنین پیامبر این بود که با کسی سخن نمی گفت مگر اینکه جواب حضرت را می داد، پیامبر جوان را صدا زد، جوان دو دیده اش را گشود و گفت: لیبیک یا ابا القاسم، فرمودند بگو: «اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله».

جوان نظری به چهره عبوس پدرش انداخت و چیزی نگفت، پیامبر دوباره او را دعوت به شهادتین کرد، باز هم به چهره پدرش نگریست و سکوت کرد، رسول خدا برای مرتبه سوم او را دعوت به توبه از یهودیت و قبول شهادتین کرد، جوان باز هم به چهره پدرش نظر انداخت، پیامبر فرمودند: اگر میل داری بگو و اگر علاقه نداری سکوت کن. جوان با کمال میل و بدون ملاحظه کردن وضع پدر، شهادتین گفت و از دنیا رفت! پیامبر به پدر آن جوان فرمودند: او را به ما واگذار. سپس به اصحاب دستور داد او را غسل دهید و کفن کنید و نزد من آورید تا بر او نماز بخوانم، آنگاه از خانه یهودی خارج شد در حالی که می گفت: خدا را سپاس می گویم که امروز انسانی را به وسیله من از آتش جهنم نجات داد (۱)!

کنیز گریان

حبیب خدا پولی در اختیار یکی از اصحاب گذاشت که برای آن حضرت پیراهنی بخرد، او به بازار رفت و برای پیامبر صلی الله علیه و آله یک پیراهن به دوازده درهم بخرد، حضرت فرمودند: پیراهن دوازده درهمی لازم نیست، بدن را با پارچه ارزان تر هم می توان پوشاند!

خود به بازار رفتند و پیراهن را با یک پیراهن چهار درهمی عوض کرده و هشت

ص: ۳۲۴

درهم بقیه را پس گرفتند، در مسیر راه به نیازمندی رسیدند که لباس نداشت چهار درهم برای خرید یک پیراهن به او مرحمت فرمودند و گذشتند، در اثنای حرکت به کنیزی برخوردند که در گوشه ای نشسته و گریه می کند، سبب اندوه و ناله او را پرسیدند، پاسخ داد: خانم چهار درهم در اختیارم گذاشت که برای خانه خرید کنم گم کرده ام، حضرت جهت خرید چهار درهم باقی مانده را به او عنایت کرد، عرضه داشت: احسان خود را درباره من کامل کنید، فرمود: چه کنم؟ گفت: با من تا درب منزل اربابم بیا و برای من به خاطر دیر کردن شفاعت کن، حضرت در کمال فروتنی با او همراه شد تا به درب خانه ارباب کنیز رسید، زن خانه در به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله گشود و عرضه داشت: من کجا و شما، چه شد که به درب این خانه قدم رنجه کردید، حضرت فرمود: کنیزت دیر کرده وی را ببخش، عرضه داشت: او را به شما بخشیدم، حضرت رو به کنیز فرمود: من هم تو را در راه خدا آزاد کردم، سپس در حال برگشتن فرمود: چه پول با برکتی بود، بدن من و یک مستحق را پوشاند و برده ای را در راه خدا آزاد کرد (۱).

اخلاق جامع و کامل رسول خدا صلی الله علیه و آله به عینه به ائمه طاهرین علیهم السلام منتقل شد و آنان نیز همانند جد بزرگوارشان با مردم رفتار کردند که به قسمتی از رفتار ائمه بزرگوار علیهم السلام در فصل معرفت ائمه علیهم السلام در شرح باب شصت و نهم «مصباح الشریعه» به خواست حضرت دوست اشاره خواهد شد.

تواضع حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله

آیت الله العظمی بروجردی از بزرگ ترین علما و مراجع دینی عصر اخیر است.

ص: ۳۲۵

۱- ۱) - الخصال: ۴۹۰/۲، حدیث ۶۹؛ مستدرک الوسائل: ۲۵۵/۳، باب ۱۶، حدیث ۳۵۲۲؛ بحار الأنوار: ۲۱۴/۱۶، باب ۹، حدیث ۱.

آن جناب در زمان خود از اعلمیت در فقه و اصول و رجال و فلسفه برخوردار بود و آثار با منفعت زیادی از تألیف و چاپ کتب بزرگان و بیمارستان و مسجد و مدرسه از آن حضرت باقی ماند.

در هر صورت آیت الله بروجردی در عین قدرت و سطوت و در عین تکیه داشتن به مقام مرجعیت از حالات اخلاقی برخوردار و در کمال تواضع و فروتنی بود.

روزی در مسیر حرکت آن جناب به سوی درس، طلبه ای از طلبان به آن حضرت عرضه داشت که مشکلات اقتصادی مرا در فشار قرار داده و کارد به استخوانم رسیده، آن جناب فرمودند: پس از درس به من مراجعه کن، باشد که گره از کارت به خواست خدا گشوده شود.

آن مرجع دوران وقتی به کرسی درس نشست و درس و مباحثه را شروع کرد، بر اساس جو آزادی که بر درس شیعه حکم فرماست شاگردان در مقام ردّ و ایراد درس برآمدند و آن جناب به هر کدام پاسخ مناسبی عنایت می فرمود، آن طلبه ای هم که اظهار حاجت کرده بود، اشکالی به درس کرد، از آنجا که قوه شنوایی آیت الله بروجردی ضعیف بود، به خیال این که آن طلبه یادآوری حاجتش را نمود با کمی تلخی فرمود: گفتم بعد از درس، طلاب تعجب کردند، یکی از آنان که جلوی کرسی درس بود عرضه داشت: ایشان اشکال علمی کردند و پاسخ اشکال جایش همین جاست نه بعد از درس، ایشان متوجه شدند که برداشتشان صحیح نبوده درس را خاتمه داده و پس از درس به میان جمعیت طلاب رفتند تا به آن طلبه رسیدند و دست مبارک خود را به عنوان مصافحه به سوی او دراز کردند، او هم به آن جناب دست داد، ناگهان طلاب دیدند وجود مبارک آیت الله بروجردی خم شد و دست آن طلبه را بوسید و از وی عذرخواهی کرده و او را همراه خود به خانه برد و به دور

از چشم دیگران مشکل او را حل کرد و حاجت وی را روا فرمود!!

به فرمودهٔ بلبل گلستان عشق، الهی قمشه ای:

مرحبا بر صفای عالم عشق***آفرین بر روان آدم عشق

بارک الله به دفتر توحید***که بود نقش سر خاتم عشق

سرّ جام جهان نمای شهود***کس نگیرد به دست جز خم عشق

روح قدسی اگر شود نشود***جلوه گر جز به قلب مریم عشق

دیده بستم الهی از همه خلق***تا که دل شد ندیم و محرم عشق

ص: ۳۲۷

[وَالتَّوَّاضِعُ مِمَّا يَكُونُ فِي اللَّهِ وَاللَّهُ، وَمَا سِوَاهُ فَكَبِيرٌ، وَمَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ، وَ لِأَهْلِ التَّوَّاضِعِ سِيَّمَاءٌ يَعْرِفُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمَاتٍ بِسِيَّمَاهُمْ] (١)

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت باب تواضع می فرماید:

اگر برای تواضع، این صفت عالی ملکوتی و این حالت پر قیمت روانی زبانی بود که خلق خدا حرف آن زبان را می فهمیدند، هر آینه از بسیاری از حقایق و مخفیات عواقب که در کمون تواضع نهفته است خبر می داد و می گفت: در تواضع چه فواید عظیم و منافع کثیری است و چگونه می توان با این صفت نورانی به تحصیل رضای خدا برخاست و نفس را به کمال و رشد کشید و ابواب جنت را به روی انسان گشود و درهای دوزخ را به روی آدمی بست!

سیمای مؤمنان و متواضعان

اشاره

تواضع آن است که برای خدا و در راه خدا باشد و هر چه غیر این است عین کبر و سرگردانی است.

برای اهل تواضع سیما و نورانیته است که اهل آسمان از فرشتگان و اهل زمین

ص: ۳۲۸

از عرفا و حکما و اولیا و بیداران به وسیله آن نور و سیما آنان را می شناسند.

حقیقت این است که صفات حمیده و اوصاف پسندیده و ملکات فاضله چون ریشه در ملکوت عالم دارد و سایه ای از درخت طوبی و اسما و صفات الهی است جز نور و روشنایی و جز حق و واقعیت چیزی نیست که این معنا به وسیله آیات الهی و معارف ملکوتی اعلام شده و توسط فلاسفه موحد و عرفای عاشق و اولیای الهی و کاملان از اصفیا به اثبات رسیده، در سوره مبارکه انعام می خوانیم:

[أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (۱).

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! این گونه برای کافران [به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می دهند نیکوست.]

البته این نوری که در آیه شریفه است به توضیح روایات و تفسیر اهل حال عبارت از ایمان و معرفت و اخلاق حسنه و عمل صالح است که همه به انسان حیات معنوی می دهد و آدمی را از سیاه چال مرگ روحی و موت نفسی و قلبی در می آورد و چون در باطن انسان تابیدن گرفت از شدت تابش سر از ظاهر آدمی در آورده و خود را در چهره و حرکات انسان می نمایاند، آن وقت است که فرشتگان در آسمان و اولیا در زمین توسط این نور، آدمی را شناخته و باطن و ظاهر انسان را به

ص: ۳۲۹

رنگ ملکوت مشاهده می کنند، این نور بنا به فرموده قرآن و روایات، پس از مرگ تجلی فوق العاده تر پیدا می کند و در برزخ و قیامت مونس و معرف انسان می گردد، تا جایی که ملائکه و جن و انس در روز قیامت آدمی را غرق در این نور مشاهده می کنند.

[يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لَّهُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] (۱).

[این پاداش نیکو و با ارزش در] روزی [است] که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند، [به آنان می گویند:] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اید، این است آن کامیابی بزرگ.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ] (۲).

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.

در قرآن مجید می فرماید:

[وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ] (۳).

ص: ۳۳۰

۱-۱ - حدید (۵۷): ۱۲.

۲-۲ - حدید (۵۷): ۱۹.

۳-۳ - اعراف (۷): ۴۶.

و بر اعراف، مردانی [با مقام و منزلت اند] که هر کدام از دو گروه را به نشانه هایشان می شناسند.

بر اعراف مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که بینند و بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به علامت های ایشان، چه بهشتی های سپید روی و چه دوزخیان سیاه روی.

آن موضع را از آن جهت اعراف گفتند که ساکنانش عارف به تمام اوضاع قیامتند و آن ساکنان انبیا و شهدا و افاضل از مؤمنان هستند، در آنجا منازل و مقامات خود را در بهشت می بینند و از آن لذت می برند و عذاب دوزخ را مشاهده می کنند و از خلاصی آن مسرور می گردند.

مؤمنان و محبان امیر مؤمنان

در روایت آمده:

حارث همدانی که از محبان و عاشقان امیر مؤمنان است و اکثر اوقات در ملازمت آن منبع سعادت بود، به آن جناب عرضه داشت: من از دو حالت ترسان و هراسانم، یکی حالت نزع و جان دادن، دیگر حالت گذشتن از صراط.

آن حضرت فرمود: ای حارث! بشارت باد تو را که من دوستان خود را در این دو حالت فرو نگذارم و در این دو وقت خود را به ایشان رسانم که من ایشان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند و من شفیع آنان باشم و به آتش دوزخ گویم که ایشان را بگذار که از محبان و مخلصان منند و آنان را به مقصدشان که بهشت است رسانم (۱).

ص: ۳۳۱

آن ز فضل آفت سرای فضول*** آن علمدار و علم دار رسول

آن فدا کرده از ره تسلیم*** هم پدر هم پسر چو ابراهیم

مصطفی چشم روشن از رویش*** شاد زهرا چو گشت وی شویش

نامش از نام یار مشتق بود*** هر کجا رفت همرهش حق بود

بود تیغی زبان گوهرپاش*** که بدو کرده علم و عالم فاش

هر که ناطق نبود قایل او*** وان که قایل نبود قاتل او

زور او بت شکن ز روز ازل*** دست او تیغ زن بر اوج زحل

آل یاسین شرف بدو دیده*** ایزد او را به علم بگزیده

سر قرآن بخوانده بود به دل*** علم هر دو جهان ورا حاصل (۱)

ص: ۳۳۲

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَتَّبِعَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَ مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ، وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَرَّ عَلَى الصَّبِيَّانِ سَلَّمَ عَلَيْهِمَا لِكَمَالِ تَوَاضُعِهِ، وَ أَضَلَّ التَّوَاضُعُ مِنْ أَجْدَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هَيْبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بِأَبْهَاتِ التَّوَاضُعِ، وَ لَا يَعْرِفُ مَا فِي حَقِيقَتِهِ التَّوَاضُعَ إِلَّا الْمُتَقَرَّبُونَ مِنْ عِبَادِهِ، الْمُتَّصِلُونَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] (١). وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اعَزَّ خَلْقِهِ وَ سَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالتَّوَاضُعِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: [وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] (٢).

تواضع برای خدا

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

حضرت خیر البشر فرمود: وحی کرد خداوند عالم به من که تواضع کنید با یکدیگر و هیچ کدام شما فخر مکنید به دیگری و زیادتی در اصل و نسب و حسب

ص: ۳۳۳

۱- ۱) - فرقان (۲۵): ۶۳.

۲- ۲) - شعراء (۲۶): ۲۱۵.

را مناط اعتبار بدانید و مگویید بعض شما به دیگری که من زیادتی به تو دارم، چرا که من از فلان قبیله ام و پسر فلانی ام و استعدادم چنین و چنان است و تو چنین و چنانی، چرا که این ها نزد خداوند ارزش ندارد و غیر تواضع و بندگی و اطاعت و عبادت نزد آن جناب مناط اعتبار نیست و نیز باید هیچ کدام از شما با دیگری در مقام بغی و ظلم نباشد، چرا که بغی و ظلم منافی تواضع است و تواضع نمی کند کسی برای خدا مگر این که حضرت حق مرتبه او را در دنیا و آخرت بلند می گرداند.

حضرت رسالت پناه آن چنان متواضع بود که هر گاه به اطفال می رسید بر آنان سبقت سلام می گرفت.

اصل و ریشه تواضع از درک جلال و هیبت و عظمت خداست که هر کس موفق به فهم این واقعیت ها شود سر تواضع به زیر اندازد و خود را تسلیم آن جناب نماید، عبادتی در پیشگاه حضرت او به مرحله قبولی نمی رسد مگر از روی تواضع و فروتنی باشد، کسی به حقیقت تواضع راه نبرده مگر مقربان و آنان که متصل به آن حضرتند و دل به عشق او خالص کرده اند که راه به دست آوردن این اتصال و خلوص، معرفت است و معرفت نتیجه انس با قرآن و دقت در معارف الهیه است.

خداوند متعال در قرآن مجید در مقام بیان تواضع فرموده:

[وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] (۱).

و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند،

ص: ۳۳۴

و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند.

جناب احدیت عزیزترین خلق خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را امر به تواضع فرموده و به آن جناب چنین دستور می دهد:

[وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر.

ص: ۳۳۵

[وَالتَّوَّاضِعُ مَرْزَعَةُ الْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْخَشْيَةِ وَالْحَيَاءِ؛ وَأَنْهَنْ لَّا يَبْتَنُّ أَلْمًا مِنْهَا وَفِيهَا، وَلَا- يَسْلَمُ الشَّرْفُ التَّيَامُ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا
بِالتَّوَّاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى]

تواضع منشأ خشوع

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

تواضع و فروتنی سرزمین رویدن گل خشوع و خضوع است و محل نشو و نمای حیا و خوف و این خضوع و خشوع و خوف و حیا در وجود انسان آشکار نمی شود مگر به تواضع در برابر حق و فروتنی در برابر خلق.

و شرافت و عزت کامل و حقیقی به دست نمی آید مگر از تواضع و فروتنی در جنب ذات او که باید به حقیقت خود را ناچیز و بی اعتبار و لا شیء دانست و آن جناب را مستجمع جمیع صفات کمالیه.

هر که را ذره ای وجود بود***پیش هر ذره ای سجود بود

نه همه بت ززر و سیم بود*** که بت رهروان وجود بود

هر که یک ذره می کند اثبات*** نفس او گبر یا جهود بود

در حقیقت چو جمله یک بودست*** پس همه بودها نبود بود

نقطه آتش است در باطن***دود دیدن از او چه سود بود

هر که این نقطه دید هر دو جهانش*** محو گشته ز چشم سود بود

زانک دو کون پیش دیده دل***چون سراپی همه نمود بود

هر که یک ذره غیر می بیند***هم چو کوری میان دود بود

هم چو عطار در فنا می سوز***تا دمی گر زنی چو عود بود

ص: ۳۳۷

باب ۵۹ در اقتدا

اشاره

ص: ۳۳۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَصِحُّ الْإِقْتِدَاءُ إِلَّا بِصَحِّهِ قَسِيمِهِ الْمَارُوحِ فِي الْمَازِلِ وَامْتِرَاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْمَأْوَلِ. وَلَيْسَ الْإِقْتِدَاءُ بِالْتَّرْسِمِ بِحَرَكَاتِ الظَّاهِرِ وَ التَّنْسِبِ إِلَى أَوْلِيَاءِ الدِّينِ مِنَ الْحُكَمَاءِ وَالنَّائِمَةِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ] (١)، أَي مَنْ كَانَ اقْتَدَى بِمُحِقِّ قَبْلِ وَ زُكِّي.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْتَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ] (٢).

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اتَّخَلَفَ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ.

وَ قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَنْ أَدَبَكَ؟ قَالَ أَدَبَنِي رَبِّي فِي نَفْسِي فَمَا اسْتَحْسَنْتُهُ مِنْ أَوْلِي الْأَلْبَابِ وَ الْبَصِيرَةَ تَبِعْتُهُمْ بِهِ وَ اسْتَعْمَلْتُهُ وَ مَا اسْتَقْبَحْتُهُ مِنَ الْجُهَالِ اجْتَنَبْتُهُ وَ تَرَكْتُهُ مُسْتَنْفِرًا فَأَوْصَلَنِي ذَلِكَ إِلَى كُنُوزِ الْعِلْمِ.

وَ لَا طَرِيقَ لِلْإِكْيَاسِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اسْلَمَ مِنَ الْإِقْتِدَاءِ لِأَنَّهُ الْمُنْهَجُ الْأَوْضَحُ وَ الْمَقْصَدُ الْأَصْحَحُ.

ص: ٣٤١

١- ١) - اسراء (١٧): ٧١.

٢- ٢) - مؤمنون (٢٣): ١٠١.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَعَزُّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: [أَوْلِيكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ] (١).

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: [ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا] (٢).

فَلَوْ كَانَ لِدِينِ اللَّهِ تَعَالَى مَسْلُكٌ أَقْوَمَ مِنَ الْإِقْتِدَاءِ لَنَدَبَ أَوْلِيَاءَهُ وَانْبِيَاءَهُ إِلَيْهِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي الْقَلْبِ نَوْزٌ لَا يُضْيِئُ الْمَا فِي اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَقَضِيْدِ السَّبِيلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

ص: ٣٤٢

١ - ١ - انعام (٦): ٩٠.

٢ - ٢ - نحل (١٦): ١٢٣.

[لَا يَصِحُّ الْاِقْتِدَاءُ الْمَا بَصَةً حَيْهَ قَسِيْمَهُ الْمَارُوَاحِ فِي الْاَزَلِ وَ اِمْتِرَاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْاَوَّلِ. وَ لَيْسَ الْاِقْتِدَاءُ بِالْتَّرْسُمِ بِحَرَكَاتِ الظَّاهِرِ وَ التَّنْسُبِ اِلَى اَوْلِيَاءِ الدِّينِ مِنَ الْحُكَمَاءِ وَ الْاِئِمَّةِ. قَالَ اللهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اِنْسٍ بِاِمَامِهِمْ]، اَمَى مَنْ كَانَ اِقْتِدَى بِمُحَقِّ قَبْلَ وَ زُكَّى]

حقیقت اقتدا

در این روایت بسیار مهم که توجه به آن ضامن خیر دنیا و آخرت است و نادیده گرفتن حقیقت آن بازکننده تمام درهای شر دنیا و آخرت به روی انسان است، حضرت صادق علیه السلام به حقیقت اقتدا و این که باید از چه کسی پیروی کرد و به چه مقامی اقتدا نمود و از که نباید پیروی کرد و به که نباید اقتدا نمود اشاره می نمایند.

امام علیه السلام می فرماید:

اقتدای به هر کس و به هر کیفیت صحیح نیست، بلکه اقتدا و پیروی صحیح باید هماهنگ با قسمت الهی در ازل باشد و موافق قانونی که حضرت حق از آدم تا خاتم در علم ازلیش اراده کرده صورت گیرد، اقتدا اگر بدین نوع باشد صحیح ورنه باطل و باعث خسارت است.

واضح تر این که خداوند حکیم برای رشد و کمال بندگانش و برای تأمین سلامت دنیا و آخرت عبادش از ازل مقتداهایی کامل و جامع و آراسته و پیراسته در نظر

ص: ۳۴۳

گرفته و با خلقت انسان و ظهور بشر، وجود آنان را به تدریج لباس عینیت پوشانده که آن بزرگواران عبارتند از: انبیا و ائمه و اولیا و صاحبان دانش و بینش که از سرمایه های کلان ایمانی و حالی و اعمال صالح برخوردارند.

چنانچه انسان در همه امور زندگی از آنان پیروی کرد، تمام استعدادهایش رو به کمال و رشد و رو به حق و حقیقت و رو به لقا و وصال و قرب و شرف رشد می کند و به بی نهایت عظمت و بزرگی متصل می گردد و اگر به آن بزرگواران پشت کرده و از رهبریت و راهنمایی های آنان غافل گردد به ریشه خود تیشه زده و خانه سعادت و کمال خود را به دست خود خراب کرده است!

انسان موجود عجیبی است، این موجود متحتمیل بار امانت الهی است، این موجود به اراده ازلیه خلیفه حضرت حق است، این موجود منبع و کانون علم الاسمایی است، این موجود ظرف هدایت و گیرنده الهام و لایق وحی و صاحب کرامت و محقق به حقیقت شرافت است، این موجود خزانه بی پایان الهی و دارنده گوهرهای نفیس ربانی چون عقل و فطرت و وجدان و نفس ملهمه است، این موجود در روی زمین موجود برتر و مقام افضل و گیرنده فیض و بلکه خود او فیض مقدس است که ظهور عینی فیض اقدسش می گویند.

انسان را از نظر استعداد مایه قدرتی بیش از قدرت جن و ملک و حیثیتی ما فوق تمام حیثیت هاست.

او در تمام عالم وجود نمونه ندارد و راهی که برای کمال به روی او باز است، برای هیچ یک از موجودات عالم باز نیست.

ولی انسان این هدف استعدادها و مایه های درونی و برونی را به تنهایی نمی تواند پرورش دهد، بلکه به اراده حضرت حق محتاج به راهنمایی است که او را در راه رسیدن به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت رهنمون شوند، راهنمایی که

شناختشان از خدا و جهان و انسان کامل است و قدرت دارند، انسان را در استفاده کردن از مواهب الهی چه مواهب مادی و چه معنوی به راه صحیح هدایت کرده و وی را تا مقام قرب و لقا و وصال حضرت دوست برسانند و این راهنمایان جز انبیا و ائمه علیهم السلام و شاگردان واقعی آنان که فقها و حکما و عارفانند و از این سه طایفه تعبیر به اولیاء الله شده نیستند که اگر انسان به آنان اقتدا کند بر اقتدای صحیح تکیه کرده و اگر از آنان روی گردان شود بدون شک دچار اقتدای به هوای نفس و شیاطین داخلی و خارجی می گردد و از این راه ضربه هولناک غیر قابل جبرانی به خویش و به دیگران می زند!

حقیقت انسان و انسانیت در روایات

برای یافتن مقام انسان در درجه اول باید به کتاب خدا به خصوص آیات خلقت انسان و آیات نمایشگر کرامت انسان مراجعه کرد و سپس به روایات و معارف الهیه در کتب معتبره رجوع نمود از آنجایی که قرآن در دسترس همگان است و قسمتی از آیات مربوط به انسان از محکومات کتاب است از آوردن صدها آیه در این زمینه خودداری کرده و باید با طهارت و دقت و عشق و علاقه به کتاب خدا انس گرفته و مقام انسان و انسانیت را در این منبع بزرگ الهی مشاهده نمود، ولی چون تمام کتب حدیث و به خصوص کتاب های اصیل و مصدری در اختیار همه نیست و از طرفی تمام عزیزان از زبان عربی آن هم زبان روایت که والاترین زبان بعد از قرآن است بهره ندارند به چند روایت در این زمینه اشاره می کنیم.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَ هِيَ الْكِتَابُ

الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ يَدِهِ (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید: حقیقت انسانی بزرگ ترین حجت خدا بر خلق است و این حقیقت واقعیتی است که به دست قدرت و عنایت خود حق بر تابلوی آفرینش نوشته شده است.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ (۲).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: حقیقت و واقعیت انسانیت همان راه مستقیم الهی به سوی هر خیری در دنیا و آخرت است و پلی است که بین جهنم و بهشت کشیده شده است.

آری، طبیعت و فطرت و نفس و روح و عقل و وجدان و تمام اعضا و جوارح انسان فریاد می زنند که ما برای خیر و به سوی خیر آفریده شده ایم و موجودیت، دفع کننده جهنم و جذب کننده بهشت الهی است، ولی این دفع و جذب جز در سایه هدایت رهبران الهی و اقتدای به آن بزرگواران میسر نیست.

امام صادق علیه السلام در توضیح [اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] می فرماید:

يَعْنِي اِرْشَادَنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوَدَّى إِلَى مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ إِلَى جَنَّتِكَ وَ الْمَانِعِ مِنْ اَنْ تَتَّبِعَ اَهْوَاءَنَا فَتَنْعَطَبَ اَوْ اَنْ نَأْخُذَ بِاَرَائِنَا فَتَهْلِكَ (۳).

ص: ۳۴۶

۱- ۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۱۲/۱.

۲- ۲) - تفسیر الصافی: ۷۳/۱.

۳- ۳) - عیون اخبار الرضا: ۳۰۵/۱، باب ۲۸، حدیث ۶۵؛ تفسیر الصافی: ۸۵/۱؛ وسائل الشیعه: ۴۹/۲۷، باب ۶، حدیث ۳۳۱۷۹.

یعنی خدایا! برای ملزم شدن به راهی که عاقبتش عشق توست و نهایتش جنت و بهشت است ما را هدایت فرما، آن راهی که مانع پیروی ما از هوای نفس است، هوایی که محصولی جز نابودی ندارد و مانع از دچار شدن به خود رأیی است که غیر هلاکت ثمری بر او نیست.

برای انسان در صورت مصرف کردن قوایش هماهنگ با خواسته های حق، مقامی است که معارف الهیه از آن مقام تعبیر به قرب و جذب کرده اند و این مقام بدین کیفیت برای احدی از موجودات نیست دو مقامی که حضرت سیدالشهدا با اشک دو دیده پاک و خدا بینش از حضرت حق در دعای عرفه در صحرای عرفات تقاضا کرد:

الهی حَقَّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُكْ بِي مَسْلَكَ أَهْلِ الْجَدْبِ (۱).

بار خدایا! مرا به حقایق اهل قرب ثابت قدم کن و به راه و روش اهل جذب ببر.

شما می دانید که تمام انسان های مؤمن، عاشق رسیدن به اجر و مزد عبادت یعنی بهشت حَقَّند ولی کار عظمت و بزرگی انسان در این جهان هستی بجایی می رسد که از بهشت غافل گشته و غرق در عشق دوست می شود در این صورت که عشق بهشت متوجه انسان گشته و برای ورود و دیدار انسان در التهاب و اضطراب قرار می گیرد.

إِنَّ الْجَنَّةَ لَأَعَشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ (۲).

اشتیاق بهشت برای سلمان بیشتر است از شوق سلمان به بهشت.

صدوق بزرگوار نقل می کند:

ص: ۳۴۷

۱-۱) -الاقبال: ۳۴۹؛ مفاتیح الجنان (دعای عرفه).

۲-۲) -روضه الواعظین: ۲/۲۸۲؛ بحار الأنوار: ۲۲/۳۴۱، باب ۱۰، حدیث ۵۲.

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: اشْتَأَقْتُ الْجَنَّةَ الَّتِي أَرْبَعٌ مِنَ النِّسَاءِ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ زَوْجَةُ فِرْعَوْنَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةُ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (١).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت الهی عاشق چهار زن است:

مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا در دنیا و آخرت و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

کار عظمت و مقام انسان و رفعت کرامت فرزند آدم و اصالت و شرافت این موجود به جایی می رسد که حضرت یعسوب الدین، مولی الموحدين، امام عارفان، اسوه عاشقان حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

الْعَارِفُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْهُ السَّائِقُ وَالشَّهِيدُ فِي الْقِيَامَةِ وَلَا رِضْوَانُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا مَالِكُ النَّارِ فِي النَّارِ. قِيلَ: وَإِنَّ يَفْعَدُ الْعَارِفُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكِكِ مُقْتَدِرٍ (٢).

به هنگامی که عارف از دنیا می رود، ملک حامل مردگان به قیامت و شهید او را ملاقات نمی نمایند و حتی رضوان بهشت وی را در بهشت نمی بیند و مالک جهنم از او اثری نمی یابد. پرسیدند: پس عارف در کجای جای می گیرد؟ فرمود:

[فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكِكِ مُقْتَدِرٍ] (٣).

در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

ص: ۳۴۸

۱-۱) - کشف الغمه: ۱/۴۶۶؛ بحار الأنوار: ۵۳/۴۳، باب ۳، حدیث ۴۸.

۲-۲) - بحر المعارف: ۴.

۳-۳) - قمر (۵۴): ۵۵.

حضرت زین العابدین علیه السلام در صحیفه ثانیه در مناجات عارفان تقاضاهای عجیبی از حضرت حق برای قرار گرفتن در اهل لقا و قرب و وصال و اتصال دارند:

الهی فاجعلنا من الذين توشحوا أشجار الشوق إليك في حداثك صُدورهم، و أخذت لوعه محبتك بمجامع قلوبهم فهم التي أوكر الأفكار يا وون و في رياض القرب و المكاشفه يرتعون و من حياض المحبه بكأس الملائفه يكرعون (۱).

بار خدایا! ای معبود من وای مقصد و مقصود من! مرا از آن بندگانی قرار ده که درختان شوق به تو در باغ های سینه آنان به هم پیچیده و آتش عشق به حضرتت در مجامع دل هاشان شعله کشیده، آنان که به لانه اندیشه در حقت پناه برده و فکری در این جهان هستی جز تو ندارند و در باغ قرب و مکاشفه، در چرا هستند و از حوض عشق و محبت تو به جام لطفت شراب دوستی و قرب می نوشند.

آری، ایمن است انسان، آن موجودی که لایق خلافت، هدایت، اصالت، شرافت، کرامت، قربت، محبت، عنایت، عافیت، سلامت، سعادت، رشادت، شهادت و جنت است، ولی این همه به دست آوردنش فقط در سایه اتصال به انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام و معارف الهیه میسر است و بس و این که ای خواننده عزیز! خود را بشناس و از رهبران الهی خبر بگیر و دست به دامن آنان زن و با آن بزرگواران همراه شو، با اقتدای به ایشان راه رسیدن به کمالات انسان و درجات الهی و مقام با عظمت قرب و وصال حضرت دوست را طی کن و از این عالم به عالم دیگر شو و به موت اختیاری بمیر که ارزش این مردن به گفته رسول الهی از شهادت در میدان جنگ بالاتر است.

ص: ۳۴۹

حکیم صفای اصفهانی در مقام با عظمت انسان می گوید:

وحدت جمعم نه لامکان نه مکانم***برتر از این هر دوام نه این و نه آنم

رسته ام از این مکان و کون مرکب***فرد بسیطم محیط کون و مکانم

کی نهم اندر قفای کام جهان گام***من که سراپای صد هزار جهانم

پیشتر از آن که طور زاید و موسی***بر گله عقل و نفس و وهم شبانم

آن بری از حدّ و نقطه سیال***دائره و مرکز و مدیر زمانم

فانیم و باقیم به مأمن سرمد***دهر و زمان در پناه امن و امانم

صرف وجودم نه صورتم نه هیولای***وحدت بی صورتم نه جسم و نه جانم

در ره عشق امتیاز پیر و جوان نیست***تا چه کند عقل پیر و بخت جوانم

شمس کمالم نه آفت و نه افولم***باغ بهشت نه بهمن و نه خزانم

شگفتا! دست قدرت حق و اراده حضرت رب در این ظرف خاکی که از او به نام انسان یاد می کنند، چه استعدادها و چه مایه هایی قرار داده که اگر مایه ها و استعدادها هماهنگ با راهنمایی انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیای قرآن به کار گرفته شود از انسان موجودی عرشی و عنصری ملکوتی و شاهبازی بهشتی و نوری ابدی، و فروغی الهی و جانی زنده و حیاتی پاینده خواهند ساخت.

اگر در این معرکه کسی غفلت ورزد و علم جهل و بی خبری و پرچم سفاهت و بی خردی برافراشته دارد و بگوید: ما را به راهنمایان آسمانی و هدایت مردان الهی نیازی نیست، با اّره ای تیز به قطع درخت کمال خویش اقدام کرده و با تیشه ای بنیان کن به جان ریشه هستی خود افتاده و درب هر گونه بدبختی را به روی خود باز کرده است.

به فرموده شارح «نهج البلاغه» آیه ۱۵۷ سوره مبارکه اعراف هدف و مواد رسالت را بیان می کند که دقت در آن مواد و اهداف هر صاحب عقل و انصافی را به این نتیجه روشن می رساند که نیاز به انبیا و اولیا یک نیاز زیر بنایی و ضروری و طبیعی و عقلی است و انکار این نیاز مساوی با انکار نیاز انسان به آب و هوا و نور است.

[الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [بی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

ص: ۳۵۱

هدف و مواد رسالت در قرآن عبارت است از:

۱- قیام انسان ها به عدالت

۲- نشان دادن آیات و نشانه های الهی

۳- تعلیم کتاب که واقعیت های هستی و حیات انسانی را در بر دارد.

۴- تعلیم حکمت که دانستی ها را در راه انجام گرفتنی ها (از هر شائبه و اختلاط با مسائل غیر منطقی) تصفیه می نماید.

۵- امر به نیکی ها و نهی از پلیدی ها.

۶- برداشتن بارها و زنجیرهای سنگینی که از عوامل گوناگون، انسان ها را در خود می فشارند.

۷- روشنایی در حیات که آرمان اعلای حیات انسان ها را معرفی و قابل وصول می سازد.

مقتدای حقیقی انسان

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُزَوِّجُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ (۱).

خداوند رسولانی را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمان فطری که با آفریدگارشان بسته بودند وادار

ص: ۳۵۲

(۱- ۱) - نهج البلاغه: ۴۳، خطبه اول؛ بحار الأنوار: ۶۰/۱۱، باب ۱، حدیث ۷۰.

نمایند و نعمت فراموش شده او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلایل روشن و وظیفه رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند و آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند. آسمان هایی برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیر پایشان و معیشت هایی که حیاتشان را تأمین نماید.

با توجه به لطایفی که در گفتار شاه اولیا حضرت علی علیه السلام هست، آیا کسی به خود جرأت و جسارت می دهد که بگوید: نهال وجود انسان بدون باغبانی انبیا و اولیا قابلیت رشد دارد؟

باید به دامن کرامت و حقیقت حضرت ختمی مرتبت که خلاصه همه انبیا و عصاره همه کتب آسمانی و تجلی تمام ملکوت الهی و ما حصل کل معارف آسمانی است دست توکل زده و آن حضرت را به حقیقت شناخته و به طور کامل از آن جناب در همه شؤون پیروی کرد و وی را مقتدای خود قرار داده و بر اساس دستور واجب حضرت حق به او اقتدا نمود که علم ازلی آن وجود مبارک را تا قیامت، مقتدای خلق و بر تمام انسان ها پیروی از آن حضرت را واجب عینی قرار داده است که پیروی از او پیروی از خدا و همه انبیا و قرآن مجید است و نیز پیروی حقیقی از او ما را به سوی ائمه علیهم السلام اثنا عشر که اول آنان علی علیه السلام و آخر آنان مهدی صاحب زمان علیه السلام است رهنمون شده و درهای سعادت دنیا و آخرت را به روی ما باز می کند.

با توجه به تمام مقدماتی که در این فصل گذشت به این نتیجه می رسیم که ما را مقتدایی جز خدا و انبیا و قرآن و ائمه طاهرین علیهم السلام و شاگردان حقیقی آنان که فقهای جامع الشرایطند نیست و صراط مستقیمی که قرآن بر آن پافشاری دارد، همین

است و بس و این همه در سایه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی است که پیروی از رسول، ما را به پیروی از خدا و انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام و فقهای واجد شرایط هدایت کرده و باعث جلب خشنودی حق و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت و آبادی امروز و فردا و رشد و کمال معنوی و روحی است.

اقتدای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

اشاره

پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محور و قطب تمام مسائل مادی و معنوی و دنیایی و آخرتی و ظاهری و باطنی و قلبی و قالبی است و راهی برای شناخت خدا و اقتدای به او و شناخت انبیا و اقتدای به آنان و شناخت قرآن و اقتدای به این کتاب آسمانی و شناخت ائمه علیهم السلام و اقتدای به آنان جز معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از وی و اقتدای به او نیست.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۱).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

مگر بدون شاگردی در مکتب رسول صلی الله علیه و آله می توان خدا را شناخت، مگر بدون اقتدای به او می توان از خواسته های حضرت حق مطلع شد، مگر بدون توسل قلبی به حضرت او و فراگیری دستورهایش و عمل به فرمان هایش می توان با خدا و دستورهای خدا آشنا شد؛ راه خداشناسی و عبادت حقیقی، شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از دستورهای اوست.

ص: ۳۵۴

پس راه خداشناسی و طریق عشق واقعی به حضرت حق و راه اقتدای به خدای علیم، پیروی از رسول خداست.

قرآن مجید پیروی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله را پیروی از همه انبیا و فرستادگان حق می داند به متنی از آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره توبه توجه کنید (۱):

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه پردازند و یهود گفتند: عزیز، پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست. این گفتاری [بی دلیل و برهان] است که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این [به حقایق] کفر ورزیدند، شباهت دارد؛ خدا آنان را نابود کند، چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند. آنان دانشمندان و راهبانان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند مگر این که معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست پرستند؛ منزّه و پاک است از آنچه شریک او قرار می دهند.

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی پایه] خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

ص: ۳۵۵

۱- ۱) - «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ* وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» .

پس از این مقدمات که در این آیات بیان می کند می فرماید:

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ] (۱).

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

روی سخن در این آیات در مرحله اول با مسلمانان و مؤمنان است که نسبت به مشرکان به خصوص یهود و نصاری چه وظایفی دارند و سپس با یهود و نصاری است که راه شما غلط و مکتب شما ناقص و ناصحیح و رهبری شما رهبری ضلالت و گمراهی است که عالمان و راهبان شما در ضلالت و تاریکی اند و پیروی شما از آنان غلط و آنان هم در حقیقت پیرو موسی و عیسی و عزیر و سایر انبیا گذشته نیستند، اکنون دین حق و دین هدایت دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و شما اگر می خواهید به حقیقت پیرو موسی و عیسی باشید از دین رسول خدا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیروی کنید که برترین دین و ناسخ تمام مکتب های گذشته است و در حقیقت پیروی از حضرت او پیروی حقیقی از موسی و عیسی و همه انبیای خداست و به فرموده قرآن که از قول مؤمنان واقعی نقل می کند:

[لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ] (۲).

ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.

آری، حقیقت فرق نگذاشتن بین انبیا تجلی در شناخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت دارد که در معارف الهی چه در قرآن و چه در روایات و چه در مباحث

ص: ۳۵۶

۱- ۱) - توبه (۹): ۳۳.

۲- ۲) - بقره (۲): ۲۸۵.

عقلی و فلسفی ثابت شده که آن حضرت دارای مقام جمع الجمع اند و آنچه همه خوبان دارند او به تنهایی دارد، بر این اساس اطاعت از او اطاعت از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است.

حقیقت محمدیه

تمام ائمه و اولیا و حکما و عرفا بر اساس آیات قرآن مجید در این حقیقت اتفاق نظر دارند که:

حقیقت محمدیه که از آن به برزخ البرازخ الازلیه و حقیقه الانسانیة الازلیه الابدیة تعبیر نموده اند متجلی در مظاهر و اعیان جمیع انبیا و اولیاست و اولین ظهور او در صورت و هیكل بشری و جلبات انسانی در آدم ابو البشر است و کمال آن حقیقت در مقام ظهور در مشکات انبیا در صورت شخصی حقیقت کمالی جمعی محمّیدی ظاهر می شود و بعد از ختم دایره نبوت در اولیای محمدیین دور می زند و تمام جلوه او در عالم بشری به اسم عدل الهی در خاتم الاولیا مهدی موعود علیه السلام ظاهر می گردد و به وجود مهدی ولایت به حدّ کمال می رسد (۱).

اقتدای به ائمه معصومین علیهم السلام

مرحله و جوب متابعت از ولایت هم از این مقاله به دست می آید که هر کس به حقیقت می خواهد پیرو رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله باشد و به حکم خدا آن جناب را مقتدای خود قرار دهد بر او ختم و واجب است که پس از او بدون چون و چرا از علی عالی و یازده فرزندش اطاعت کند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله به شهادت روایات

ص: ۳۵۷

بسیار زیادی که کتب فریقین آورده اند، در طول بیست و سه سال نبوت خود به حکم حضرت حق، وجوب پیروی از ائمه علیهم السلام بعد از خود را با تصریح حتمی به نام و اسامی آنان به امت تذکر می داد که این پیروی و مقتدا قرار دادن علی علیه السلام تا مهدی ارواحنا فداه مزد رسالت است چنان که صریح قرآن به آن ناطق است.

[قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ] (۱).

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت علیهم السلام هستند] را نمی خواهم.

و احدی هم در ترجمه و توضیح کلمه قربی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از او شک نکرده است.

و به تصریح شیخ اکبر و دیگر از اکابر از عرفا جمیع مقامات رسول اسلام صلی الله علیه و آله بالوراثه برای عترت و اهل بیت علیهم السلام او ثابت و متحقق است و آن بزرگواران وارث حال و مقام و علوم و اسرار او هستند و ولایت خاصه او به حضرت مهدی ختم و از ناحیه آن جناب به صورت ولایت عامه در فقهای عظام متجلی است و این معانی در جای خود با براهین محکم و استدلالات متین آن چنان اثبات شده که صاحب انصافی نمی تواند به اندازه یک ذره در این مقام شک و تردید کند و از همین طریق روشن می شود که فهم حقیقت قرآن هم چون توحید و معاد و ولایت بستگی به همبستگی قلبی و عملی با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارد و خلاصه مقتدای حقیقی ناس که در علم ازلی معین گشته، خدا و انبیا و ائمه و قرآن و فقهای واجد شرایطند که این همه وقتی برای انسان حاصل می گردد که انسان از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله شناخت داشته و از آن مقام ملکوتی پیروی کند.

ص: ۳۵۸

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ] (۱)، أَمَى مَنْ كَانَ اقْتَدَى بِمُحِقِّ قَبْلِ وَ زُكِّي. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ] (۲)]

مقتدا در دنیا و آخرت

قرآن مجید به این نکته مهم هم اشاره دارد که مقتدا و امام شما در قیامت همان مقتدا و امام شما در دنیا است، اگر در دنیا مقتدای شما امام هدایت بود، در آخرت هم تا ورود به بهشت و رسیدن به رضوان الهی با او خواهی بود و اگر مقتدایت امام ضلالت و امام کفر است در آخرت هم با او خواهی بود و همراه او به عذاب ابدی دچار خواهی شد!

احمد مرسل شه دنیا و دین*** گنج ازل مهبط روح الامین

صورت آدم زصفات رخس*** عصمت حوا زدل فرخس

هم خط سبزش نمک خوان حسن*** هم عرقش موجب طوفان حسن

نوح نبود ار چه به دوران او*** بود ولی غرقه طوفان او

گرچه نبودست چو یوسف کسی*** بود زیوسف نمکیتتر بسی

نار براهیم که گلزار شد*** از اثر آن گل رخسار شد

ص: ۳۵۹

۱-۱ - اسراء (۱۷): ۷۱.

۲-۲ - مؤمنون (۲۳): ۱۰۱.

شد به سلیمان ز لب گوهری***لعل ده خاتم پیغمبری

یونس اگر رفت به کام سمک*** او علم افراشت به اوج فلک

عیسی اگر پای به گردون نهاد***سایه او نور به خورشید داد

بحر ازل در دل دانای اوست*** آب خضر خاک کف پای اوست

ختم نبوت چو علم بر کشید***دامن معراج بر اختر کشید

در پایان قسمت اول روایت حضرت صادق علیه السلام به این نکته بسیار مهم اشاره دارند:

اقتدا خود بستن ظاهری به مقتدا و تبعیت از یک سلسله حرکات محدود نیست، بلکه اقتدا پیروی کامل در اعمال و اخلاق و عقاید از مقتدای الهی است.

طریحی در کتاب «مجمع البحرین» در این زمینه به پیروی از آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام می گوید:

«الْوَلَايَةُ مَحَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ اتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَ امْتِثَالُ أَوْامِرِهِمْ وَ نَوَاهِيهِمْ وَ التَّأْسِي بِهَمَّ فِي الْأَعْمَالِ وَ الْأَخْلَاقِ» (۱).

ولایت در حقیقت عشق به اهل بیت و پیروی از آنان در دین و اطاعت از اوامر و نواهی آنان و شکل گرفتن از ایشان در اخلاق و اعمال است.

در هر صورت، اقتدای بدین صورت اقتدایی عقلانی و وجدانی و طبیعی و شرعی است و باعث سعادت انسان در دنیا و آخرت است و زندگی و حیات و حرکت و عمل در غیر این راه مورث ندامت و علت حسرت و موجب شقاوت و هلاکت ابدی است، چرا که خداوند اعلام فرموده:

ص: ۳۶۰

اقتدای به مقتدای بر حق را در همه زمینه ها از اقتدا کننده می پذیرم و اقتدای به غیر آنان را مردود و باطل می شمارم.

و خداوند در آیه شریفه قرآنیه- که حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت آورده اند - می فرماید:

زمانی که در نفخ صور دمیده شود نسب برای کسی مطرح نیست و از احدی نمی پرسند پسر کیستی، پدر کیستی و به که منسوبی، بلکه آنچه محور و واقعیت است ایمان و اخلاق و عمل صالح است که آن سه حقیقت هم در سایه اقتدای صحیح قابل کسب است.

ص: ۳۶۱

[و قال امير المؤمنين عليه السلام: الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف. و قيل لمحمد بن الحنفية رضى الله عنه: من ادبك؟ قال ادبني ربي في نفسي فما استحسنته من اولى الالباب و البصيره تبعثهم به و استعملته و ما استقيحته من الجهال اجتنبتة و تركته مستنفرا فاوصلني ذلك الى كنوز العلم]

اقتدا به اوليا

امام صادق عليه السلام روايت باب اقتدا را بدین گونه دنبال می کنند:

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: ارواح قبل از اجساد جنودی جمع و لشگری متفقند.

چون در عالم شهود ظهور کنند بر حول محور حق نیز اجتماع کنند و آن ارواحی که از حق روی گردان گردند به اختلاف دچار شوند.

از محمد حنفیه پرسیدند:

ادب از که آموختی؟ گفت: از پروردگارم فرا گرفتم، به این صورت که مولا-یم به من قوتی در عقل و روح کرامت کرد که با آن قوت بین حق و باطل و خوب و بد را تمیز می دهم، به همین خاطر هر چه از صاحبان بینش و بصیرت می بینم همان را درس عمل برای خود قرار می دهم و به روش پاک و پسندیده آنان اقتدا می کنم و هر چه از جاهلان و بی خیران مشاهده می کنم به نظرم ناپسند و قبیح می آید به همین

ص: ۳۶۲

خاطر از وضع آنان در عین نفرت دوری می نمایم و من به لطف حضرت حق از این راه به خزانه های دانش رسیده ام.

ما و دل سودا زده سر مست الستیم***برگشته زمیخانه دو آشفته مستیم

با افسر سلطانی کونین بلندیم***با خاک در خاک نشینان تو پستیم

موهوم بود هستی ما سرّ تو موجود***المنه لله کز این واهمه رستیم

ما شیشه شکستیم و کف پای ملک را***زین شیشه بشکسته در این بادیه خستیم

با عشق تو دیوانه و با جام تو سرمست***چون نیست شدیم از همه با عشق تو هستیم(۱)

ص: ۳۶۳

[وَلَا طَرِيقَ لِلْكَفَّاسِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اسْلِمَ مِنَ الْإِفْتِدَاءِ لِأَنَّهُ الْمَنْهَجُ الْأَوْضَحُ وَالْمَقْصِدُ الْأَصِيحُّ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَعَزُّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: [أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ] (١)

اقتدای صحیح بهترین راه هدایت

حضرت امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

هیچ راهی برای مؤمن زیرک سالم تر از اقتدای صحیح و پیروی الهی نیست؛ چرا که اقتدا به حق و انبیا و ائمه و قرآن و عالمان ربانی راهی است واضح و مقصدی است صحیح و از هر راهی درست تر و بهتر و با منفعت تر، چرا که راه عقل به جمیع حقایق وفا نمی کند؛ زیرا عقل در وجود هر انسان عقل جزئی است و عقل جزئی احاطه به تمام احکام و واقعیت ها برایش محال است و راه های دیگر به طریق اولی ضعیف تر، اما پیروی از حضرت حق پیروی از وجودی است که به تمام حقایق خبیر است و پیروی از انبیا و ائمه علیهم السلام پیروی از عقل متصل به عقل کُل است و پیروی از قرآن، گرفتن نور از منبع لایزالی است و پیروی از عالمان واجد شرایط پیروی از راهنمای آگاه به سوی توحید و نبوت و امامت است.

ص: ۳۶۴

خداوند عزیز در قرآن مجید می فرماید:

[أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اَقْتَدِهْ] (۱).

آنان [که در آیات گذشته به عنوان پیامبران از ایشان یاد شد] کسانی هستند که خدا هدایتشان کرد، پس به هدایت آنان اقتدا کن.

ملاحظه می کنید آیه شریفه راه اقتدای صحیح را نشان می دهد.

انبیای الهی در جامعه بشری بنا به نقل «نهج البلاغه» طیبیانند و خلق از نظر عقل و روح و نفس مریض و تنها راه علاج این مرض به دست آن طیبیان است.

ما طیبیانیم شاگردان حق***بحر قلزم دید ما را فانفلق

آن طیبیان طبیعت دیگرند***که بدل از راه نبضی بنگرند

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم***کز فراست ما به عالی منظریم

ما طیبیان فعالیم و مقال***ملهم ما پرتو نور جلال

ص: ۳۶۵

[وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: [ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا] (۱). فَلَوْ كَانَ لِمَدِينِ اللَّهِ تَعَالَى مَسِيلَكَ أَقْوَمَ مِنَ الْأَقْتِدَاءِ لَنَدَبَ
أَوْلِيَاءَهُ وَانْبِيَاءَهُ إِلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي الْقَلْبِ نَوْزٌ لَا يُضَيُّهُ إِلَّا فِي اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَفَضْلِ السَّبِيلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ
مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ]

اقتدا به آیین حنیف

و نیز خداوند عزّ و جلّ در قرآن مجید می فرماید:

ای حبیب من! به تو وحی کردم که به آیین حنیف ابراهیم اقتدا کن.

پس از ذکر این آیه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

اگر از برای دین الهی مسلکی و راهی محکم تر و استوارتر از اقتدای به حق و پیروی صحیح بود عاشقان و انبیای خود را به آن دعوت می فرمود:

و نیز از حضرت رسالت پناه نقل می کنند:

در قلب مؤمن نوری است که نمی درخشد مگر در سایه اقتدای به حق و اجتناب از باطل و اختیار کردن راه وسط و دوری از افراط و تفریط و این نور در حقیقت نور انبیاست که خداوند مهربان در قلوب مردم مؤمن به امانت گذاشته است.

ص: ۳۶۶

در پایان روایت باید به این نکته متذکر شد که:

دوری از اقتدای صحیح باعث خاموش شدن چراغ فطرت و افتادن در چاه ضلالت و از دست دادن سعادت دنیا و آخرت است و این دوری آدمی را مصداق آیات زیر می نماید:

[سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] (۱).

بی تردید برای کسانی که [به خدا و آیاتش] کافرند مساوی است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند.

[مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا] (۲).

کسی را که [به خاطر لجابت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] (۳).

آنان کسانی اند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر شده، و برای آنان هیچ یاورى نخواهد بود.

ص: ۳۶۷

۱-۱) - بقره (۲): ۶.

۲-۲) - انعام (۶): ۱۲۵.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۲۲.

باب ۶۰ در مدح عفو

اشاره

ص: ۳۶۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُؤَسِّلِينَ وَالْمُتَّقِينَ.

وَ تَفْسِيرُ الْعَفْوِ أَنْ لَا تُلْزَمَ صَاحِبُكَ فِيمَا اجْرَمَ ظَاهِرًا وَ تَنْسَى مِنَ الْأَصْلِ مَا أَصَبَتْ مِنْهُ بَاطِنًا وَ تَزِيدَ عَلَى الْإِخْتِيَارَاتِ احْسَانًا.

وَ لَنْ يَجِدَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا - أَلَا مَنْ قَدْ عَفَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ زَيَّنَهُ وَ الْبَسَهُ مِنْ نُورِ بَهَائِهِ لِأَنَّ الْعَفْوَ وَ الْغُفْرَانَ صِفَتَانِ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْدَعَهُمَا فِي اسْرَارِ اصْفِيَائِهِ لِيَتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِاخْلَاقٍ خَالِقِهِمْ وَ جَاعِلِهِمْ كَذَلِكَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ لِيَعْفُوا وَ لِيُغْفَرُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (١).

وَ مَنْ لَا - يَعْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُوا عَفْوَ مَلَائِكَةِ جِبْرَائِيلَ؟ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَا مُرَّةُ بِهَذِهِ الْخِصَالِ قَالَ: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَ اغْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ اعْطِ مَنْ حَزَمَكَ وَ احْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

وَ قَدْ أَمَرْنَا بِمُتَابَعَتِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا] (٢).

وَ الْعَفْوُ سِرُّ اللَّهِ فِي قُلُوبِ حَوَاصِّهِ فَمَنْ بَشَّرَ اللَّهُ لَهُ يَسَّرَ لَهُ.

ص: ٣٧١

١- ١) - نور (٢٤): ٢٢.

٢- ٢) - حشر (٥٩): ٧.

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعْجَزُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمٍ؟ قَالُوا:

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَبُو ضَمْضَمٍ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِمَّنْ قَبْلَكُمْ □ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعِزِّهِ عَلَى النَّاسِ عَامَّةً.

ص: ٣٧٢

عفو و گذشت

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از مهم ترین اوصاف حمیده و صفات پسندیده که روش انبیا و متقیان بوده، یعنی صفت با عظمت عفو و گذشت اشاره می نماید.

عفو و گذشت در جایی است که انسان از پدر و مادر، از زن و فرزند، از اقربا و خویشان و از دوست و آشنا و از مردم، آزاری و اذیتی ببیند که آن آزار و اذیت معلول بی خبری، غفلت، جهل، حسد، کم ظرفیتی و اشتباه و خطای آزار کننده باشد، در تمام این موارد خداوند مهربان و انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام و عرفای شامخ و اولیای کامل، دستور گذشت و عفو می دهند و پس از عفو دستور به احسان و نیکی درباره آزار دهنده صادر می کنند.

اما اگر انسان در میدان جنگ با کفار و مشرکان روبرو شد، کفار و مشرکانی که به مملکت اسلام و ملت قرآن هجوم آورده اند، جای عفو و گذشت نیست، بلکه جای جنگ و جهاد و زمینه نابود کردن دشمن و از بین بردن اعدای دین است، مگر این که دشمن به طور واقع از نقشه شومش برگردد و به خواسته های مردم مؤمن گردن نهد و خسارات وارده را جبران نماید و از مردم مسلمان طلب صلح کرده و از کردارش به طور مسلم پشیمان شده باشد و یا در ضمن جنگ، با اسلام عزیز آشنا

شده و بخواهد به نحو حقیقت به آغوش اسلام آید، در این مرحله جای صلح و عفو و گذشت و بردباری است.

قرآن مجید می فرماید:

نیکوترین رنگ در بزم وجود رنگ خداست و منظور قرآن از این رنگ صفات حضرت حق است و عفو و گذشت از خطاکار و اشتباه کننده در حالی که خطاکار به اشتباهش پی برده و پشیمان شده از اوصاف حضرت اوست.

[صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ] (۱).

[به یهود و نصاری بگویید:] رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ و ما فقط پرستش کنندگان اویم.

عفو کلید گشایش و زمینه فرج و راه حل مشکلات و جذب کننده افراد و پشیمان کننده خطاکار و عامل دوستی و محبت بین آزار کشیده و آزار دهنده است.

غضب و خشم شر است و عفو و گذشت نیکی و خیر، غضب از اوصاف ابلیس و عفو از صفات حضرت باری تعالی است.

در برابر آزار و خطای هم نوعان و مردم مؤمن و مسلمان و اقوام و اقربا، مسئله گذشت و عفو و حلم و بردباری و صبر و حوصله را به تمرین بگذارید، تا به تدریج به این حسنه الهیه آراسته شده و وجودتان تبدیل به منبع خیر و ظرف کرامت گردد.

عفو در معارف الهی به عنوان عبادت شناخته شده و ثواب های مهمی بر صاحب عفو مترتب است.

گذشت، طرف مقابل را از انسان شرمنده می کند و او را در سنگر انفعال می برد و چه بسا که حلم و صبر و عفو و گذشت انسان، چراغ پر فروغ هدایت برای دیگران می گردد.

ص: ۳۷۴

به هنگام آزار دیدن از مردم و هجوم طوفان غضب و خشم که می خواهد انسان را از مدار حق و حقیقت جدا کند، به یاد خدا افتید و به جناب حق پناه ببرید و به لطف و مرحمت او تکیه بزنید و به خصوص به یاد این حقیقت بیفتید که در این دوره عمر از چه گناهان زیاد و بزرگی که شما مرتکب شدید او درگذشت و عفو کرد و شما را بخشید، پس به شکرانه عفو او از شما، از مردم بگذرید و از خطا و آزارشان چشم ببوشید و از آنان گذشت کنید و برای ایشان از حضرت حق جَلّ و علا طلب مغفرت نمایید و اگر لازم باشد به آنان نیکی و احسان کنید تا با خدای مهربان هم سو گشته و هم اخلاق جناب او گردید و قلب و روحتان هم رنگ آن حضرت شود.

عفو در قرآن مجید

اشاره

قرآن مجید در دو جهت در مسئله عفو سخن دارد، در یک جهت خبر از عفو الهی نسبت به خطاکاران توبه کار می دهد و در جهت دیگر از مردم می خواهد نسبت به یکدیگر اهل گذشت و عفو باشند تا در این زمینه با حضرت حق هماهنگ شوند.

عفو خداوند از بندگان

[وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اٰرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهَا وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ * ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۱).

و [یاد کنید] زمانی که [برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی وعده

ص: ۳۷۵

گذاشتیم، سپس شما بعد از [غایب شدن] او گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که [به سبب این کار بسیار زشت] ستمکار بودید. *سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید.

عنایت کنید که خداوند مهربان از چنان گناه سنگینی از گناهکاران بنی اسرائیل، پس از توبه و بیداری و توبه از زشتی عمل گذشت کرد و آنان را بخشید، بر ما بندگان لازم و فرض است که از حضرت دوست متابعت کرده و از خطای برادران و آشنایان و هر کس به ما آزار دهد به خاطر خدا گذشت کنیم و طرف خود را ببخشیم.

[وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِنْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أُرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

و یقیناً خدا وعده اش را [در جنگ احد] برای شما تحقق داد، آن گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کار [جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود] به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آن که [در شروع جنگ] آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید، به شما نشان داد [از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر] سر پیچی کردید، برخی از شما دنیا را می خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آن که شما را امتحان کند از [پیروزی بر] آنان بازداشت و از شما درگذشت؛ و خدا بر مؤمنان دارای فضل است.

ص: ۳۷۶

[فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا] (۱).

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[إِنْ تُبَدُّوْا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوْهُ أَوْ تُعْفُوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيْرًا] (۲).

اگر کار خیری را آشکار کنید، یا آن را پنهان دارید، یا از بدی [دیگران] گذشت کنید، [کاری مورد پسند خدا انجام داده اید]؛ یقیناً خدا [با قدرت داشتن بر انتقام] همواره گذشت کننده و تواناست.

[وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ] (۳).

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه را انجام می دهید، می داند.

عفو بندگان از خطاکاران

آیات گذشته نمایشگر عفو و گذشت حضرت حق از عاصیان متجاوز و تبهکاران خودکامه بود که بر اثر بیداری و توبه باعث جذب و عفو و گذشت خدا شدند و اما آیاتی که از بندگانش می خواهد خطاکاران و آزاردهندگان نسبت به خود را که خطا و آزارشان معلول کم ظرفیتی و جهل و خشم است ببخشند و عفو کنند، عبارت است از:

ص: ۳۷۷

۱-۱ - نساء (۴): ۹۹.

۲-۲ - نساء (۴): ۱۴۹.

۳-۳ - شوری (۴۲): ۲۵.

[وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُغْفُوا وَ لِيُغْفُوا أَوْلَىٰ تَجِبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۱).

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و گشایش مالی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق مال به خویشاوندان و تهی‌دستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را بیامزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

[فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] (۲).

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] (۳).

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان؛

ص: ۳۷۸

۱-۱) -نور (۲۴): ۲۲.

۲-۲) -آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳-۳) -مائده (۵): ۱۳.

زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ] (۱).

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

عفو در روایات

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَفْوُ تَأْجِجُ الْمَكَارِمِ (۲).

علی علیه السلام فرمود: گذشت، تاجی بر تارک مکارم است.

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَيْئَانِ لَا يُوزَنُ ثَوَابُهُمَا: الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود: دو چیز است که ثواب آن‌ها به اندازه نمی آید.

گذشت و عدالت.

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلَّ الْعَفْوُ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ، وَ التَّسْرُّعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ أَكْثَرُ الذُّنُوبِ (۴).

و نیز آن حضرت فرمود: کم گذشتی قبیح‌ترین عیب و عجله در انتقام از بزرگ‌ترین گناهان است.

و قَالَ: شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ (۵).

و نیز آن جناب فرمود: بدترین مردم کسی است که از لغزش مردم گذشت نکند و عیب مردم را نپوشاند.

ص: ۳۷۹

۱-۱ - اعراف (۷): ۱۹۹.

۲-۲ - غرر الحکم: ۲۴۵، حدیث ۵۰۰۱.

۳-۳ - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۱۴؛ مستدرک الوسائل: ۱۱/۳۲۰، باب ۳۷.

۴-۴ - غرر الحکم: ۴۶۵، حدیث ۱۰۶۹۲.

۵-۵ - غرر الحکم: ۲۴۵، حدیث ۵۰۱۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

شب معراج قصری مستولی و مشرف بر بهشت را دیدم. از امین وحی پرسیدم:

از کیست؟ گفت: آنان که خشم خود فرو خورند و از مردم گذشت کنند و خدا نیکوکاران را دوست دارد (۱).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَفَا عِنْدَ قُدْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْعَثْرَةِ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به وقت قدرت عفو کند خداوند روز لغزش از وی گذشت کند.

مردی از آزار خدمه اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت فرمود: از آنان گذشت کن که گذشت باعث اصلاح دل آنان است، عرض کرد: در بی ادبی متفاوتند. فرمود: برو از آنان بگذر (۳).

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ اجْرٌ فَلْيَتَّقِمْ. فَلَا يَقُومُ إِلَّا الْعَافُونَ، أَلَمْ تَسْمِعُوا (۴) قَوْلَهُ تَعَالَى: [فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ] (۵).

نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منادی فریاد می کند، هر کس بر خدا حقی از اجر دارد برخیزد، بر نمی خیزد مگر آنان که در دنیا از دیگران گذشت کرده و جانب عفو را گرفتند، آیا نشنیدید قول خدا را، هر کس عفو کند و اصلاح نماید پس اجرش با خداست.

ص: ۳۸۰

۱-۱) - کنز العمال: ۷۰۱۶.

۲-۲) - کنز العمال: ۷۰۲۳.

۳-۳) - مستدرک الوسائل: ۷/۹، باب ۹۵، حدیث ۱۰۰۴۱.

۴-۴) - أعلام الدین: ۳۳۷، حدیث ۱۶؛ بحار الأنوار: ۱۸۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۶.

۵-۵) - شوری (۴۲): ۴۰.

او انسانی والا- و موجودی الهی و وجودی ملکوتی و مجسمه اعتقاد و اخلاق و عمل صالح بود و آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در کرامت و بزرگواری آن جناب فرموده درباره کمتر کسی گفته شده است.

به هنگامی که در اوج قدرت و اقتدار و عظمت بود و فرماندهی لشکر عراق را به عهده داشت و نام مبارکش لرزه به تن مخالفان می انداخت وارد بازار کوفه شد، چون همیشه در لباس مساکین و فقرا بود و نشانی برای شناخته شدن نداشت در جمع کسانی که او را نمی شناختند مورد توجه قرار نمی گرفت.

شخصی برای بازیگری و خندانیدن دیگران آن جناب را مورد اذیت و آزار و توهین قرار داد، آن مرد با کرامت و صاحب دل بدون این که به شوخی کننده توجه کند راهش را ادامه داد. مردی که ناظر بی تربیتی آن شخص بود جلو آمد و وی را گفت: این شخص را شناختی؟ گفت: نه، گفت: این انسان بی نظیر و گوهر گرانبهای صدف دین مالک اشتر نخعی بود، آزارکننده از پی مالک روان شد و از هر کس که امکان داشت خط سیر مالک را پرسید تا آن منبع فیض را در مسجد یافت که مشغول نماز است، صبر کرد تا مالک به نمازش خاتمه داد، به محضرش عرضه داشت: اسائه ادب مرا ببخش و بر من کرم نموده از من گذشت کن، مالک در برابر اصرار او فرمود: من از تو نگرانی ندارم چون آن عمل تحقیر کننده را انجام دادی و بر تو گناه بود، من به این مسجد آمدم و این دو رکعت نماز را محض جلب رضای حق و غفران الهی به سوی تو بجا آوردم!

(۱)!

ص: ۳۸۱

بهشت است آنجا که آزار نیست*** گل است آن که بر پای کس خار نیست

فرشته سرشت و بهشتی وشی*** اگر با کست جور و پیکار نیست

بجز دانش و دین دل هوشمند*** به بازار گیتی خریدار نیست

بر آنان که بد کیش و تیره دلند*** نصیبی بجز قهر دادار نیست

به بازیچه عالم بی ثبات*** دل هوشمندان گرفتار نیست

شد آزاد جان هر که با یاد دوست*** بصیدی و قیدی گرفتار نیست

الهی بر آن پاک دل مرحبا*** که دامش به جز زلف دلدار نیست (۱)

ص: ۳۸۲

۱-۱- الهی قمشهای.

[وَ تَفْسِيرُ الْعَفْوِ أَنْ لَا تُلْزِمَ لِصَاحِبِكَ فِيمَا اجْرَمَ ظَاهِرًا وَ تَنَسَى مِنَ الْأَصْلِ مَا اصْبَتَ مِنْهُ بَاطِنًا وَ تَزِيدَ عَلَى الْأَخْتِيَارَاتِ احْسَانًا. وَ لَنْ يَجِدَ الْإِلَهِيَّ ذَلِكَ سَبِيلًا إِلَّا مَنْ قَدَّ عَفَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ زَيَّنَهُ وَ الْبَسَهُ مِنْ نُورِ بَهَائِهِ لِأَنَّ الْعَفْوَ وَ الْغُفْرَانَ صِفَتَانِ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْدَعَهُمَا فِي إِسْرَارِ اصْفِيَائِهِ لِيَتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِاخْلَاقِ خَالِقِهِمْ وَ لِيَجْعَلِيَهُمْ كَمَا كَذَلِكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ لِيُغْفُوا وَ لِيُصْفِحُوا أَلَّا تَحْتَبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (١). وَ مَنْ لَا يَغْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُوا عَفْوَ مَلِكٍ جَبَّارٍ؟ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَا مُرَّةُ بِهَذِهِ الْخِصَالِ قَالَ: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ اعْطِ مَنْ حَزَمَكَ وَ احْسِنُ إِلَى مَنْ اسَاءَ إِلَيْكَ. وَ قَدْ أَمَرْنَا بِمُتَابَعَتِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى:

[وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا] (٢). وَ الْعَفْوُ سِرُّ اللَّهِ فِي قُلُوبِ خَوَاصِّهِ فَمَنْ بَشَّرَ اللَّهُ لَهُ يَسَّرَ لَهُ]

ص: ٣٨٣

١- ١) - نور (٢٤): ٢٢.

٢- ٢) - حشر (٥٩): ٧.

در حدیث پنجاه و هفتم در رابطه با حلم و بردباری که بی ارتباط به مسئله عفو نیست، چرا که عفو میوه شیرین حلم است، مسائلی گذشت از این جهت توضیح و تفسیر بیشتری را در این فصل لازم نمی بینم و به ترجمه آن اکتفا می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

معنی عفو این است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری به تو واقع شد از پی او برای انتقام گرفتن نروی و حتی آن جرم و اذیت را به او اظهار نکنی و به رخ او نکشی و از زبان و دل و ظاهر و باطن او را در این زمینه فراموش کنی و بیش از پیش به وی احسان و نیکی کنی!

به این صفت کمال و گوهر گرانبها کسی راه نمی برد مگر این که لذت عفو حضرت حق را نسبت به گناهانش چشیده باشد و پروردگار مهربان وی را به صفات ستوده و اطوار محموده مزین نموده و به نور بهای خود او را غرق کرده باشد که عفو و گذشت کار مردان خداست و این صفت الهی در خور هر ظرفی و هر موجودی نیست.

عفو و مغفرت و گذشت و بخشش نسبت به تقصیر و عصیان مردم از صفات الهی است که در قلب بندگان برگزیده جنبه امانت دارد، این گوهر تابناک معنوی در قلوب اولیا برای آن است که با عباد خدا چون خدا رفتار کنند، چه این که بنده ضعیف هر چند مستغرق در عبادت و بندگی باشد، باز محتاج به عفو و فضل خداست و به عبادت تنها نمی توان مستحق درجات عالیه شد.

خداوند دستور داده که عفو کنید و پرده پوشی نمایید، مگر دوست ندارید مورد عفو حق قرار بگیرید، کسی که از دیگران گذشت ندارد چه توقعی از گذشت

حضرت الهی دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند به من سه خصلت امر کرد:

۱- حق صله رحم را بجای آر گرچه آنان از تو رمیده باشند.

۲- از هر که به تو ظلم کرده عفو کن.

۳- به هر که به تو بدی کرده احسان و نیکی آور.

و خود حضرت رسالت پناهی بارها مردم را به رعایت این سه خصلت امر فرمود و از پیروی از حالات شیطانی نهی کرد و ما بر اساس آیات قرآن مجید ملزم هستیم به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می کند عاشقانه گردن نهیم و از آنچه نهی می فرماید پرهیزیم.

عفو کردن و گذشت از تقصیر دیگران، سرّی است از اسرار الهی که مخصوص قلب خواصّ از عباد است و بشارتی از جانب حق به سوی بندگان آراسته، به این معنی که ای بندگان! هرگاه شما را که بنده و مخلوقید امر به عفو کنم، پس من که خالق شمایم به این حقیقت و خرج کردنش اولی ترم، هر کس به این صفت موصوف باشد خداوند مشکلاتش را حل و کار دنیا و آخرتش را آسان می کند.

ص: ۳۸۵

[وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعْجِزُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمٍ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ! أَبُو ضَمْضَمٍ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِمَّنْ قَبْلَكُمْ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ! أَنْتَ قَدْ تَصَدَّقْتَ بِعِزِّضِي عَلَى النَّاسِ عَامَّةً]

ابو ضمضم و عفو

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یارانش می فرمود:

شما از این که مانند ابو ضمضم باشید عاجز و ناتوانید؟

عرضه داشتند: ابو ضمضم چگونه بوده؟ فرمود: او انسانی بود که هر وقت صبح می کرد می گفت:

خداوندا! من بدی و تقصیر هر کس را نسبت به خود گذشتم و بندگانت را در این زمینه حلال کرده و بخشیدم.

خداوندا! توفیق آراسته شدن به مکارم و محامد اخلاقی و پاک شدن از رذایل و پلیدی های نفسانی را به همه ما مرحمت فرما که آنچه باید بیابیم، تنها از خزانه عنایت تو باید یافت که نزد غیر تو به حق تو چیزی یافت نمی شود و برای انسان غیر تو یار و یآوری وجود ندارد.

ما سریر سلطنت در بینوایی یافتیم*** لَدَّت رندی ز ترک پارسایی یافتیم

سال ها در یوزه کردیم از در صاحب‌دلان***مایه این پادشاهی زان گدایی یافتیم

همت ما از سر صورت پرستی در گذشت***لاجرم در ملک معنی پادشایی یافتیم

پرتو شمع تجلی بر دل ما شعله زد***این همه نور و ضیا زان روشنایی یافتیم

صحبت می خوارگان از خاطر ما محو کرد***آن کدورت ها که از زهد ریایی یافتیم

بیش از این در سر غرور و سرفرازی داشتیم***ترک سر کردیم و زان زحمت رهایی یافتیم

گر چه آسیب فلک بشکسته ما را چون عید***از درون های بزرگان مومیایی یافتیم(۱)

ص: ۳۸۷

باب ۶۱ در حسن خلق

اشاره

ص: ۳۸۸

قال الصادق عليه السلام:

الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَتُزَهِّهُ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَقُرْبُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُمَلٍ وَلِيٍّ وَصِيٍّ فَيُؤْتِي إِيْمَانَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى أَبِي أَنْ يَتْرُكَ الطَّافَهُ وَحُسْنَ الْخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَ جَمَالِهِ الْأَزْكَى، لِأَنَّهَا خَصْلَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْأَعْرَفُ بِرَبِّهِ، وَلَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَاتَمَ زَمَانِنَا حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ الطُّفُّ شَيْءٌ فِي الدِّينِ وَ اثْقَلُ شَيْءٌ فِي الْمِيزَانِ، وَ سُوءُ الْخُلُقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ، وَ إِنْ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَمَصِيرُهُ إِلَى الْهَوَانِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُسْنُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ صَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِغُضْبِهَا يَجْدِبُهُ إِلَيْهَا، وَ سُوءُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ فَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِغُضْبِهَا يَجْدِبُهُ إِلَيْهَا.

ص: ٣٩١

[الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَنُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَقُرْبُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى]

حقیقت خلق حسن

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خُلُقٌ نِیکو، حسن و زیبایی در دنیا و پاکی و طهارت در آخرت است، تمام دین به اوست و عامل قرب انسان به حضرت حق است.

خلق حسن از اعظم نعم الهی و موجب بسط رزق و محبوبیت نزد خالق و مخلوق و راحت انسان در زندگی و علت ارتقای آدمی در درجات عالی کمال و رشد است.

خلق حسن مجموعه ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده، از قبیل خوش رویی، مهربانی، مودت، محبت، تواضع، خضوع، خشوع، عفو، احسان به پدر و مادر و جود و سخا و کرم و مروّت است.

قسمتی از این موضوعات را در روایات گذشته «مصباح الشریعه» مانند سخا در باب ۵۳، مواخات باب ۵۵، حلم باب ۵۷، تواضع باب ۵۸، عفو باب ۶۰، به نحو مفصّل شرح دادم و توضیح موضوعات دیگر از قبیل احسان به والدین در باب ۷۱ و صبر در قسمت ۹۱ و حیا در باب ۹۳ با خواست خداوند خواهد آمد، به همین خاطر روایت این باب را که نسبت به صفات پسندیده، جنبه عنوان دارد فقط ترجمه کرده و از وجود مقدس حضرت حق عاجزانه می خواهم که همه ما را متخلّق به اخلاق حسنه بنماید.

ص: ۳۹۲

[وَلا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ الْمَا فِي كُفْلٍ وَلِيٍّ وَصِيْفِيٍّ إِذَنْ اللهُ تَعَالَى اِبْنِي أَنْ يَتْرُكِ الطَّافَهُ وَحُسْنَ الْخُلُقِ الْمَا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَ
جَمَالِهِ الْأَزْكَى، لِأَنَّهَا خَصْلَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْأَعْرَفُ بِرَبِّهِ، وَلا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللهُ تَعَالَى]

حسن خلق، حقیقتی است که باید آن را در نفس و جان پاک اولیا و اصفیای حق یافت که هر ظرفی خزینۀ این گنج و هر
صدفی جای تجلی این گوهر نیست.

او نخواستۀ الطاف و عنایاتش و حسن خلق را، مگر برای کسانی که متحمل نور اویند و متصف به پاکی و پاکیزگی دل و
جان، حسن خلق مخصوص عارف به حق است و قدر آن را فقط خدا می داند.

ص: ۳۹۳

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَاتَمُ زَمَانِنَا حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ الْطَفُّ شَيْءٌ فِي الدِّينِ وَ اثْقَلُ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ، وَ سُوءُ الْخُلُقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ، وَ إِنْ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَاصْبِرْهُ إِلَى الْهَوَانِ (١)]

حضرت ختمی مرتبت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نیکویی خلق و خلق نیکو لطیف ترین حقیقت در آئینه دین و سنگین ترین و پرارزش ترین گوهر در ترازوی عمل است و چون انگشتری که زینت دست است، زینت انسان است.

خلق بد عامل فساد عمل انسان است چنان که سرکه عامل نابودی و از بین رفتن عسل است.

آلوده به سوء خلق هرچند در کمالات دیگر ترقی کند، باید بداند که به خاطر سوء خلقش اهل عذاب و مستحق نار نیران و هوان و خواری و ذلت و پستی است.

ص: ۳۹۴

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُسْنُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِغُضْبٍ بِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا، وَسُوءُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ فَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِغُضْبٍ بِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا]

و باز رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

خلق نیکو درختی است در بهشت که دارنده اخلاق حمیده متعلق به شاخه آن است، چنانچه بدخلقی شجره ای است در جهنم که صاحبش متعلق به شاخه آن و مجذوب به جاذبه آن درخت جهنمی است.

[إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ] (۱).

آن درختی است که در قعر دوزخ می روید.

بکوشید که در مرحله اول، مراحل حسن خلق و سوء خلق را بشناسید و چون از طریق قرآن و کتب حدیث و نوشته های اخلاقی، به خصوص «جامع السعادات» و «محجۀ البیضاء» به موارد هر دو معرفت پیدا کردید، به صفات حمیده و خلق حسن آراسته شوید و از اوصاف شیطانی و سوء خلق پرهیزید که راهی برای تحصیل سعادت دارین جز آراستگی به حسنات و پیراستگی از سیئات نیست.

باز آی که از غیر تو پرداخته ام دل ***ای سرتو را سینه سودا زده منزل

ص: ۳۹۵

قربان تو می کردم اگر یافتمی جان***بر زلف تو می بستم اگر داشتمی دل

جز نقش خط از روی نکویت خط هستی***نقشی است که گردون زده بر آب به باطل

من روی چو زر کردهام از عشق تو بنمای***بر گردنم آن ساعد چون سیم حمایل

ما زنده به عشقیم که بی فاصله ما را***جاری است چو خون در کبد و عرق و مفاصل

بردار ز گلِ ذره محجوب صفا را***ای بر همگی پرتو خورشید تو شامل(۱)

ص: ۳۹۶

۱-۱- صفا اصفهانی.

باب ۶۲ در علم و دانش

اشاره

ص: ۳۹۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعِلْمُ اضْيَلُ كُلِّ حَالٍ سَيْنِيٌّ وَ مُتْتَهَى كُلِّ مَنْزِلَةٍ رَفِيعَةٍ، لِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ اِنِّي
عِلْمِ التَّقْوَى وَ الْيَقِينِ.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

ثُمَّ عَلَيَّكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ اِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْاِخْلَاصُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ هُوَ الْعِلْمُ
الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْاِخْلَاصِ.

وَ اعْلَمْ اَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ اِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِاَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوْلِ الْعُمْرِ.

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ حَجْرًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ: اِقْلَبْنِي فَقَلْبَتُهُ فَاذَا عَلَيْهِ مِنْ بَاطِنِهِ مَكْتُوبٌ: مَنْ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَعْلَمُ مَشُومٌ عَلَيْهِ
طَلَبُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ مَرْدُودٌ عَلَيْهِ مَا عَمِلَ.

اَوْحَى اللَّهُ اِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ اَهْوَنَ مَا اَنَا صَانِعٌ بِعَالَمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ اَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عُقُوبَةً بَاطِنِيَّةً اِنْ اَخْرَجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةً
ذِكْرِي.

وَ لَيْسَ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى طَرِيقٌ يُسَلِّكُ اِلَّا بِالْعِلْمِ، وَ الْعِلْمُ زَيْنُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا وَ سِيَّاقُهُ اِلَى الْجَنَّةِ وَ بِهِ يَصِلُ اِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَ الْعَالِمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ اَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ وَ اَوْرَادُهُ الزَّائِكِيَةُ وَ صِدْقَهُ تَقْوَاهُ، لَا لِلسَّانَةِ وَ مُنَاطِرَتَهُ وَ مُعَادَلَتَهُ وَ تَصَاوُلَهُ وَ دَعْوَاهُ.

وَ لَقَدْ كَانَ يَطْلُبُ هَذَا الْعِلْمَ فِي غَيْرِ هَذَا الزَّمَانِ مَنْ كَانَ فِيهِ عَقْلٌ وَ نُسْكٌ وَ حَيَاءٌ وَ خَشْيَةٌ وَ اَنَا ارى طَالِبَهُ الْيَوْمَ مَنْ لَيْسَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ.

وَ الْمُعَلِّمُ يَحْتَاجُ اِلَى عَقْلِ وَ رِفْقٍ وَ شَفَقَةٍ وَ نُصْحٍ وَ حِلْمٍ وَ صَبْرٍ وَ بَدَلٍ.

وَ الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ اِلَى رَغْبَةٍ وَ ارَادَةٍ وَ فَرَاغٍ وَ نُسْكٍ وَ خَشْيَةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ.

ص: ٤٠٠

[العلم اصل كل حال سنى و منتهى كل منزله رفيعه، لذلك قال النبى صلى الله عليه و آله: طلب العلم فريضة على كل مسلم اى علم التقوى و اليقين]

علم دين

اشاره

در اين قسمت از دعا راهنمايى هاى سودمند و با منفعتى قرار دارد.

از متن روايت و جمله به جمله آن استفاده مى شود كه منظور از علم در اين روايت علم خاص است و آن علم دين و علم تقوا و يقين مى باشد كه بر تمام عباد حق به طور حتم واجب عينى است.

گرچه اسلام عزيز به هر عملى كه در جهت خدمت به انسان است اهميت داده، ولى اهتمام اسلام به علم دين كه در حقيقت علم تربيت است فوق العاده مى باشد.

در جلد اول اين كتاب به قسمتى از آيات و روايات باب علم و ارزش اين حقيقت كه نور خدا در قلوب بندگان است اشاره شد، تفصيل آيات باب علم و روايات فصل دانش را اگر خواستيد به كتاب پرفيقت «بحار الأنوار» جلد اول و «الكافي» جلد اول و «محججه البيضاء» جلد اول و «دانش مسلمين» نوشته محمد رضا حكيمى مراجعه كنيد و رنج و زحمات طالبان علم در اسلام و خدمات آنان را در كتب «اعيان الشيعة» و «الذريعه» شيخ آقا بزرگ و «شيعه و فنون اسلام» علامه صدر ملاحظه كنيد.

ص: ۴۰۱

من اگر بخواهم به تمام این واقعیت ها در پرتو این روایت اشاره کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، از این جهت به ترجمه مختصر روایت اکتفا کرده و می گذرم و چون منظور علم در روایت علم دین است به محضر عزیزان عرضه می دارم که کلیه مجلّات «عرفان اسلامی» توضیح همین روایت شریفه است؛ چرا که در صد باب کتاب «مصباح الشریعه» وجود مقدّس حضرت صادق علیه السلام به بسیاری از شؤون اخلاقی و عرفانی و عملی و تکالیف الهیه اشاره فرموده اند که اگر کسی موفق به خواندن آن صد روایت و توضیحات این فقیر الی الله شود، در حقیقت در حدی عالم به دین شده و از پی آن لازم و واجب است به عمل خالصانه نسبت به آن علم اقدام نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دانش، ریشه همه اوصاف پسندیده و مبدأ و منشأ هر کار خیر و منتهای هر درجه بلند و مقام عالی است.

هر کس علم ندارد نور و روشنایی ندارد و آن کس که از دانش بی بهره است از علم خداپسندانه محروم است، جاهل را قیمتی نیست که جاهل از درجه اعتبار ساقط و از نظر عمر و عمل بدون شک مغبون و مردود و از رحمت حضرت الهی در دو جهان محروم است.

علم به تقوا و یقین

حضرت رسالت پناه فرموده اند:

طلب دانش بر تمام مسلمانان خواه مرد و یا زن واجب است، مراد از این علم، معرفت به تقوا و یقین است.

علامه مجلسی در توضیح این جمله می گوید:

ص: ۴۰۲

علم تقوا علم به اوامر و نواهی و تکالیف و مسؤولیت هایی است که دانستن و علم به آن، آدمی را از عذاب الهی مصون می نماید و علم یقین منظور علم به صفات حق و علم به آخرت و علم به تمام اصول دین و معارف محکم الهیه است (۱).

ص: ۴۰۳

۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۲/۲-۳۳، باب ۹.

[وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ]

طلب علم

در زمینه اهمیت طلب علم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علم را بخواهید گرچه در چین باشد.

و این کنایه از این است که در تحصیل علم دین عذر احدی در پیشگاه حضرت ربوبی مسموع نیست و دور بودن راه معلّم یا متعلّم به عنوان عذر پذیرفته نمی شود آن گاه حضرت می فرماید:

مراد از علم، معرفت خود است که مقدمه معرفت ربّ است.

[وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ] (۱).

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

تمام علوم در کلام امام صادق علیه السلام

سَمِعْتُ ابا عبد الله يقول: وَخَيِّدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهُمْ: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ، وَ الثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا ارَادَ مِنْكَ، وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ

ص: ۴۰۴

ما يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ (۱).

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

تمام علوم مردم در چهار چیز است:

۱-خداشناسی

۲-خودشناسی

۳-وظیفه شناسی

۴-خطرشناسی

آری، چون خود را از نظر جسمی و روحی و عقلی و قلبی و ظاهری و باطنی با کمک قرآن و روایات باب خلقت بشناسی، راه به خداشناسی پیدا کرده و حضرت دوست را از طریق معرفت به خود، خواهی یافت، آن گاه به پیشگاه مقدس آن جناب با کمال ذلت و زاری مترنم به این غزل فیض خواهی شد.

به هر گلی اگر ناله و نوایی هست***به جان تو اگرم جز تو مدّعی هست

مگو مگو ز کجا آمدی کجا رفتی***بین بین که به جز سایه تو جایی هست

مگو مگو به جهان آشنا کرا داری***بین بین به جهان جز تو آشنایی هست

مرا به غیر هوای تو و رضای تو نیست***هوای دیگر اگر هست و مدّعی هست

ز خاک در گه تو گر روم به جای دیگر***کجا روم به جز این آستانه جایی هست

ص: ۴۰۵

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (۱)]

شناخت نفس

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

چرا که هر گاه دانست که بدن انسان با وجود ضعف و حقارتی که دارد، محتاج به مدبّر و متصرف است و بی وجود مدبّر و متصرف کارهای بدن صورت نمی گیرد، پس به این واقعیت اقرار می کند که جهان هستی با وجود عظمت و جبروت که مشتمل است بر مجردات و مادیات و مرکبات و بسایط و علویات و سفلیات و هر کدام از این ها مشتمل است بر اجناس متعدّده و انواع متشکّته و افراد مختلفه و هر شخصی از آن ها مشتمل بر لطایف صنع و عجایب فطرت، چگونه بی مدبّر و متصرف می تواند باشد که مدبّر و متصرفی ندارد مگر ذات اقدس باری تعالی که جز او هم احاطه به کثرت موجودات و ظاهر و باطن عالم هستی ندارد.

[قُلْ لَوْ كَانَ الْبُحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبُحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي

وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا] (۲).

ص: ۴۰۶

۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۲/۲، باب ۹، حدیث ۲۲.

۲-۲) - كهف (۱۸): ۱۰۹.

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگام [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگام پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد، و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

و چنان که شخص واحد و بدن واحد، زیاده از یک نفس نمی تواند داشت و تعدد نفس در بدن واحد موجب اختلال بدن است، عالم نیز دو مدبر و بیشتر نمی تواند داشت و گرنه به حکم:

[لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا] (۱).

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباہ می شد.

فساد در نظام عالم علوی و سفلی راه می یافت و از این نظام عالی از نظم به در می رفت و خیمه حیات ویران می شد.

ص: ۴۰۷

[ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْإِخْلَاصُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ. وَاعْلَمْ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوْلِ الْعُمْرِ]

علم بی منفعت

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

چون علم به احکام شرع و معرفت نفس و معرفت حق پیدا کردی، لازم است بدانی که هیچ عمل خواه واجب و خواه مستحب، بدون اخلاص به درجه سلامت نمی رسد و به حلیه قبول در نمی آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشگاه حضرت باری عرضه می داشت: پناه به خدا می برم از دانش بی منفعت، یعنی دانشی که در آن عمل نباشد، یا عمل باشد ولی از اخلاص بهره ای نداشته و برای آن عمل از خلوص اثری دیده نشود.

علم اندک مستلزم عمل بسیار است، چرا که تحصیل یک مسئله یا بیشتر زیاده از یک ساعت یا نیم ساعت نیست، ولی عملش مربوط به تمام عمر است؛ زیرا دانستن موجب تکلیف و مکلف تا آخر عمر مسئول عمل است.

ص: ۴۰۸

[قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ حَجْرًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ: اِقْلِبْنِي فَقَلْبُتُهُ فَاِذَا عَلَيْهِ مِنْ بَاطِنِهِ مَكْتُوبٌ: مَنْ لَّا يَعْمَلُ بِمَا يَعْلَمُ مَشُومٌ عَلَيْهِ طَلَبَ لِمَا لَّا يَعْلَمُ وَ مَزْدُودٌ عَلَيْهِ لِمَا عَمِلَ. اَوْحَى اللَّهُ اِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ اَهْوَنَ مَا اَنَا صَانِعٌ بِعَالِمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ اَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عَشْرَةَ عَشْرًا اِنْ اَخْرَجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةً ذِكْرِي]

عيسى عليه السلام فرمود:

سنگی را دیدم که روی آن نوشته بود: مرا برگردان، چون برگرداندم در باطن سنگ نوشته بود: هر که بر آنچه دانسته عمل نکرد، طلب آنچه را نمی داند برای او شوم است و دنبال کردن علم برای او سودی ندارد که زحمت تحصیل علم بی عمل مردود و بدون اجر و مزد است.

به داود خطاب شد:

آسان ترین عذابی که بر عالم بی عمل روا می دارم از هفتاد شکل عذاب باطنی سخت تر است و آن این است که شیرینی یاد خود را از او می گیرم.

ص: ۴۰۹

[وَ لَيْسَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى طَرِيقٌ يُسَلِّكَ إِلَّا بِالْعِلْمِ، وَ الْعِلْمُ زِينَةُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا وَ سَبِيلُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ بِهِ يَصِلُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى]

تنها راه رسیدن به خدا علم و معرفت است، وقتی انسان با انبیا و ائمه و قرآن و معارف الهیه آشنا شود، این آشنایی مورث آشنایی با خدا و محرک عشق در قلب انسان نسبت به کمال مطلق است، علم زینت مرد در دنیا و رساننده عالم به بهشت و موجب تحصیل رضا و خشنودی خداست، البته همه این محصولات نتیجه عمل به علم است.

ز قرص ماه رخسیدن بیاموز***ز دست ابر بخشیدن بیاموز

صفا از قطره های پاک شبنم***ز جام لاله خندیدن بیاموز

بخوان در چهر گل آیات پاکی***ز بلبل عشق ورزیدن بیاموز

سرافرازی ز کوهستان فراگیر***ز موج بحر جنیدن بیاموز

ز چشم اختران شب زنده داری***ز دور چرخ گردیدن بیاموز

سکوت از تیره شب های دل انگیز***ز ظلمت راز پوشیدن بیاموز

امید زندگانی از بهاران***ز چشمه سار جوشیدن بیاموز

ز مرغان نغمه تسبیح بشنو***ز دریا آسمان دیدن بیاموز

جمال آفرینش راز صد شوق***چو شهنازی پرستیدن بیاموز

ص: ۴۱۰

[وَ الْعَالِمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ اَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ وَ اُوْرَادُهُ الزَّائِكِيَةُ وَ صِدْقُهُ تَقْوَاهُ، لَا لِلسَّانَةِ وَ مُنَاطِرَتُهُ وَ مُعَادَلَتُهُ وَ تَصَاوُلُهُ وَ دَعْوَاهُ. وَ لَقَدْ كَانَ يَطْلُبُ هَذَا الْعِلْمَ فِي غَيْرِ هَذَا الزَّمَانِ مَنْ كَانَ فِيهِ عَقْلٌ وَ نُسْكٌ وَ حَيَاءٌ وَ خَشْيَةٌ وَ اَنَا اَرَى طَالِبَهُ الْيَوْمَ مَنْ لَيْسَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ]

علم و عمل

عالم حقیقی و دانشمند واقعی کسی است که کردارش به علم او گواهی دهد، عملش نیکو و شغلش پسندیده و محمود باشد، تقوا و پرهیزش از حرام و گناه باطنی و ظاهری مصدق علم و معرفتش گردد.

نه این که زبان و گفتارش و مناظره و بحثش و در مناقشات علمی دیگران پریدنش و ادعای ناخالصش گواه علم او گردد که این امور گواه ظلمت و تاریکی است نه شاهد نور و روشنایی!

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در گذشته از زمان، آنان که آراسته به عقل و عبادت و حیا و خشیت بودند به دنبال علم دین می رفتند، ولی در این زمان طالبان علم از این اوصاف حمیده و صفات پسندیده خالی و عاری هستند.

ص: ۴۱۱

[وَ الْمُعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى عَقْلِ وَ رَفِقِ وَ شَفَقَةٍ وَ نُصْحِ وَ حِلْمِ وَ صَبْرٍ وَ بَدَلٍ. وَ الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَ ارَادَةٍ وَ فَرَاحٍ وَ نُسْكٍ وَ خَشْيَةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ]

اوصاف معلّم و متعلّم

اشاره

در دنباله روایت حضرت صادق علیه السلام به اوصاف معلّم و شاگرد اشاره می کنند و می فرمایند:

اوصاف معلّم

معلم باید دارای اوصاف و امتیازاتی باشد که استفاده از دانش او به وجه اکمل و به نحو اتم میسر گردد:

دارای عقل ورزیده و فکر پسندیده و اندیشه سالم باشد و یقین عقلی بر علمش سایه داشته تا بتواند آنچه را به شاگرد منتقل می کند، از شک و وهم و ظنّ و گمان پاک باشد.

همراه با ملاطفت و رفق و مدارا و نرمی و شفقت و ملامت و بردباری بوده، تا اگر متعلّم در تحقیق مسئله پافشاری ورزد از غیظ و خشم در امان باشد.

تعلیمش از اغراض فاسده و ریا و خودنمایی دور بوده، اخلاص در عمل را مراعات نماید.

ص: ۴۱۲

کمال بردباری و صبر را در درس دادن و برخورد به شاگرد مراعات کند.

از بذل و بخشش دانش به آنان که مستعد آموزش واقعیت ها هستند دریغ نکند و سعی نماید بخل به او راه پیدا نکند و پنجه در دینش نیندازد.

اوصاف متعلم

متعلم نیز باید دارای اوصاف زیر باشد، تا به درجات عالی نایل گردد و از فیوضات ربانیه سرمست شود:

اراده قوی داشتن، به طوری که اگر از آسمان سنگ بیارد سر از درس خواندن و مطالعه و مباحثه بر ندارد و کاری و شغلی مانع از تحصیل او نگردد.

خود را فارغ و یک جهت کرده برای تحصیل.

خود را به عبادت و تقوا آراستن که علم صفتی است شریف و کمالی است منیف و در محلّ پست و خسیس جا نمی کند.

ملازم خوف الهی بودن که خوف مانع از افتادن انسان در ورطه هلاکت و ضلالت است.

از آنچه منافی قدرت حفظ است اجتناب کردن، تا قوت حافظه ضعیف نشود.

مقویات تعقل و فکر و اندیشه به کار بردن و از منافیات آن احتراز نمودن و بیداری و سحرخیزی را ملازم داشتن که با سحرخیزی در فیوضات و برکات و توفیقات به روی انسان باز شود.

حاصل آن که:

از برای تحصیل علم دین و دانش خداشناسی و خودشناسی و وظیفه شناسی و خطرشناسی، هر کس هر زحمتی به خود دهد و هر رنج و مشقتی هموار نماید جا دارد و به خاطر علم دین باید از هر چیز دیگر گذشت که گوهری در خزانه خلقت

ص: ۴۱۳

هم چون علم دین و دانش حق شناسی وجود ندارد.

علم در نزد انبیا

اشاره

در حدیث است:

أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ الْعِلْمُ وَالْخُلُقُ الْحَسَنُ (۱):

اول برنامه ای که در قیامت در ترازوی عمل نهند، دانش و خلق نیکو است.

و اول خلعتی که بر دوش حضرت آدم پس از لباس وجود پوشاندند علم بود:

[وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] (۲).

و خدا همه نام ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

و بعد از او میراث جمله انبیا گشت و سر دفتر مقامات و احوال همه اولیا آمد و این همان علم است که خلیل جلیل فرمود:

[يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا] (۳).

پدرم! همانا برای من [از طریق وحی] دانشی آمده که تو را نیامده؛ بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راهنمایی کنم.

و یعقوب علیه السلام گفت:

ص: ۴۱۴

۱-۱ - شرح نهج البلاغه: ۳۳۹/۶.

۲-۲ - بقره (۲): ۳۱.

۳-۳ - مریم (۱۹): ۴۳.

[وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] (۱).

و از خدا می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

و از حال خضر خیر دادند:

[وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] (۲).

و از پیشگاه خود دانشی ویژه به او آموخته بودیم.

و جای دیگر فرمود:

[وَ لَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا] (۳).

و به لوط، حکمت و دانش دادیم.

و گفت:

[وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا] (۴).

و یقیناً ما به داود و سلیمان، دانش [ویژه] دادیم.

و در حق بهتر و مهتر عالم فرمود:

[وَ عَلَّمَكُ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ] (۵).

و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد.

و این علم قطره ای است از بحر محیط علم قدیم که آن صفت پاک خداوندی

ص: ۴۱۵

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۸۶.

۲-۲) - کهف (۱۸): ۶۵.

۳-۳) - انبیاء (۲۱): ۷۴.

۴-۴) - نمل (۲۷): ۱۵.

۵-۵) - نساء (۴): ۱۱۳.

است جلّ جلاله، هم چون صفت های دیگر چون حیات و قدرت و سمع و بصر و کلام و امثال آن.

علم کسبی و قدرتی

و هم چنان که روح و جسم آدم صفتی علیه السلام از قدرت و حکمت در وجود آمد این علم که منبع اخلاق او بود، هم بر آن ترتیب به دو قسم نازل شد:

۱- کسبی.

۲- قدرتی.

آنچه قدرتی بود بر عطای محض بی علت تعلق گرفت و آنچه حکمتی بود به جهد و کسب مردم حواله گشت.

قسم عطایی انبیا را آمد و بس.

این قسم که کسبی بود بر جمله ذریت بنی آدم به نسبت مراتبی که در اصل خلقت با سرشت هر یکی همراه است منقسم گشت و اگرچه همه اولیا را به قدر متابعت انبیا از قسم عطایی نیز حظی بود، اما قاعده سلوک از برای ایشان اقوی است که:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا قَطُّ.

خداوند هرگز مقام ولایت را به انسان جاهل نمی سپارد.

و این از آن است که سلوک روش نفس است که علم کسبی تعلق بدو دارد.

هم چنان که علم عطایی تعلق به روح دارد و چون نفس از عالم حکمت در وجود آمده است به واسطه احتیاج، لاجرم تحصیل علم کسبی او را بی سبب میسر نگردد و روح چون از عالم قدرت آمد از سبب مستغنی است و همیشه فیض از علم ازل

ص: ۴۱۶

می پذیرد و بی واسطه و:

[إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ] (۱).

یقیناً تو قرآن را از نزد حکیمی دانا فرا می گیری.

اشاره بدین معناست.

علم دین، اشرف تمام علوم و ما فوق همه دانش هاست، این علم علت خیر دنیا و آخرت برای متعلم آن است و متعلم علم دین در پیشگاه حضرت ربوبی از ارزشی ما فوق تمام ارزش ها برخوردار است، تا جایی که در کتاب علم «الکافی» آمده:

موجودات بزی و بحری برای طالب علم دین استغفار می کنند (۲) و اگر این چنین دانش آموزی در مسیر طلب علم بمیرد شهید از دنیا رفته است (۳)!

الهی! در مرحله اول قلب ما را از تمام آلودگی ها پاک کن و نفس ما را به راه تزکیه هدایت فرما و روح ما را از حجاب های ظلمانی نجات بخش، آن گاه توفیق فهم علم دین و عمل به آن به ما مرحمت فرما که راهی برای درک فیض و تحصیل سعادت دارین و جلب رضا و خشنودی تو جز این راه وجود ندارد.

ص: ۴۱۷

۱- ۱) - نمل (۲۷): ۶.

۲- ۲) - الکافی: ۱/۳۴، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱؛ ثواب الأعمال: ۱۳۱.

۳- ۳) - منیه المرید: ۱۲۱، فصل فی فصل العلم؛ بحار الأنوار: ۱/۱۸۶، باب ۱، حدیث ۱۱۱.

باب ۶۳ در آداب فتوا دادن

اشاره

ص: ۴۱۹

قال الصادق عليه السلام:

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصِفَاءِ سِرِّهِ وَ اخْلَاصِ عِلْمِهِ وَ عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ. وَ الْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ وَ بُرْهَانِهِ وَ مَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ بِلَا مُعَايِنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَ مَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَجْرُكُمْ بِالْفُتْيَا أَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَوْ لَا. يَعْلَمُ الْمُفْتَى أَنَّهُ هِيَ الذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَائِلُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؟ قَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ: كَيْفَ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِي غَيْرِي وَ أَنَا حَرَمْتُ نَفْسِي نَفْعَهَا.

وَ لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ بَيْنَ الْخَلْقِ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَتْبَعَ الْخَلْقَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ نَاحِيَتِهِ وَ بَلَدِهِ بِالْحَقِّ.

قال النبي صلى الله عليه و آله: وَ ذَلِكَ لِرُبُّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَعَسَى، لِأَنَّ الْفُتْيَا عَظَى مَهٌ. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَاضٍ: هَلْ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: إِذَا هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ.

وَ الْمُفْتَى يَحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَ حَقَائِقِ السُّنَنِ وَ بَوَاطِنِ الْأَشْرَافِ وَ الْأَدَابِ وَ الْأَجْمَاعِ وَ الْأَخْتِلَافِ وَ الْإِطْلَاقِ عَلَى أَصُولِ مَا أَجْمَعُوا عَلَيْهِ وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ثُمَّ إِلَى حُسْنِ الْأَخْيَارِ ثُمَّ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ثُمَّ الْحِكْمَةِ ثُمَّ التَّقْوَى ثُمَّ حَتَّى نَبْذُ إِذَا قَدَرَ.

ص: ٤٢١

[لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصِفَاءِ سِرِّهِ وَ اخْلَاصِ عِلْمِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصِفَاءِ سِرِّهِ وَ اخْلَاصِ عِلْمِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ. وَ الْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ وَ بُرْهَانِهِ وَ مَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ بِلَا مُعَايِنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَ مَا تُؤْمُّ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَجْرُكُمْ بِالْفُتْيَا أَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى]

حقیقت فتوا

اشاره

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به مسئله مهم فتوا که اگر دارای جهت الهی و مثبت باشد باعث نجات مردم و ملت و بلکه ملت هاست و اگر دارای جهت منفی باشد، علت گمراهی مردم و سرافکنندگی و سرنگونی ملت هاست، اشاره می کنند.

مردم دیندار از روزگاران قدیم به انبیا و ائمه و علمای ربّانی دل بسته بودند و امر آنان را در حد قدرت و استطاعت خود اطاعت می کردند.

تا زمانی که انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام در بین مردم بودند، مشکلی نبود، مردم با رجوع به انبیا و ائمه علیهم السلام به حکم حقیقی حق دست می یافتند و به اجرا گذاشته و عمل می کردند، اما در نبود انبیا و ائمه علیهم السلام نیاز شدید به فتوی احساس شد و بزرگان از فقها و علما با شرایطی که اسلام معین نموده بود به جای پیامبران

و ائمه عليهم السلام نشسته و زمام کشتی زندگی جامعه را به دست گرفتند.

در تمام ادوار پس از غیبت حجت ثانی عشر، فقهای بزرگ شیعه در مسئله فتوی جانب الهی آن را پیش گرفته و در تمام حوادث به داد اسلام و مسلمانان واقعی رسیدند و گاهی در این راه جان عزیز خود را نثار حضرت حق کردند.

اما فقها و قضات مسلک های دیگر به ظاهر اسلامی، همانند فقهای بزرگ شیعه به میدان نیامده و بلکه بعضی از آنان در جهت استحکام حکومت های جور دست به فتوا زده و توده عوام را به دنبال فتوای خود تبدیل به پیچ و مهره دستگاه اموی و عباسی و حکومت های مانند آنان کرده و خلاصه دین خود را به دنیا فروخته و میلیون ها نفر را گمراه نموده، از راه خدا بازداشتند!

دینداران هر یک از مسلک های اسلامی، شیعی، زیدی، حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، همیشه متوجه فتوای فقیه و مرجع مربوط به آیین خود بودند، در این زمینه فقهای بزرگ شیعه، همیشه شیعه را در جهت برنامه های الهی و به خصوص حفظ مکتب و بالاخص مبارزه با ستمگران دوران تا ریشه کن شدن آنان هدایت کرده و در این راه خدمات بس ارزنده ای انجام دادند.

ولی با کمال تأسف بعضی از فقهای بعضی از مسالک به فتوای عجیبی دست زده که توده مؤمن به آن مسلک، یا نوکر ظلم و ظالم شده و به بند استعمار و استثمار دچار گشته و یا برای نابودی مریدان اهل بیت پیغمبر عليهم السلام و پیروان دوازده امام معصوم عليهم السلام کمر همت بستند و از این راه هزاران مؤمن خالص را دچار زندان های وحشتناک بنی امیه و بنی عباس و حکومت های بعد از آنان کرده و وسیله هلاک آن رادمردان الهی شدند و یا در این زمینه علت تبعید آزادگان گشته و یا مریدان خود را برای جنگ با شیعه مظلوم بسیج کرده و از این راه ضربه های غیر قابل جبرانی به انسانیت زدند.

این را هم نباید ناگفته گذاشت که در میان فقهای مسالک دیگر آزادگانی بی نظیر و منصفانی بزرگوار چون علامه شلتوت وجود داشت که با تمام وجود برای رفع کینه ها و دشمنی ها و تعصب های بیجا و اختلافات ابلیسی فقهای مسالک دیگر علیه شیعه در کمال قدرت و تا حد از جان گذشتگی کوشید تا پس از ده قرن که بر اسلام و مسلمانان گذشته بود-در حالی که با شیعه اهل بیت علیهم السلام براساس جهت گیری فقهای بی انصاف مسالک، عداوت سخت داشتند و حتی حاضر نبودند کتاب های اصولی و فقهی و استدلالی و علمی شیعه را بخوانند تا راه صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند، در میان انبوه مشکلات و سختی ها و تهمت ها و افتراها-جواز تقلید از مذهب امامیه را در تمام شئون در دانشگاه الازهر صادر و به همه جهان فرستاد و از این راه نام پاک و نیکی را در کتاب روزگار از خود به یادگار گذاشت و رضا و خشنودی حق را با آن فتوا به سوی خود جلب کرد.

آری، فقیه بزرگ شیخ محمود شلتوت رحمه الله راه انصاف پیش گرفت و برتری تمام شئون شیعه را از مطالعه کتب شیعه یافت و با کمال جرأت به آن فتوای تاریخی دست زد و خویش را اسوه الهی برای تمام عالمان و فقیهان مسلک حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی قرار داد.

خوشا به حال فقیه و قاضی و عالمی که از اعتماد و اطمینان مردم به خود سوء استفاده نکند و در مسیر فتوا دادن فقط و فقط رضای دوست را در نظر گرفته و تابع خشنودی حق و صلاح دین و ملت باشد و حاضر نشود دین خود را با تمام هستی در برابر فتوای نابجایی که از او می خواهند معامله کند که در این معامله ضرر و خسارت با مفتی و قاضی است.

فتوای فقهای عظیم الشانی که در زهد و عبادت و دلسوزی نسبت به اسلام و مسلمانان کم نظیر بودند، در سخت ترین شرایط اسلام و مسلمانان را نجات داده است.

فتوای میرزا حسن شیرازی

فتوای تحریم تنباکو از طرف عالم کم نظیر، حاج میرزا حسن شیرازی، ایران و ملت شیعه را از افتادن به دام استعمار که به دست ناصر قاجار فراهم شده بود نجات داد. اگر آن فتوا نبود بدون شک به عمر اسلام و استقلال ایران خاتمه داده می شد و نسل امروز ایران بدون تردید یک نسل صددرصد مسیحی یا بی دین محض بود.

فتوای دیگر از علماء

فتوای شهید بزرگ شیخ فضل الله نوری علیه مشروطه انگلیسی در ایران، به بیداری تشیع سرخ کمک بسزا کرد و خط امامت و رهبری صحیح را از دستبرد حادثه مصون داشت.

فریاد شهید سید حسن مدرس که از مجتهدان بزرگ روزگار بود و نیز فتوای حاج میرزا صادق تبریزی و علامه شاه آبادی، حاج آقا جمال اصفهانی و مرحوم بافقی یزدی دایر بر این که حکومت رضا خان غیر قانونی و غیر شرعی و استعماری است، جلوی بسیاری از خواسته ها و نیت های کثیف و پلید رضا خان را گرفت !!

فتوای امام خمینی به حکومت مستشاران آمریکایی و روسی و انگلیسی و فرانسوی در ایران خاتمه داد.

فتوای او بود که بنای حزب الله را در لبنان مظلوم گذاشت و حزب الله در جنگ

با آمریکا و اسرائیل و انگلیس و روس وارد گشته پشت دشمنان خدا را لرزاند.

فتوای شیخ الشریعه و آیت الله سید مصطفی کاشانی و آیت الله سید محمد تقی خوانساری بود که اسلام را در عراق از شر اجانب حفظ نمود.

خلاصه بعد از نبوت و امامت، این فقیهان بزرگ شیعه و بعضی از فقهای دیگر مسالک اسلامی بودند که با فتوای الهی خود مکتب الهی را از خطر نابودی حفظ کرده و اسلام و قرآن را در مدار تداوم در بستر تاریخ قرار دادند.

فقیهان از جانب ائمه معصومین علیهم السلام دارای نیابت عامه اند و روی گردانی از دستوره‌های ایشان به فرموده حضرت باقر علیه السلام مساوی با گناه شرک است!

نظر شهید ثانی به مفتی و فتوا

در زمینه وجود مفتی و فتوا در کتب روایی و فقهی و تفاسیر قرآن مطالب فراوان و ارزنده ای آمده که بازگو کردن همه آن‌ها و توضیح و تفسیر جوانب آن مطالب کتاب مستقلی را اقتضا می‌کند، به اندازه ای که به شرح روایت اقدام شده باشد مطالبی را در این مسئله از «آداب تعلیم و تعلم در اسلام» که توضیحی بر «مُتَّيِّهُ الْمُرِيد» شهید ثانی است نقل می‌کنیم.

مسئله افتا-صادر کردن حکم و فتوی-از مسائل بسیار مهم و در عین حال دارای پاداش بزرگ و فضیلت فراوان و موقعیت شکوهمند و گران قدری است؛ زیرا مفتی و مجتهدی که حکم و فتوا صادر می‌کند وارث انبیا و پیغمبران است و می‌خواهد به ادای یک واجب کفایی قیام کند.

المُفتی مَوْقِعُ نَائِبٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى (۱).

صادر کننده فتوا دارای مقام نیابت الهی است.

ص: ۴۲۶

در قرآن مجید آیات متعددی است که موضوع فتوا در آن ها به چشم می خورد.

[يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ] (۱).

از تو درباره کلاله [یعنی میراث برادران و خواهران] فتوا می خواهند، بگو:

خدا درباره کلاله به شما فتوا می دهد.

[وَ يَسْتَفْتُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ] (۲).

و از تو خبر می گیرند: آیا [عذاب جاودانه ای که به آن تهدید می شویم] حق است ؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم یقیناً حق است، و شما عاجز کننده [خدا] نیستید [تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید].

[يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ] (۳).

[سپس به زندان نزد یوسف رفت و گفت:] تو ای یوسف! ای راستگویی [راست کردار!] درباره هفت گاو فربه که هفت [گاو] لاغر آنان را می خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشک دیگر، نظرت را برای ما بیان کن.

از این آیات استفاده می شود که مقام فتوا در درجه اول حق خدا و در مرحله بعد حق انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام و سپس حق آن کسانی است که از جانب خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام برای مقام فتوا معین شده اند.

ص: ۴۲۷

۱-۱) - نساء (۴): ۱۷۶.

۲-۲) - یونس (۱۰): ۵۳.

۳-۳) - یوسف (۱۲): ۴۶.

خداوند متعال در تهدید افراد فاقد شرایط فتوی نسبت به صدور حکم و فتوا می فرماید:

[وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ] (۱):

و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزیند [که این حلال و حرام حکم خداست]؛ مسلماً کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتُرُونَ] (۲):

بگو: به من خبر دهید که آنچه خدا از رزق و روزی برای شما نازل کرده و شما بخشی از آن را حرام و بخشی را حلال کردید. بگو: آیا خدا این حرام و حلال کردن را به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می بندید؟!

ملاحظه می کنید که خداوند متعال مأخذ حکم و فتوا را به دو نوع تقسیم فرموده:

۱- نوعی از آن به گونه ای است که انسان در صدور فتوا و اظهار رأی و نظر از طرف خداوند مأذون و مجاز می باشد.

۲- نوعی دیگر که در اظهار نظر درباره آن ها مجاز نیست.

ص: ۴۲۸

۱- ۱) - نحل (۱۶): ۱۱۶.

۲- ۲) - یونس (۱۰): ۵۹.

بنابراین اگر اذن الهی درباره رأی و نظری تحقق نیابد و شخصاً به آن‌ها اظهار نظر شود و فتوا داده شود، بر خداوند متعال دروغ و افترا بسته شده است.

به گفتار الهی- که به عنوان حکایت از رسول و فرستاده اش که گرامی ترین خلق اوست- توجه نماییم که چگونه سخن می‌فرماید:

[وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ] (۱):

و اگر [او] پاره ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست،* ما او را به شدت می‌گرفتیم،* سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم. با توجه به این که خداوند متعال، عزیزترین خلق خود را این گونه ارباب و تهدید می‌فرماید، انذار و تهدید او نسبت به دیگران چگونه خواهد بود، آن‌گاه که آنان در حضور خداوند و در برابر او سخنی را به دروغ و به نام او بر زبان آرند؟!

فتوا در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اجْرُؤُكُمْ عَلَى الْفُتْوَى اجْرُؤُكُمْ عَلَى النَّارِ (۲).

آن کس که در میان شما از لحاظ فتوی و صدور حکم جرأت و جسارت فزون تری دارد، بدانید که هم او نسبت به آتش جهنم دارای جسارت بیشتری است.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ قَتَلَهُ نَبِيٌّ أَوْ رَجُلٌ يُضِلُّ

ص: ۴۲۹

۱- ۱) -الحاقه (۶۹): ۴۴-۴۶.

۲- ۲) -منیه المرید: ۲۸۱؛ بحار الأنوار: ۱۲۳/۲، باب ۱۶، حدیث ۴۸.

النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَوْ مَصَوِّرٍ يُصَوِّرُ التَّمَاثِيلَ (۱).

و نیز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: پرشکنجه ترین و معذب ترین مردم روز قیامت این افراد هستند:

۱- کسی که پیامبری را کشته باشد.

۲- کسی که به دست پیامبری کشته شده باشد.

۳- کسی که بدون علم و آگاهی فتوا دهد و مردم را گمراه کند.

۴- آن کس که به کار مجسمه و پیکره سازی سرگرم گردد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

دو فرد، مبعوض ترین خلق نزد خداوند هستند:

۱- فردی که خداوند متعال او را به خود وا گذاشته و مآلاً از راه راست منحرف گشته و شیفته و مغرور رأی و گفتار بدعت آمیز شده و دم از نماز و روزه می زند، چنین فردی عامل و انگیزه ای برای فتنه و شیفتگی و فریب مردم است.

راه هدایت و رشد پیشینیان را گم کرده است، آری، او عامل و موجب گمراهی پیروانش چه در زمان حیات و چه پس از مرگ خود می باشد و بار گران اشتباهات و لغزش های دیگران را به دوش می کشد!

۲- کسی که جهل و نادانی خویش را هم چون قماش و کالایی در میان مردم ناآگاه و فاقد علم رواج می دهد و اسیر و گرفتار تیرگی ها و تاریکی های فتنه شیفتگی به دنیاست و او را انسان نماها عالم و دانشمند می نامند، در حالی که چنین فردی هیچ روز کاملی را صرف علم و دانش نکرده است.

آن گاه که بامدادان از بستر خواب برمی خیزد، خواسته ها و تمایلات او در مورد

ص: ۴۳۰

چیزهایی فزاینده است که اندک آن از فرونی آن بهتر می باشد «یعنی دنبال دنیا یا معارف و معلومات کم ارزش است».

آن گاه نیز که از آب گندیده و لجن زار دنیا سیراب گشت و مطالب بی فایده ای را اندوخت و در میان مردم بر کرسی قضا و داوری نشست تا به اصطلاح به حل و فصل مشکلات پردازد و درصدد جبران لغزش های دیگران برآید، اگر با مطالب پیچیده و مهمی مواجه گردد، اراجیفی را با استمداد از رأی و نظر شخصی می پردازد و سپس براساس آن حکم و فرمان قطعی صادر می کند!

پس بنابراین چنین فردی در امر شبهه بافی و لغزش پردازی و یاوه سرایی هم چون عنکبوتی است که تاروپودی سست می تند و نمی داند که آیا طریق صواب و راه حق را می پیماید و یا دچار اشتباه می باشد.

او نباید چنین تصور کند که نسبت به آنچه درباره آن ها حس پذیرش ندارد، از علم و آگاهی برخوردار نیست، لذا چنین شخصی جز معتقدات خویش روش و شیوه ای به رسمیت نمی شناسد.

اگر او چیزی را با چیزی قیاس کند و آن ها را با معیارهای سلیقه شخصی با هم بسنجد و نتیجه باطلی از رهگذر آن به دست آرد، در عین حال از رأی و نظر شخصی خود هراسی ندارد و آن را تکذیب نمی کند.

و چنانچه مطلبی از نظر او تاریک و مبهم باشد، به خاطر جهل و ناآگاهی نسبت به آن در اخفا و کتمان آن می کوشد تا به وی نگویند نمی داند و با وجود این اظهار نظر کرده، حکم و فتوا صادر می کند.

او را باید کلید تمام تیرگی ها و نادانی ها دانست و ابواب جهل و بی اطلاعی را در برابر دیدگان جامعه می گشاید و سخت مرتکب اشتباه می گردد و در وادی بی خبری ها کورکورانه گام برمی دارد و از آنچه که بدان آگاهی ندارد پوزش خواهی

نمی کند تا از دست و زبان مردم سالم بماند و بی نقص و عیب تلقی گردد!!

او نمی تواند در علم و دانش قاطعیتی کسب کند تا بهره و نصیبی برای خویش فراهم آورد، روایات و منقولات را درهم می ریزد و آن ها را از هم متلاشی می سازد، آن چنان که باد و طوفان، گیاهان خشکیده و خس و خاشاک را از هم می پراکند.

میراث های به ناحق از دست رفته از او گریان و خون های به ناحق ریخته از او نالان می باشند، به حکم او ناموس حرام، حلال تلقی می شود.

برای پاسخ به پرسش هایی که به دست او می رسد، احساس خلأ و تهیدستی می نماید و بالاخره فاقد شایستگی ریاستی است که خود مدعی آن می باشد به ناحق مدعی علم به حق است (۱).

فیض آن عارف بیدار می گوید:

هشدار که هر ذره حساب است در اینجا***دیوان حساب است و کتاب است اینجا

حشراست و نشور است و صراط است و قیامت***میزان ثواب است و عقاب است اینجا

فردوس برین است یکی را و یکی را***آزار و جحیم است و عذاب است اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است***با دوست خطاب است و عتاب است در اینجا

ص: ۴۳۲

۱-۱) - الکافی: ۱/۵۴، باب البدع و الرأی...، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۳۹/۲۷، باب ۶، حدیث ۳۳۱۵۵.

بیدار نگردد مگر از صور سرافیل***مستغرق غفلت که به خواب است در اینجا

هشدار که سنجید عمل خویشتن ای فیض***سر سوی حق و پا به رکاب است در اینجا

زراره بن اعین از حضرت امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است:

از آن حضرت پرسیدم: حق خداوند متعال بر بندگانش چیست؟

فرمود: آنچه را که می دانند بگویند و بر زبان آرند و راجع به چیزی که نمی دانند توقف و درنگ نموده و سخنی درباره آن به میان نیاورند (۱).

از ابی عبیده حدّا از امام باقر علیه السلام است:

مَنْ أَفْتِيَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وِزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ (۲).

کسی که بدون آگاهی و علم کافی و در عین فقدان هدایت به حق به صدور فتوا برای مردم دست یازد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کرده و بار سنگین گناه کسانی که به فتوای او عمل کردند بدو می پیوندند.

مفضل می گوید:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: تو را از دو خصلت و دو شیوه نهی می کنم، دو شیوه ای که مردم به علت دچار شدن به آن دو گرفتار هلاک و نابودی گشتند:

۱- با شیوه ای باطل و نادرست دینداری کنی.

ص: ۴۳۳

۱-۱) - الکافی: ۴۳/۱، باب النهی عن القول بغیر علم، حدیث ۷؛ منیه المرید: ۲۸۲.

۲-۲) - الکافی: ۴۲/۱، باب النهی عن القول بغیر علم، حدیث ۳؛ منیه المرید: ۲۸۳.

۲- ندانسته و نسنجیده به مردم فتوا دهی (۱).

ابی شبرمه فقیه بزرگ اهل سنت می گوید:

هر زمان حدیثی را که از جعفر بن محمد می شنیدم به یاد می آورم می خواهد قلبم از هم بشکافد که آن حضرت فرمود:

پدرم از جدم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است- و سوگند به خداوند متعال که پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا دروغ نبسته است (۲)- که آن حضرت فرمود:

هر کس به قیاس و معیارهای شخصی عمل کند، خود دچار نابودی گشته و دیگران را به نابودی کشانده و آن که ندانسته به مردم فتوا دهد و با آن که احکام ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را شناسایی نکرده، دست به صدور فتوا زند، موجبات هلاکت و نابودی خود و دیگران را فراهم می آورد (۳).

فتوا از نگاه بزرگان

از یکی تابعین چنین آورده اند که گفت:

من محضر صد و بیست نفر از انصار را درک کردم که همگی آن ها از اصحاب و یاران رسول خدا بودند، اگر یکی از آنان از دیگری درباره مسئله ای پرسش می کرد این یکی به آن دیگری و آن دیگر به شخص دیگر پاسخ این پرسش را ارجاع می داد، تا آن گاه که ادای پاسخ به همان فرد اول باز می گشت.

ص: ۴۳۴

۱- ۱) - الکافی: ۴۲/۱، باب النهی عن القول بغیر علم، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۴/۲، باب ۱۶، حدیث ۵.

۲- ۲) - جمله بین دو خط مربوط به ابی شبرمه می باشد.

۳- ۳) - الکافی: ۴۳/۱، باب النهی عن القول بغیر علم، حدیث ۹؛ منیه المرید: ۲۸۳.

هم او اضافه می کند:

من در همین مسجد صد و بیست نفر از اصحاب رسول خدا را درك نمودم، هیچ يك از آن ها حدیثی را بازگو نمی کرد مگر آن که علاقه مند بود برادر دینی او بجای او سخن بگوید و هیچ کسی نیز راجع به فتوایی پرسش نمی کرد مگر آن که می خواست برادر ایمانی او پاسخ آن فتوا را بیان کند.

براء می گوید:

من سیصد نفر از یاران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر دیدم، همه آن ها به گونه ای به سر می بردند که مایل بودند یار و رفیقش به جای آن ها فتوا صادر کند (۱).

ابن عباس می گفت:

اگر کسی در هر مسئله ای بدون مطالعه به مردم فتوا دهد دیوانه ای بیش نیست (۲).

پیشینیان فرموده اند:

عالم و دانشمند دینی در فضایی خالی میان خدا و خلق او قرار دارد، باید بنگرد با چه کیفیتی در میان آن ها قرار می گیرد و این خلأ را جبران می کند.

یکی از بزرگان به یکی از اصحاب فتوا گفت:

چنان می بینم که به مردم فتوا می دهی، آن گاه که شخصی نزد تو می آید و درباره مسئله ای از تو سؤال می کند، اهتمام و کوشش تو نباید در این جهت محدود و مصروف گردد که او را صرفاً از آن حالتی که دچار آن است رهایی بخشی، بلکه باید سعی و همت تو در آن جهت صرف گردد که خویشتن را نیز از آنچه راجع به آن

ص: ۴۳۵

۱-۱) - منیه المرید: ۲۸۳.

۲-۲) - منیه المرید: ۲۸۴.

سؤال شده نجات دهی!

عطاء بن سائب تابعی گفته است:

من گروهی از بزرگان دین را چنین یافته بودم که اگر از آن ها راجع به موضوعی سؤال می کردند اندامشان به لرزه می افتاد [\(۱\)](#).

از عبد الله بن مسعود است که می گفت:

ممکن است کسی بگوید خداوند چنین دستور داده است ولی خدا به او بگوید:

دروغ می گویی!

از یحیی بن سعید نقل شده است که می گفت:

سعید بن مسیب هرگز فتوایی صادر نمی کرد مگر آن که می گفت: بار خدایا! مرا سالم نگهدار و حفظ کن، دیگران را نیز از لغزش و نادرستی رأیم و نظرم حفظ بفرما [\(۲\)](#).

از مالک بن انس دربارهٔ چهل و هشت مسئله سؤال شد در پاسخ آن ها گفته بود:

جواب سی و دو مسئله را نمی دانم.

و در روایت دیگری آمده است که:

از او راجع به پنجاه مسئله و موضوع پرسش شد ولی دربارهٔ هیچ یک از آن ها پاسخ نگفت و چنین اظهار کرد: هر که می خواهد دربارهٔ مسئله ای پاسخ ایراد کند شایسته است پیش از ایراد جواب، خویشتن را بر بهشت و دوزخ عرضه کرده و کیفیت رهایی خود را از دوزخ در نظر بگیرد و سپس به آن مسئله پاسخ گوید [\(۳\)](#).

روزی از مالک بن انس دربارهٔ مسئله ای سؤال کردند؛ او در پاسخ گفت:

ص: ۴۳۶

۱-۱) - منیه المرید: ۲۸۴.

۲-۲) - منیه المرید: ۲۸۵.

۳-۳) - منیه المرید: ۲۸۵.

نمی دانم. به وی گفتند: مسئله ساده و آسانی است، چرا پاسخ نمی دهی؟ انس خشمگین شد و گفت: در محدوده و حوزه علم و دانش هیچ مسئله ساده و آسانی وجود ندارد، مگر گفتار خداوند به گوش تو نرسیده که فرمود:

□ [إِنْ أَسْأَلُكَ عَلَى قَوْلٍ ثَقِيلًا] (۱).

به یقین ما به زودی گفتاری سنگین [چون آیات قرآن] به تو القا خواهیم کرد.

بنابراین علم و دانش و دین اصولاً سنگین و تمام قسمت آن مشکل و دشوار می باشد.

از قاسم بن محمد بن ابی بکر - که یکی از فقهای مدینه بوده - درباره مطلبی سؤال کردند، وی گفت:

جواب صحیح این مسئله را نمی دانم، سائل گفت: من بدین منظور به سوی تو شتافتم که غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی شناسم.

قاسم گفت: به طول لحیه و بلندی محاسن و کثرت مردم در پیرامون من منگر.

به خداوند متعال قسم! که من پاسخ پرسش تو را نمی دانم.

در این اثنا یکی از بزرگان افراد سالمند قریش به او گفت: برادرزاده در کنار این شخص بنشین و جواب مسئله را برای او بیان کن، سوگند به خداوند در هر مجلسی که تو را در جمع دیگران مشاهده کردم، کسی را فاضل تر و دانشورتر از تو باشد تاکنون ندیده ام.

قاسم گفت: به خدا قسم! اگر زبانم را از بیخ و بن برکنند برای من محبوب تر از آن است که درباره چیزی سخن بگویم که بدان علم و آگاهی ندارم (۲).

ص: ۴۳۷

۱-۱) - مزمل (۷۳): ۵.

۲-۲) - منیه المرید: ۲۸۶.

درباره حسن بن محمد بن شرف شاه استرآبادی چنین آورده اند که:

روزی زنی بر او وارد شد و راجع به مسائل مشکل و پیچیده حیض و عادت ماهانه سؤالاتی مطرح ساخت ولی او نتوانست پاسخ دهد، آن زن به حسن گفت:

پته های عمامه تو به کمرت رسیده، لکن از ایراد پاسخ به سؤال یک زن عاجز هستی؟ حسن به او گفت: ای خاله! اگر من پاسخ هر مسئله ای را می دانستم پته های عمامه من قعر زمین را نیز درمی نوردید و به ژرفای آن راه می یافت (۱)!

جان در مقام عشق به جانان نمی رسد***دل در بلای درد به درمان نمی رسد

درمان دل وصال و جمالست وین دو چیز***دشوار می نماید و آسان نمی رسد

ذوقی که هست جمله در آن حضرتست نقد***وز صد یکی به عالم عرفان نمی رسد

وز هر چه نقد عالم عرفانست از هزار***جز وی به کل گنبد گردان نمی رسد

وز صد هزار چیز که در چرخ می رود***صد یک به سوی جوهر انسان نمی رسد

وز هر چه یافت جوهر انسان ز شوق و ذوق***بویی به جنس جمله حیوان نمی رسد(۲)

ص: ۴۳۸

۱-۱) - منیه المرید: ۲۸۶.

۲-۲) - عطار نیشابوری.

باید دانست که لازم است مفتی، مسلمان و مکلف و فقیه و عادل باشد.

شرایط فقاہت آن گاه در مفتی فراهم می آید که او به شناخت احکام از طریق استنباط آن ها از ادله تفصیلی آن یعنی کتاب و سنت و اجماع و ادله عقل و امثال آن ها قیام کند، ادله ای که در جای خود مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است.

شناخت احکام شرعی با چنین شرایط در صورتی کامل می گردد که مسائل مطالب زیربنایی آن از قبیل: اثبات صانع و صفات او شناخته شود، شناختی که حصول ایمان انسان بر آن متوقف است، باید پیش از استنباط احکام شرعی، مسائل مربوط به نبوت، امامت، معاد که از مسائل کلامی است شناسایی شود، چنان که باید علوم زیربنایی شناخت ادله از قبیل: صرف، نحو، لغت، در محدوده ادبیات عرب و شرایط حدود برهان در علم منطق و اصول فقه و حقایق مربوط به احکام شرعی از آیات قرآنی و احادیث مربوط به احکام شرعی و علوم حدیث، چه از لحاظ متن و چه از لحاظ سند را تحصیل کند و آن که این تحصیل براساس اطلاع از اصل صحیحی انجام گیرد، اصلی که بتواند به هنگام نیاز بدان مراجعه نماید.

مفتی باید موارد اختلاف و اتفاق علما و فقها را در مسائل شرعی بشناسد به این معنی که باید بداند مسئله ای را که درباره آن فتوا می دهد مخالف اجماع علما نباشد.

بلکه باید بداند که رأی او با رأی و نظر عده ای از فقهای پیشین موافقت دارد، یا رأی او به ظن قوی درباره مسئله ای است که فقهای پیشین درباره آن سخنی به میان نیاورده اند، بلکه آن مسئله از مستحدثات بوده که در عصر او و یا عصری نزدیک به

زمان او پدید آمده است و یا آن که خود دارای ملکه نفسانی و قوه و نیرویی قدسی و ملکوتی باشد که بتواند فروع و جزئیات احکام را از اصول و کلیات آن به دست آورده و هر قضیه ای را به ادله مناسب آن ارجاع دهد.

مطالب فوق مجموعه شرایط و اموری است که درباره مفتی مطلق و مستقل معتبر و لازم می باشد، تا بتواند در مورد تمام احکام فرعی و ابواب مختلف فقهی اظهار نظر نموده و مستقلاً فتوا صادر کند.

اگر شرایط و اوصاف مذکور در فردی فراهم آید بر او واجب است که در مورد هر مسئله فقهی و احکام فرعی مورد نیاز خود و دیگران تمام وسع و طاقت و کوشش خود را به کار گیرد تا به توضیح و بررسی آن از طریق ادله تفصیلی بپردازد.

با توجه به مقدماتی که گذشت و تا اندازه ای عظمت و اهمیت مسئله فتوا روشن شد اکنون وقت آن است که به توضیح روایت حضرت صادق علیه السلام در کتاب «مصباح الشریعه» توجه کنید.

کسی که با باطن پاکش و خلوص علم و نیتش و طهارت ظاهر و باطنش و برهان و مستمسکی از خدایش، دنبال پیدا کردن احکام شرعی از ادله تفصیلیه اش نباشد حق فتوا ندارد و حکم دادن بر او حلال نیست که فتوا حق نفس زکیه و باطن پاک از آلودگی ها و عقل سالم و نیت خالص و صفای درون و دارنده حکمت الهی است.

فتوا دادن، حکم کردن در مسائل شرعی است و حکم جازم و قاطع در دین الهی جایز نیست مگر به اذن حق و به دلیل و برهان قائم از کتاب و سنت.

در صورتی که مفتی فتوا دهد به تکیه بر حدیث یا خبری از رسول خدا و ائمه علیهم السلام و خود آن خبر و حدیث را ندیده باشد و جزم و قطع به آن برایش حاصل نشده باشد، آن مفتی جاهل است و در آن فتوا اهل گناه و معصیت. که رسول اسلام فرمود: جسورترین شما بر فتوا جسورترین شما بر خداست !!

یکی از فقهای بزرگ را به خواب دیدند و از کیفیت حالش پرسیدند:

جواب داد: دو چیز برای سرعت نجات من کمک کرد و گرنه مسئله فتواها مرا معطل می کرد: یکی نوشتن کتابی در دو هزار دلیل بر حقانیت ولایت و خلافت بلافصل حضرت مولی الموحّدين و دوم زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام.

ص: ۴۴۱

[أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمُفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَائِلُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ]

آیا نمی دانید مفتی در وقت فتوا دادن میان جناب عزت و بنده قرار دارد تا حکم خدا را به او برساند و در حقیقت مفتی کار پیامبر را انجام می دهد و این چنین شخصی بر سر دو راهی بهشت و جهنم است. اگر در آنچه می گوید و فتوا می دهد صادق باشد و گفته اش موافق با اصول شرعی، اهل نجات ورنه اهل هلاک است و عذاب !

ص: ۴۴۲

[قال سُفْيَانُ بنُ عُيَيْنَةَ: كَيْفَ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِي غَيْرِي وَ أَنَا حَرَمْتُ نَفْسِي نَفْعَهَا.

وَ لَا تَحِلُّ الْفُئِيَّا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ بَيْنَ الْخَلْقِ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَتْبَعَ الْخَلْقَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ نَاحِيَّتِهِ وَ بَلَدِهِ بِالْحَقِّ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ذَلِكُمْ لِرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَعَسَى، لِأَنَّ الْفُئِيَّا عَظِي مَةٌ]

سفيان بن عيينه گفت:

از دانش من دیگران چگونه بهره مند شوند در حالی که نفس من از آن منتفع نباشد و به آنچه می گویم عمل نمی کنم (۱)؟

فتوا دادن حق کسی است که در میان اهل زمان و بین مردم منطقه افضل و اتقی و اصلح باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بهتر است مفتی کمال احتیاط را در فتوا رعایت کرده و بگوید آنچه را من فتوا داده ام شاید حکم الهی باشد و یا نزدیک به خواسته حضرت حق (۲).

ص: ۴۴۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲۱/۲، باب ۱۶، در ضمن حدیث ۳۴؛ مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۷، باب ۱۵، حدیث ۲۱۵۳۰.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۷، باب ۱۵، حدیث ۲۱۵۳۰.

[وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَاضِيٍّ: هَلْ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: إِذَا هَلَكَتْ وَأُهْلِكَتْ.

وَالْمُفْتَى يَحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَحَقَائِقِ السُّنَنِ وَبُاطِنِ الْإِشَارَاتِ وَالْأَحْذَابِ وَالْإِجْمَاعِ وَالْإِخْتِلَافِ وَالْإِطْلَاقِ عَلَى
أَصُولٍ مَا أَجْمَعُوا عَلَيْهِ وَ مَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ ثُمَّ إِلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ثُمَّ الْحِكْمَةِ ثُمَّ التَّقْوَى ثُمَّ حَتَّى نَبْذِرَ إِنْ قَدَرَ]

معرفت ناسخ و منسوخ

امیر المؤمنین علیه السلام از یک قاضی پرسید:

ناسخ و منسوخ قرآن و حدیث را می شناسی؟ قاضی گفت: نه، حضرت هم فرمود: هم خود را هلاک کرده ای، هم آنان را که به فتوایت عمل می کنند (۱).

مفتی نیاز به فهم چند حقیقت دارد:

۱- شناختن معانی قرآن، به خصوص آیاتی که محور استنباط احکام شرعی است.

۲- شناخت حقایق سنن و اخبار و روایات معصومین و راه بردن به

ص: ۴۴۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲۱/۲، باب ۱۶، در ضمن حدیث ۳۴؛ مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۷، باب ۱۵، حدیث ۲۱۵۳۰.

ظواهر بواطن اشارات و تأویلات و صحت و فساد اسناد روایات و روات اخبار.

۳- تمیز دادن مسائل اجماعی از اختلافی و اطلاع یافتن بر اصول اجماعیات و اختلافیات.

۴- قدرت بر ترجیح آنچه قابل ترجیح است.

۵- داشتن ملکه عدالت که عامل اتیان واجبات و ترک محرمات است.

۶- ملازمت بر حکمت و حمیت که وی را از افراط و تفریط در همه امور باز دارد.

۷- تقوا و پرهیزکاری.

پایان

غروب ۱۶ شوال ۱۴۰۷ برابر با ۱۳۶۶/۳/۲۳ شمسی

اصفهان

ص: ۴۴۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

